



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



نظام قانونی فریضہ، سنت و فضل

احمد میرزائی

مؤسسہ مطالعات راہبردی علوم و معارف اسلام

سرشناسه	میرزایی، احمد، ۱۳۷۰ -
عنوان و نام پدیدآور	نظام قانونی، فریضه، سنت و فضل / احمد میرزایی.
مشخصات نشر	مشهد: موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	۲۰۲ ص:؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۸۸۷۷-۰۶-۶
وضعیت فهرست نویسی	فیفا
یادداشت	کتابنامه
موضوع	فقه جعفری
موضوع	Islamic law, Ja'fari*
موضوع	فقه اهل سنت
موضوع	Islamic law, Sunnites*
موضوع	فقه تطبیقی
موضوع	Islamic Law, Comparative*
موضوع	شیعه -- عقاید
موضوع	Shia'h -- Doctrines
رده بندی کنگره	۱۳۹۷ م/۹۶۳/۵ BP۱۸۳
رده بندی دیویی	۲۹۷/۳۴۲
شماره کتابشناسی ملی	۵۲۹۳۲۳۰

نظام قانونی، فریضه، سنت و فضل

مولف: احمد میرزایی

ناشر: انتشارات موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام

صفحه آرا: حمزه خارايف

چاپ اول: تابستان ۱۳۹۷

شمارگان: ۵۰۰ جلد

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۷۷-۰۶-۶

کلیه حقوق محفوظ می باشد.



مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام

مشهد مقدس / بین چهارراه حجت و چهارراه مقدم طلاب/ خیابان کاشانی / کاشانی ۳۵ / شماره: ۴۹۰/۴

تلفن: ۰۳-۳۲۲۸۵۸۰۰ (۰۵۱) فاکس: ۰۵۱-۳۲۲۸۵۸۰۵

www.isin.ir ----- info@isin.ir

فهرست مطالب

مقدمه..... ۹

فصل اول

چیستی فریضه و سنت..... ۱۳

الف. نظام احکام خماسی..... ۱۵

ب. دستیابی به تعریف فریضه و سنت و زمینه‌های نظام فریضه و سنت..... ۱۷

دورنما..... ۱۷

بررسی ادله..... ۱۹

حکمت‌های جعل احکام به صورت فریضه و سنت..... ۳۸

ج. روش تشخیص فریضه از سنت و نیز تعیین درجه سنت..... ۴۱

مرحله اول: روش تشخیص فریضه..... ۴۱

مرحله دوم: روش تشخیص درجه سنت..... ۵۰

د. فضائل و آداب و فرق آن با سنن و روش تشخیص سنن از فضائل و آداب..... ۶۱

چگونگی امکان عدم جعل و بیان فرق جوهری مجعول و مصلحت بدون جعل..... ۶۴

ه. دو تقسیم‌بندی سنن و آشنایی با اصطلاحات مختلف فریضه و سنت..... ۶۷

فصل دوم

قواعد نظام فریضه و سنت..... ۷۵

مقدمه..... ۷۷

قاعده اول و دوم و سوم: لا تنقض السنة الفريضة ولا يترك السنة الا عن عذر او علة و

الا فالعمل باطل..... ۷۷

قاعده چهارم: الفريضة لا يدخلها الشك بخلاف السنة..... ۸۶

قاعده پنجم: الاصل في الفريضة عدم امكان النيابة فيها بخلاف السنة..... ۸۹

قاعده ششم: لا يجزى السنة عن الفريضة..... ۸۹

قاعده هفتم: سننى كه در محرمات جعل شده اند در صورت نسيان و سهو، سبب ثبوت

شرعى فدية نمى شوند به خلاف فرائض..... ۹۱

قاعده هشتم: بهتر است سنن مخفيانه و فرائض علنى امتثال شوند..... ۹۲

قاعده نهم: در تراحم فرائض با سنن، فرائض مقدم هستند يا «لا تضر السنة بالفريضة»

..... ۹۳

قاعده دهم: كل فريضة تؤدى اذا حلت..... ۹۷

قاعده يازدهم: من تعدى السنة ردّ الى السنة..... ۹۸

نقد برخى از دعاوى در مورد فرائض و سنن..... ۱۰۰

الف. صغار الفرائض سنن..... ۱۰۰

ب. السنة فريضة..... ۱۰۲

ج. الفرائض لا تكون الا تاما..... ۱۰۳

فصل سوم

ثمرات اصولى نظام فريضه و سنت..... ۱۰۷

ثمره اول: به صورت كلى در سنن در صورت گذشت از محل، قاعده اجزاء است و در

فرائض قاعده عدم اجزاء است..... ۱۰۹

ثمره دوم: تقدم فريضه بر سنت در مقام تراحم..... ۱۱۶

ثمره سوم: مسأله اجتماع امر و نهى و مسأله ضد و شرط بودن قدرت براى تكليف

..... ۱۱۶

ثمره چهارم: حكومت معنوى..... ۱۲۳

ثمره پنجم: مسأله حجيت خبر و تعارض بين روايات..... ۱۲۴

۱۲۹..... ثمره ششم: اصول عملیه

۱۳۰..... ثمره هفتم: مباحث اوامر و نواهی

فصل چهارم

۱۳۳..... تاریخچه تعامل با نظام فریضه و سنت

فصل پنجم

۱۵۱..... نکاتی دقیق در مورد نظام فریضه و سنت

۱۵۳..... الف. فرائض و سنن شامل اخلاقیات نیز می شود

ب. فرق نظام فریضه و سنت در شیعه و اهل عامه و فرق اساسی نظام فریضه و سنت

۱۵۹..... با نظام فقه خماسی بر گرفته است از اهل سنت

ج. شیوه نوین پیشنهادی برای تدوین رساله عملیه..... ۱۶۷

د. احکام ولایتی نوعی از سنن و رابطه این بحث با اصول عملیه..... ۱۷۳

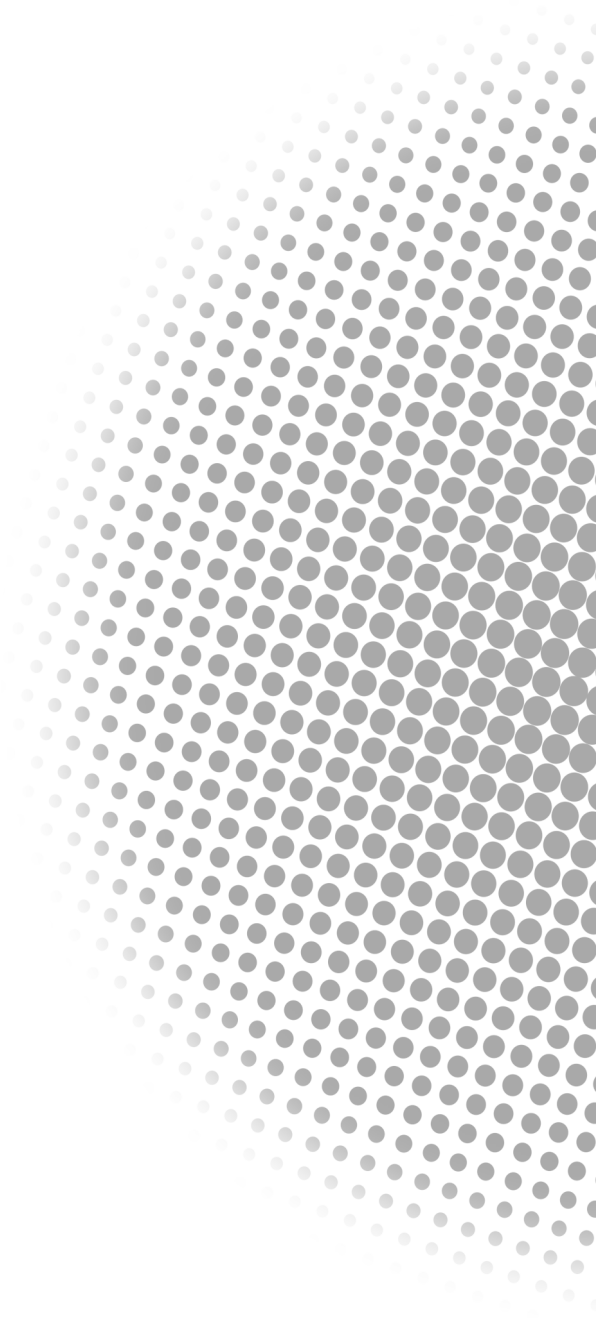
هـ. شیوه نوین تدریس خارج فقه کوتاه مدت و جامع برای تربیت دین شناس کلی

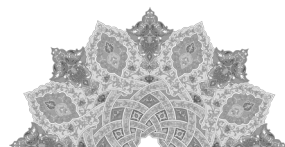
۱۷۹.....

و. امام باقر علیه السلام مؤسس علم اصول..... ۱۷۹

ز. نظام فریضه و سنت ابزاری برای طرح مباحث فقه مقارن..... ۱۹۳

فهرست منابع





مقدمه

حمد و سپاس خدایی را که هرگز نمی‌توان شکر نعمت‌های او را به جا آورد و سلام و درود خدا بر پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ و خاندان پاک و برگزیده‌اش ﺍﻟﻤﺎﺋﻤﻪ.

اما هدف از تألیف این نوشتار تبیین نظامی فقهی اصیلی است که مدت‌ها در میان شیعیان و حتی اهل سنت رواج داشته است و احکام اسلامی بر پایه آن تبیین می‌شده است ولی به مرور زمان، این نظام به فراموشی سپرده شد و در بین فقهاء جز تعریفی از آن چیزی باقی نماند و نظام احکام خماسی در قالب تبیین احکام به صورت حرام و واجب و مستحب و مکروه و مباح جای خود را به آن داد. به نظر می‌رسد نظام احکام خماسی بدون توجه به نظام فریضه و سنت، نقص‌هایی دارد که در فهم دین و در زندگی متدینین مشکلاتی ایجاد می‌کند.

ادعای ما در این نوشتار این است که احکام اسلامی در ساختاری تشکیکی و دارای سلسله مراتب متفاوتی توسط ائمه دین تبیین شده است و فقهاء به عنوان دین‌شناسان و در مرحله بعد انداز کنندگان وظیفه دارند، احکام اسلامی را همان طور که خود شریعت تبیین کرده است، بشناسند و همان طور که از شریعت آموختند به مردم منتقل کنند.

منظور از ساختار تشکیکی احکام این است که به عنوان مثال نماز نافله مستحب نیست بلکه به حسب ویژگی‌هایی از قبیل شرایط مکلف که در این نوشتار به تفصیل به آن خواهیم پرداخت، واجب یا غیر واجب خواهد بود. امروزه تفکر غالب بر فقه شیعه این است که نماز نافله به صورت کلی مستحب است و بر هیچ کس واجب، نه فقیه مجتهد و نه نوجوان تازه به بلوغ رسیده، واجب نیست ولی در این نوشتار روشن خواهد شد که بسیاری از مستحبات و حتی واجبات به حسب شرایط مکلف و نکاتی دیگر، دارای تشکیک هستند به این معنا که بر برخی از افراد واجب و بر برخی غیر واجب می‌باشند. همچنین در این نوشتار روشن خواهد شد که بسیاری از آنچه که امروزه مطلقاً مستحب انگاشته می‌شود، مطلقاً واجب است و بر همه مکلفین به جز شرایط اضطراری و فروضی مانند آن، واجب هستند. بسیاری از اسرار اختلاف برداشت‌های قداماء و معاصرین از برخی از روایات نیز از همین اختلاف دیدگاه به اصل احکام ناشی می‌شود. در این نوشتار ثابت خواهیم کرد که قدامای شیعه بر پایه نظام فریضه و سنت می‌اندیشیده‌اند ولی به مرور زمان از زمان شیخ طوسی رحمته‌الله به بعد، نظام خماسی آرام آرام جای نظام فریضه و سنت را می‌گیرد و این مسأله سبب اختلاف نگرشی اساسی به اصل احکام دین و آسیب‌های جدی به جامعه دینداران شده است.

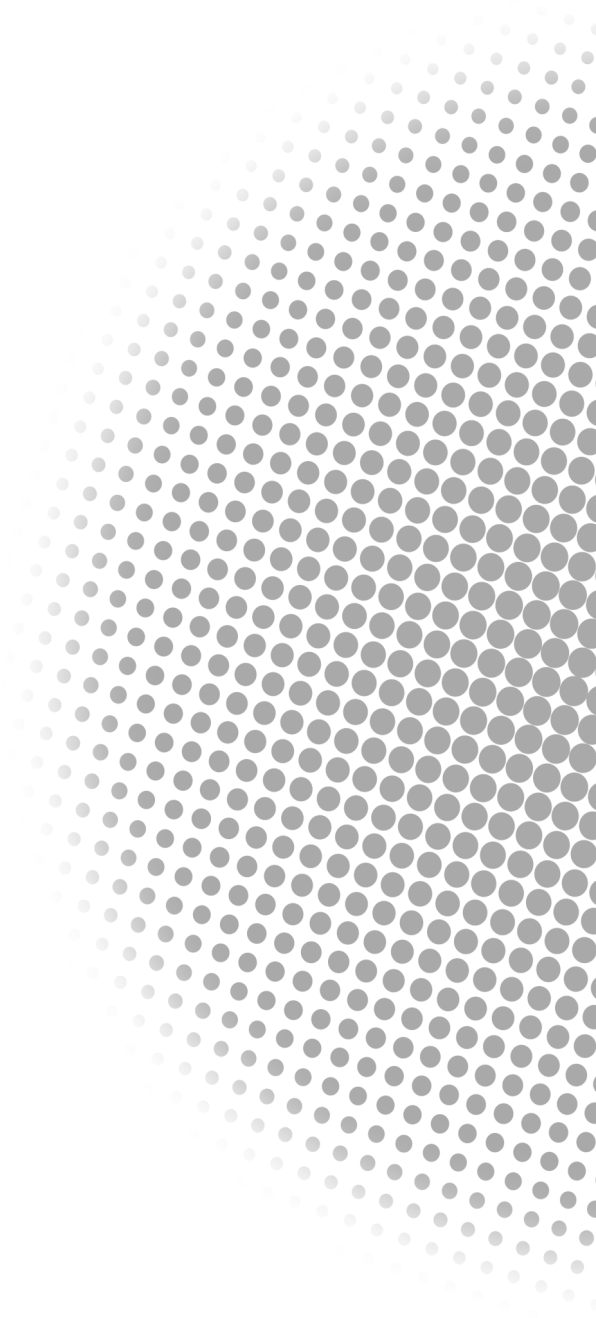
همچنین نشان خواهیم داد که خود شریعت برنامه‌ای کلان برای تمرین ولایت پذیری برای تک تک جامعه مسلمین تنظیم کرده است و این برنامه کلان که در روایات بسیاری که در این نوشتار به تفصیل آن‌ها را بررسی خواهیم کرد، مورد تأکید قرار گرفته است و این برنامه کلان بدون تبیین این نظام برای مردم اجرا نخواهد شد و لذا بر تک تک فقیهانی که بعد از بررسی، ادله این نظام را تام و تمام یافتند لازم است که احکام را بر پایه این نظام برای مردم تبیین کنند تا از این رهگذر اهداف شریعت برای تبیین احکام در قالب این نظام، محقق شود.

مخاطب این نوشتار مجتهدین آشنا به میراث‌های ائمه علیهم‌السلام هستند و لذا در این نوشتار از تطویل و بررسی تفصیلی ادله چشم پوشی کرده‌ایم ولی تا حد امکان سعی



شده است که اصل ادله هر قسمت به صورتی که برای مجتهد قابل فهم و پیگیری باشد، ذکر شود.

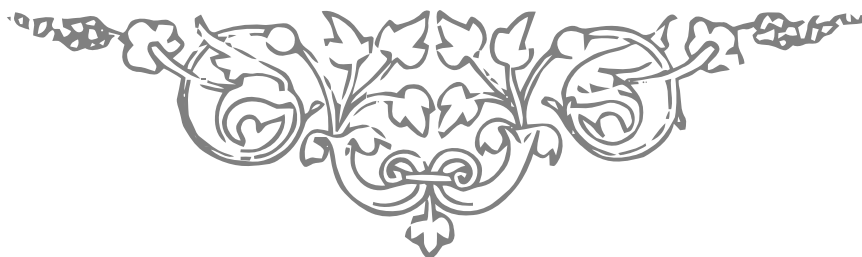
ایده‌های اصلی این نوشتار را از جناب استاد آیت الله سید احمد مددی موسوی دام‌ظله آموخته‌ام و همواره مدیون ایشان بوده‌ام و هستم و البته این نوشتار به محضر ایشان نرسیده است و لذا مطالب آن به صرف وجود در این نوشتار، قابل انتساب به حضرت استاد نیست. امیدوارم که خداوند متعال این نوشتار را به عنوان قدمی برای ترویج صحیح معارف ائمه هدایت علیهم‌السلام قبول بفرماید.

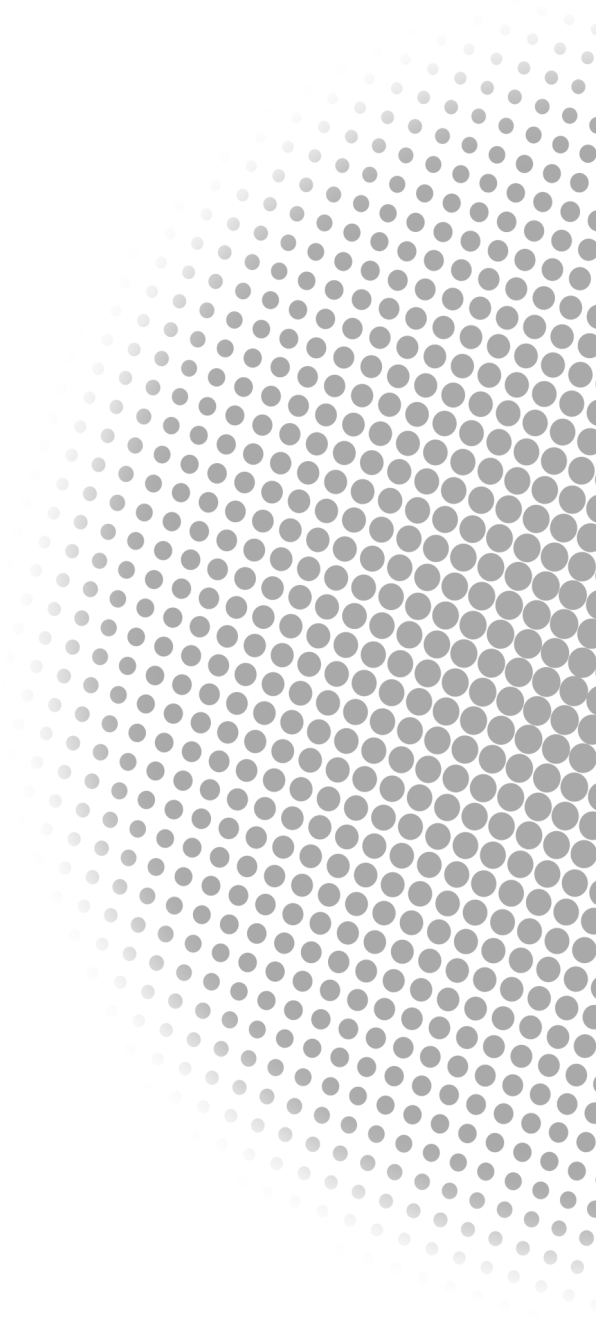




فصل اول

چیستی فریضه و سنت





الف. نظام احکام خماسی

این تقسیم‌بندی در بین متفکران اسلامی یک حصر عقلی است. هر حکمی یا الزامی است و یا غیر الزامی و در صورت اول اگر لزوم به فعل تعلق گرفت واجب است و اگر به ترک تعلق گرفت حرام است و در صورت دوم یا هیچ طرفی رجحان ندارد که مباح بالمعنی الاخص می‌شود و اگر طرفی رجحان داشت اگر «فعل» رجحان داشت مستحب است و اگر «ترک» رجحان داشت مکروه است. البته این تقسیم‌بندی به صورت دیگری هم تبیین شده است.^{۱،۲}

باید توجه داشت که این تقسیم‌بندی در هیچ روایتی مورد تصریح قرار نگرفته است؛ یعنی هیچ روایتی نداریم که بگوید احکام پنج تا هستند و آن‌ها عبارتند از واجب و حرام و مکروه و مستحب و مباح. البته در برخی از روایات الفاظی از قبیل

۱. به این صورت که اگر برای انجام عملی یا ترک آن، «لزوم» جعل شد، واجب یا حرام است و اگر «رجحان» جعل شد، مستحب یا مکروه است و اگر جعلی نشد یا «حلیت» جعل شد، مباح است.

۲. در بین متفکرین اسلام برخی شبهاتی به این تقسیم وارد کرده‌اند از جمله می‌توان شخصی به اسم کعبی را نام برد که در کتب اصولی شبهه او را مطرح می‌کنند که خلاصه شبهه او نفی مباح بالعمی الاخص است و در نتیجه تقسیم رباعی می‌شود.

«یستحب»^۱ یا «واجب»^۲ یا «حرام»^۳ یا «یکره»^۴ یا «مباح»^۵ یا «حلال»^۶ یافت، می‌شود ولی همانطور که در ادامه خواهید دید، مراد از این تعابیری چیزی جز مفاهیم به کار رفته در نظام احکام خماسی است. البته در غالب روایات مسئله به این نحو تبیین نمی‌شود که فلان عمل حرام یا مکروه یا مستحب یا واجب یا مباح است و این فقها هستند که روایات را در نظام احکام خماسی تفسیر می‌کنند و لذا در اصول بحث می‌کنند که صیغه امر دلالت بر وجوب دارد یا خیر. نهی دلالت بر حرمت می‌کند یا خیر؛ زیرا در روایات غالباً امر و نهی وجود دارد، نه وجوب و حرمت.

ولی به نظر می‌رسد روایات طبق یک چارچوب قانونی کاملاً معین و کاملاً هدف‌دار و با ضابطه صحبت می‌کنند که البته خود اهل بیت علیهم‌السلام این ساختار را در روایات متعدد تبیین فرموده‌اند. ما این ساختار را ساختار فریضه و سنت و فضل نامیده‌ایم و آن را ضمن مباحثی ان‌شاء الله تعالی تقدیم می‌کنیم. به نظر می‌رسد تقسیم خماسی بدون توجه به این ساختار نقص‌های بسیاری در تبیین و تفسیر چهره حقیقی شریعت دارد.

به عبارت دیگر این تقسیم باطل نیست ولی ناقص است و ما ناچاریم در علم اصول این تقسیم را تکمیل کنیم تا با محیط فقه ما در روایات سازگار باشد. ان‌شاء الله در پایان مباحث سنت و فریضه متعرض تفصیل این بحث خواهیم شد.

۱. به عنوان نمونه الکافی، ج ۳، ص ۴۰، ح ۲.

۲. به عنوان نمونه الکافی، ج ۴، ص ۸۴، ح ۱.

۳. به عنوان نمونه الکافی، ج ۳، ص ۴۸۱، ح ۱.

۴. به عنوان نمونه الکافی، ج ۳، ص ۱۹۳، ح ۲.

۵. به عنوان نمونه الکافی، ج ۵، ص ۱۳، ح ۱.

۶. به عنوان نمونه الکافی، ج ۳، ص ۴۸۱، ح ۱.

ب. دستیابی به تعریف فريضة و سنت و زمینه‌های نظام فريضة و سنت

دورنما

با این مقدمه وارد این بحث می‌شویم که بحث سنت و فريضة یک بحث شیعی است و صرفاً در روایات اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است و لذا تمامی روایاتی که از آن ذکر می‌کنیم صرفاً از کتب خودمان می‌باشد.^۱ به جهت فهم راحت‌تر مطالب، ابتداء دورنمایی را از آنچه که از مجموعه روایات استفاده می‌شود، بیان می‌کنیم و سپس به سراغ روایات اثبات کننده این مبانی می‌رویم.

نوعی تقسیم‌بندی احکام در کلام حضرات معصومین علیهم‌السلام وجود دارد که از جهت جاعل و قانون گذار، دو نوع حکم معرفی کرده‌اند.

دسته اول احکامی است که جعل کننده آن خداست و دسته دوم احکامی است که به جعل النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جعل شده‌اند، البته در اینکه ائمه علیهم‌السلام نیز حق جعل دارند یا خیر، به دلیل تعارض روایات، اختلاف نظر است. البته شکی نیست که ائمه علیهم‌السلام حق جعل احکامی موقت با ضوابطی که در آینده روشن خواهد شد، دارند ولی در اینکه آیا حق جعل دائمی نیز دارند یا خیر، در روایات به صورت مختلفی بیان شده است.^۲

۱. البته اگرچه این بحث یک بحث شیعی صرف است ولی نتیجه آن ادبیاتی است که به سبب آن می‌توان رأی مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را بدون نیاز به تعبد دادن اهل عامه به اهل بیت علیهم‌السلام قبولاند خصوصاً اینکه غالب اهل سنت قائل به حجیت قیاس هستند. توضیح فرایند این مطلب و ارتباط آن با حجیت قیاس در نظر اهل سنت چیست تا قبل از تبیین کامل مباحث سنت و فريضة میسر نیست و در فصول آخر این نوشتار به آن پرداخته‌ایم.

۲. که در نهایت خواهیم گفت به نظر می‌رسد اضافه کردن ائمه سلام‌الله‌علیهم اجمعین حتی در احکام اولی هم خالی از نکته نباشد و شواهدی برای آن از قبیل زکات خیل توسط امیرالمؤمنین علیه‌السلام وجود دارد که البته در هر صورت این قسمت از بحث برای ما ثمره عملی نخواهد داشت زیرا ائمه اگر بفرمایند باید اطاعت کرد حالا یا از باب حکم ولائی یا از باب حکم اولی به این بیان که اگر بفرمایند که خیل زکات دارد و حال اینکه سنت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ۹ چیز باشد در این صورت زکات خیل یا از باب حکم ولائی یعنی سنت موقت خواهد بود یا از این باب اینکه اصل جعل رسول‌الله موقت بوده است.

از جمله شواهد بر اینکه حق جعل دائمی برای ائمه اطهار علیهم‌السلام م اجمعین قرار داده نشده است این روایت در کتاب تفسیر عیاشی است: عن عبد الله بن عجلان عن أبي جعفر علیه‌السلام فی قوله «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

می توان سنن را به دودسته تقسیم کرد:

الف. سننی که در ضمن فرائض یا محرمات الهی جعل می شوند.

ب. سننی که به صورت مستقل جعل می شوند.

توضیح اینکه گاهی تعبیر فرایض به مطلق اوامر و نواهی، جعل شده توسط خداوند متعال اطلاق می شود و گاهی به خصوص اوامر الهی فرائض و به خصوص نواهی الهی حرام گفته می شود. سنن نیز چه از سنخ اوامر باشند و چه از سنخ نواهی، نه فریضه شمرده می شوند و نه حرام. یعنی هیچ گاه حتی به سنن الزامی رسول الله ﷺ، چه در جانب فعل و چه در جانب ترک، فریضه یا حرام گفته نمی شود.

اما گاهی سنن در ضمن فریضه یا حرام جعل می شوند. مثلاً نماز صبح فریضه است ولی برخی از افعالی که در ضمن نماز صبح انجام می دهیم، مثل تشهد و سلام، سنت هستند. همچنین شرب خمر حرام است یعنی توسط جعل الهی حرام شده است ولی خرید و فروش خمر، به سنت نبوی منع شده است.

گاهی نیز سنن به صورت مستقل از فرائض و محرمات جعل می شوند. یعنی در ضمن حرام یا فریضه ای الهی جعل نمی شوند بلکه یک عمل مستقل، توسط نبی اکرم ﷺ امر یا نهی می شود.

و سننی که در ضمن فرائض جعل می شوند معمولاً جنبه مکمل یا مزین برای فرائض دارند. یعنی فرایض به منزله چارچوب اصلی و سنن به منزله مکمل ها و مزین های آن هستند.

به عنوان مثال برای مکمل و مزین فریضه می توان تشهد و سلام آخر نماز صبح را ذکر کرد که تکمیل کننده و زینت بخش نماز صبح هستند.

و سننی که در ضمن محرمات الهی جعل می شوند یا توسعه دهنده هستند و یا ناظر به مقدمات هستند. به عنوان مثال برای حرمت مقدمه، می توان حدیث «لَعَنَ رسول الله فی الخمر عشرة» را ذکر کرد که در این حدیث مقدمات دور تولید خمر

حتی کاشت انگور به نیت تولید خمر، مبعوض شمرده شده است و برای مثال توسعه حرمت، می توان به حدیث «حرم الله الخمر و حرم رسول الله ﷺ کل مسکر» را ذکر کرد که در آن حرمت خمر که خصوص شراب انگوری است به هر مسکری توسط رسول خدا توسعه داده شده است.

بررسی ادله

به منظور دستیابی به تعریف فریضه و سنت و نیز زمینه شکل گیری این نظام روایاتی را که به تبیین کلیات این نظام می پردازد، مورد بررسی قرار می دهیم و در نهایت، بحث را جمع بندی می کنیم.

روایات اصلی این قسمت در کافی در «بَابُ التَّفْوِیْضِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ إِلَى الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَمْرِ الدِّينِ»^۱ و نیز در کتاب بصائر الدرجات در باب های «باب التفویض إلى رسول الله ﷺ» و «باب فی أن ما فوض إلى رسول الله ﷺ فقد فوض إلى الأئمة عليهم السلام» و «باب فی الأئمة عليهم السلام أنهم يوفقون ويسددون فيما لا يوجد في الكتاب والسنة»^۲ آمده است. البته همان طور که در ادامه خواهید دید، روایات تبیین کننده نظام قانونی فریضه و سنت در سراسر فقه پخش شده است ولی در ابوابی که ذکر شد، می توان مجموعه روایاتی را که به تبیین اصل و پایه و زمینه های این نظام می پردازد، در کنار هم مشاهده کرد. در اینجا به شرح برخی از مهمترین روایات می پردازیم.

اولین روایتی که ذکر می کنیم یکی از جامع ترین روایات در شرح نظام فریضه و سنت است که سند آن صحیح اعلانی است و همه افراد ذکر شده در سند از ابتدا تا انتها از بزرگان طائفه هستند.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لِبَعْضِ أَصْحَابِ قَيْسِ الْمَاصِرِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ - إِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ ثُمَّ قَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لَيْسُوسَ

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵.

۲. بصائر الدرجات، ص ۳۷۸-۳۸۸.

عِبَادَهُ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ- مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

كَانَ مُسَدِّدًا مُوَفَّقًا مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ لَا يَزِلُّ وَ لَا يُخْطِئُ فِي شَيْءٍ مِمَّا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقُ^۱

پس ثمره استكمال نفسانی نبی اکرم ﷺ، عصمت در اوامر و نواهی است و ایشان خطا نمی کنند و مطابق با احسن مصالح تصمیم گیری می کنند. به دیگر سخن، چون قرار است، ایشان جعل کننده احکام باشند، باید زمینه های نفسانی لازم برای این مهم را داشته باشند و لذا ابتداء توسط خداوند متعال مراحل از تأدیب را گذراندند و ایشان هم به آداب الهی متأدب شدند.

در ادامه روایت می فرماید: «فَتَأَذَّبَ بِآذَابِ اللَّهِ»^۲ یعنی حضرت تصمیمی می گیرند که اگر خود خداوند می خواست حکم کند همین گونه حکم می کرد.

در ادامه می فرمایند: «ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الصَّلَاةَ وَرَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ عَشْرَ رَكَعَاتٍ فَأَصَافَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الرُّكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ وَ إِلَى الْمَغْرِبِ رَكْعَةً فَصَارَتْ عِدِلَ الْفَرِيضَةِ»^۳ این تعبیر بسیار مهم هست. سنت جعل شده در فریضه، عدیل فریضه است؛ یعنی همان طور که فریضه لزوم دارد سنت هم لازم است. البته لازم به تذکر است که سنت بودن آن، ثمراتی دارد که به بعضی از آن ها در این روایت اشاره شده که مثلاً فریضه جز در حالات اضطراری ترک نمی شود ولی سنت در امور عادی تری از قبیل سفر، ترک می شود. البته ما باشیم و این روایت اثبات این امر فرق گذاری قانونی مشکل است ولی در روایات بعدی صریحاً خواهید آمد.

در ادامه می فرمایند: «لَا يَجُوزُ تَرْكُهُنَّ إِلَّا فِي سَفَرٍ وَ أَفْرَدَ الرُّكْعَةَ فِي الْمَغْرِبِ فَتَرَكَهَا قَائِمَةً

۱. شنیدم امام صادق علیه السلام به برخی از اصحاب قیس ماصر می فرمود همانا خداوند عزیز و جلیل نبی خود را ادب کرد پس خوب او را ادب کرد پس هنگامی که ادب را برای او کامل کرد فرمود: «همانا تو بر خلقی بزرگی هستی». سپس امر دین و امت را به او تفویض کرد برای اینکه بندگان را مدیریت کند پس فرمود: «آنچه به شما رسول داد پس بگیرید و آنچه از شما نهی کرد، پس کنید» و همانا رسول الله ﷺ از جانب روح القدس تسدید شده و همراهی شده و تأیید شده بود و در آنچه که خلق را به آن مدیریت می کرد نمی لغزید و خطا نمی کرد.

۲. پس به آداب الهی متأدب شد.

۳. همانا خداوند عزیز و جلیل نماز را دو رکعت دو رکعت واجب کرد که در مجموع ده رکعت بود. پس رسول الله ﷺ به دو رکعت، دو رکعت اضافه کرد (به جز نماز صبح) و به مغرب یک رکعت اضافه کرد، پس اضافه رسول الله ﷺ همتای فریضه شد.

خوب دقت شود. در اینجا لسان روایت، لسان تخصیص است یعنی قاعده در سنت خلاف این است ولی تخصیصاً رکعت سوم نماز مغرب که سنت است، از قاعده خارج شده است.

در ادامه می‌فرمایند: «فَأَجَّازَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ذَلِكَ كُلَّهُ فَصَارَتْ الْفَرِيضَةُ سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً ثُمَّ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّوَافِلَ أَرْبَعًا وَ ثَلَاثِينَ رَكْعَةً مِثْلِي الْفَرِيضَةِ»^۲

اینجا مراد از «الفریضه» کل ۱۷ رکعت نماز است، نه خصوص ده رکعت فریضه و حکمت آن طبق فرمایش روایت این است که ابتدا توسط رسول الله ﷺ سنت بوده‌اند ولی چون بعد از آن اجازه الهی به آن ملحق شده است، در ادامه فریضه شده‌اند. یعنی ابتدا رسول الله ﷺ این هفت رکعت را به جز یک رکعت مغرب در خصوص حضر اضافه کردند و چون خداوند متعال آن را اجازه دادند، بعداً به همین صورت فریضه شد. نکته قابل توجه در این فراز روایت این است که نوافل هم از سنن هستند و و فرق آنها با ۷ رکعتی که در ضمن ۱۷ رکعت جعل شده‌اند این است که این‌ها مستقل از فریضه هستند و آن‌ها در ضمن فریضه هستند. البته آن هفت رکعت در ابتدا سنت بوده‌اند و هم اکنون فریضه‌اند. البته سنت در ضمن فریضه عدل فریضه هست ولی سنت خارج از فریضه در آن حد نیست. در ادامه ان‌شاءالله تعالی حدود قانونی سنت در غیر فریضه را تبیین خواهیم کرد. قابل ذکر است که این فرق گذاری که سنت در ضمن فریضه یا در خارج از فریضه در بعضی از روایات صریحاً وارد شده است که در آینده ان‌شاءالله می‌آید.

در ادامه می‌فرمایند: «فَأَجَّازَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ذَلِكَ وَ الْفَرِيضَةُ وَ النَّافِلَةُ إِحْدَى وَ خَمْسُونَ رَكْعَةً مِنْهَا رَكْعَتَانِ بَعْدَ الْعَتَمَةِ جَالِسًا تُعَدُّ بِرَكْعَةِ مَكَانِ الْوُتْرِ وَ فَرَضَ اللَّهُ فِي السَّنَةِ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَوْمَ شَعْبَانَ وَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي كُلِّ شَهْرٍ مِثْلِي الْفَرِيضَةِ»^۳

۱. ترک آن‌ها مگر در سفر جایز نیست و نماز مغرب را جدا کرد پس رکعت آن را در سفر و حضر نگه داشت.

۲. پس خداوند عزیز و جلیل برای ایشان همه آن‌ها را اجازه داد پس نماز فریضه هفده رکعت شد. سپس رسول الله ﷺ نوافل را سی و چهار رکعت یعنی دو برابر فریضه، سنت کرد.

۳. پس خداوند عزیز و جلیل برای او آن را اجازه داد و مجموع فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت می‌شود که دو رکعت

حکمت جعل سنن به صورت دو برابر فرایض را مرحوم شیخ مفید به صورت روایتی از نبی اکرم ﷺ در کتاب مقننه این طور می آورند:

«روى عن النبى ﷺ أنه قال عرضت على أعمال أمتي فوجدت في أكثرها خلا و نقصانا فجعلت مع كل فريضة مثلها نافلة ليكون من أتى بذلك قد حصلت له الفريضة لأن الله تعالى يستحي أن يعمل له العبد عملاً فلا يقبل منه الثلث.»^۱

در ادامه روایت کافی چنین داریم:

«فَأَجَازَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ذَلِكَ وَ حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْخَمْرَ بِعَيْنِهَا وَ حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُسْكِرَ مِنْ كُلِّ شَرَابٍ فَأَجَازَ اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ كُلَّهُ وَ عَافَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَشْيَاءَ وَ كَرِهَهَا وَ لَمْ يَنْهَ عَنْهَا نَهَى حَرَامٍ إِنَّمَا نَهَى عَنْهَا نَهَى إِعَافَةٍ وَ كَرَاهَةٍ ثُمَّ رَخَّصَ فِيهَا فَصَارَ الْأَخْذُ بِرُخْصِهِ وَاجِباً عَلَى الْعِبَادِ كَوُجُوبِ مَا يَأْخُذُونَ بِتَنْهِيهِ وَ عَزَائِمِهِ.»^۲

خداوند خمر؛ یعنی خصوص شراب انگوری را حرام کرد ولی رسول الله ﷺ هر مسکری را حرام کردند که در واقع توسط جعل رسول الله ﷺ نوعی الحاق موضوعی به خمر صورت گرفته است.

سپس در ادامه روایت می فرماید قبول رخص رسول الله ﷺ مانند وجوب اتباع اوامر و نواهی ایشان لازم است. پس می توان نتیجه گرفت اگر کسی این امور را مختاراً با نذر یا شبیه آن برخود حرام کند، نذر او واقع نخواهد شد؛ زیرا نذر التزامی

بعد از نماز عشاء به صورت نشسته یک رکعت به جای وتر محسوب می شود و خداوند در سال روزه ماه رمضان را واجب کرد و رسول الله ﷺ روزه ماه شعبان را و سه روز از هر ماه را (که مجموعاً) دو برابر فریضه می شود، سنت کرد.

۱. از نبی ﷺ نقل شده است که فرمود: اعمال امت من بر من عرضه شد پس در اکثر آن ها خلل و نقصان یافتم پس با هر فریضه دو برابرش را جعل کردم تا هر کس به آن عمل کند برای او فریضه حاصل شود، زیرا خداوند متعال حیا می کند از اینکه بنده برای او عمل را انجام دهد پس او از آن یک سوم را قبول نکند.

۲. المقننه / ۳۶۸ / ۳۳ باب صیام ثلاثة أيام في كل شهر و ما جاء في ذلك من الآثار ص ۳۶۸

۳. پس خداوند عزیز و جلیل آن را برای او اجازه داد و خداوند عزیز و جلیل فقط خمر (شراب انگوری) را حرام کرد و رسول الله ﷺ هر نوشیدنی مست کننده را حرام کرد پس خداوند همه آن ها را اجازه داد و رسول الله ﷺ برخی امور را مکروه دانستند در حالی که از آن نهی نکردند بلکه فقط از آن نهی کراهتی کردند و سپس در آن رخصت دادند پس اخذ به رخصت های رسول الله ﷺ بر بندگان واجب شد مثل وجوب اخذ به حرام های ایشان و تصمیم های قطعی ایشان.

شخصی است و قابلیت مقابله با التزامات قانونی را ندارد و به تعبیر این روایت، اخذ به رخص رسول الله ﷺ واجب است. از اینجا این نکته هم ظاهر می شود که «گاهی» اباحه صرفاً عدم جعل نیست بلکه جعل حلیت است.

همچنین از این تعبیر روایت، یکی از فرق های اساسی مستحب و سنن ترخیصی فهمیده می شود. مستحب همواره رجحان فعل دارد ولی در سنن ترخیصی اخذ به رخص رسول الله ﷺ واجب است؛ یعنی به عنوان مثال انسان باید گاهی آن فعل را انجام بدهد و گاهی انجام ندهد تا حتماً اخذ به رخص رسول الله ﷺ کرده باشد و یا اینکه اگر هم آن کار را همواره انجام می دهد، در دل معتقد باشد که انجام ندادن آن نیز جایز است و مشکلی ندارد. البته محتمل است که مراد از لزوم پذیرش ترخیص رسول اکرم ﷺ، رخصی باشند که ترخیص در آن ها به صورت الزامی آمده است، مثل ضرورت شکسته خواندن نماز چهار رکعتی برای مسافر و ضرورت روزه نگرفتن در سفر. اگر این طور استفاده کردیم، باید گفت که ترخیص رسول اکرم ﷺ دو نوع است. ترخیص الزامی و ترخیص غیر الزامی که در هر صورت باید به آن متعبد بود. البته انصافاً ظاهر این روایت همان معنای اولی است که عرض شد.

همچنین از این قسمت روایت می فهمیم که سنن الزامی هستند مگر اینکه ترخیصی از جانب رسول اکرم ﷺ صادر شود.

در ادامه داریم: «وَلَمْ يُرَخَّصْ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِيمَا نَهَاَهُمْ عَنْهُ نَهْيَ حَرَامٍ وَلَا فِيمَا أَمَرَ بِهِ أَمْرٌ فَرَضٍ لَزِمَ فَكَثِيرُ الْمُسْكِرِ مِنَ الْأَشْرِبَةِ نَهَاَهُمْ عَنْهُ نَهْيَ حَرَامٍ لَمْ يُرَخَّصْ فِيهِ لِأَحَدٍ وَلَا لَمْ يُرَخَّصْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَحَدٍ تَقْصِيرَ الرُّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ ضَمَّهُمَا إِلَى مَا قَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَلْ أَلَزَمَهُمْ ذَلِكَ إِنْزَامًا وَاجِبًا لَمْ يُرَخَّصْ لِأَحَدٍ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا لِلْمُسَافِرِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُرَخَّصَ شَيْئًا مَا لَمْ يُرَخَّصْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَوَافَقَ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ نَهْيُهُ نَهْيَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۱

۱. و رسول الله ﷺ برای آن ها ترخیص نداد در آنچه که به صورت حرام از آن نهی کرده بود و نه در آنچه که به صورت فرض لازم بر آن ها واجب کرده بود. پس از نوشیدنی زیاد مست کننده نهی کرد و در آن برای احدی رخصت نداد و رسول الله ﷺ برای هیچ کس در تقصیر دو رکعتی که آن دو را فریضه افزود، رخصت نداد بلکه بر آن ها الزام

نکته اول اینکه از این قسمت فهمیده می‌شود که سنن الزامی هستند مگر اینکه رسول اکرم در آن‌ها تریخیصی بدهند و لذا صریحا می‌فرماید: «وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُرَخِّصَ شَيْئًا مَا لَمْ يُرَخِّصْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ».

نکته دوم اینکه باوجود اینکه در صدر روایت تصریح می‌کند که اوامر رسول الله ﷺ در کتاب نیست تعبیر «موافقة» با قرآن می‌کند؛ یعنی اگرچه سنن در کتاب نیست ولی در جهت «موافقة» و سازگاری و برای تکمیل و تزیین فرایض است. این مطلب بسیار مهم است؛ زیرا در عرضه روایات به کتاب الله نیز تعبیری که در روایات آمده است، همین تعبیر است و در ادامه نشان خواهیم داد که تاکنون روایات عرضه به کتاب الله به صورت نادرستی تفسیر شده است. از این روایت و برخی از روایاتی که در آینده می‌آید روشن می‌شود که مراد از «ما وافق کتاب الله فخذوه»^۱ این نیست که آن مطلب در کتاب الله باشد یا صرفا مخالف کتاب الله نباشد، بلکه مراد سازگاری با روح کتاب الله است. توضیح اینکه یکی از مباحث بسیار نمایان در بحث سنت و فریضه، چگونگی رابطه سنت با فریضه است. در روایات عدیده‌ای مطرح شده است که سنت و فریضه در یک راستا هستند و به تعبیر استاد، روح واحدی دارند و یکی برای تکمیل و احیانا تزیین دیگری است.

بحثی که در عالم اسلام بسیار داغ شده بود شناسایی این سنن بود که اهل بیت علیهم السلام با توجه به این روح موجود در سنن، ضابطه‌ای کلی برای تشخیص سنن صادر شده از سنن جعلی مطرح فرموده‌اند. آن ضابطه این است که سنتی که نقل شد و با روح کتاب سازگار نبود هرگز قابل قبول نیست. مرحوم کلینی نیز این مطلب را در عنوان بابی در کتاب خویش به نام گذاری باب با «باب الاخذ بالسنة و شواهد الكتاب»^۲ منعکس کرده‌اند. در روایات این باب، به نوعی رابطه قانونی

وجوبی کرد و بر احدی مگر مسافر تریخیص نداد و برای هیچ کس امکان ندارد چیزی را که رسول الله ﷺ تریخیص نداد، رخصت بدهد. پس امر رسول الله ﷺ موافق و سازگار با امر خداوند عزیز و جلیل است و همچنین نهی ایشان با نهی خداوند عزیز و جلیل است.

۱. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۱ / ۶۹ / باب الاخذ بالسنة و شواهد الكتاب ص ۶۹

۲. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۱ / ۶۹.

سنن و فرایض تبیین شده است. سنن باید با شواهد کتاب سازگار باشند.

عده‌ای از بزرگان، روایات موافقت و مخالفت کتاب را تنها در مقام «تعارض بین روایات» مطرح کرده‌اند که بر این اساس، روایات موافق قرآن در مقام تعارض مقدم باشند ولی به نظر می‌رسد که این مبنا برای کسی که به روایات سنت و فریضه به عنوان یک قرینه منفصله برای فهم این روایات نگاه می‌کند، بسیار دور از حقیقت باشد و به قول آقا ضیاء عراقی روایات موافقت با کتاب برای تمیز حجت از لاحجت است و در مقام بیان مقومات حجیت روایت است، نه در مقام بیان ترجیح روایت به کتاب. شاهد برداشت ایشان روایتی است در کتاب کافی که می‌فرماید:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ وَ حَدَّثَنِي حُسَيْنُ بْنُ أَبِي الْعَلَاءِ أَنَّهُ حَضَرَ ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ فِي هَذَا الْمَجْلِسِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام - عَنِ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ يَرْوِيهِ مَنْ ثَقِيَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا ثِقَافَ لَهُ قَالَ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِدًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ إِلَّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوَّلَى بِهِ. ^{۳۰۲}

نکته بسیار جالب در این روایت این است که خود سنن هم برای قابل قبول بودن باید با سنن دیگر روح واحد داشته باشند؛ و نکته جالب‌تر اینکه این روایت صریحاً می‌فرماید موافقت با روح کلی قرآن و سنت برای قبول روایت از مقومات حجیت هر حدیث است؛ زیرا در صدر روایت سؤال از اختلاف حدیث است و فرضی را راوی مطرح می‌کند که روایت از شخصی است که ما به او اطمینان داریم ولی حضرت به صورت مطلق در جواب هر دو شق یعنی هم فرض اطمینان به راوی و هم عدم اطمینان به او را در فرضی که کلامش معارض با روح کلی قرآن و سنت است، رد می‌فرمایند. خود این شخص به آنچه آورده است اولی است از شما. شما حق اخذ

۱. سند معتبر است.

۲. از امام صادق عليه السلام در مورد اختلاف حدیثی پرسیدم که کسی که به او وثوق داریم نقل می‌کند و برخی از آن‌ها را کسی که به او وثوق نداریم نقل می‌کند. فرمود: هنگامی که حدیثی به شما رسید پس اگر شاهدی از کتاب الله یا فرمایش رسول الله صلى الله عليه وآله برای آن یافتید (پس همان) و گرنه آن کسی که آن را برای شما آورد، خودش به آن سزاوارتر است.

۳. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۱ / ۶۹ / باب الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب ص ۶۹

از او را ندارید اگرچه به او مطمئن باشید. این روایت به معنای واقعی کلمه، آبی از تخصیص است.

البته شرح مطلب روایت اخیر در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است. در آنجا حضرت شقی را مطرح می کنند که راوی دروغ نمی گوید ولی مطلبش باطل است زیرا از ناسخ آن اطلاع ندارد^۱. گاهی عدم فهم عمیق حدیث، سبب می شد که مطلبی به نحوی غلط در جامعه اسلامی توسط ثقات مطرح شود که ضابطه موافقت با روح کلی شریعت، ضابطه مناسبی برای شناسایی بعضی از این اشتباهات بود.

پس فقط سنتی قابل قبول است که روحش با روح کتاب در همراهی و سازگاری باشد. لذا لفظی که در این روایات، بسیار به کار رفته است لفظ «موافقة» است که به معنای همراهی و ملائمت بین دو چیز است؛ یعنی سنت و فریضه، دو حقیقت اتصال، برای دستیابی به هدف واحد هستند. گویا حلقه های یک زنجیر می باشند. معیار سازگاری با روح کتاب، یک معیار کاملاً صفر و یکی نیست که هر شخصی بتواند تکلیف هر روایتی را به وسیله آن به راحتی روشن کند ولی با این ملاک تکلیف بسیاری از اموری که نقل شده است، روشن می شود. در آینده به تفصیل چستی این معیار را به صورت تطبیقی روشن خواهیم ساخت.

در ادامه روایتی که مشغول شرح آن بودیم، می فرمایند: «وَوَجَبَ عَلَى الْعِبَادِ التَّسْلِيمُ لَهُ كَالْتَّسْلِيمِ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى»^{۲ و ۳}

این فراز از روایت اشاره به مطلب مهمی دارد که در آینده ان شاء الله تعالی بیشتر شرح خواهیم داد. توضیح اینکه رکن دین اسلام تسلیم است و به تعبیر روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام: «لَأَنْسَبَ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَا يَنْسَبُ أَحَدٌ قَبْلِي وَ لَا يَنْسَبُ أَحَدٌ بَعْدِي إِلَّا مِثْلِي

۱. نهج البلاغه، ص ۳۲۶ و ۳۲۷.

۲. بر بندگان تسلیم بودن به آن واجب است مثل تسلیم بودن در مقابل خداوند متعال.

۳. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۱ / ۲۶۶ / باب التفویض إلى رسول الله صلی الله علیه و آله و إلى الأئمة علیهم السلام فی أمر الدین

ذَلِكَ إِنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ»^{۲۱} در آینده ان شاء الله به اثبات خواهیم رساند که ظاهراً در تفسیر مستحب و مکروه اشتباهاتی صورت گرفته است و تمامی اوامر و نواهی رسول الله ﷺ حتی اوامر و نواهی ترخیصی ایشان هم صرفاً با روح تسلیم قابل ترک است و در ضمن به وسیله روح تسلیم بسیاری از معضلات اصولی را حل خواهیم کرد.

سؤالی که از این روایت بلکه تقریباً از تمامی روایات فریضه و سنت فهمیده می شود این است که نبی اکرم ﷺ تنها «مفسر وحی» نیستند بلکه ایشان بر اثر تأدیب الهی و علم وسیعی که از جانب خداوند به ایشان عنایت شده است، خودشان جعل کننده حکمی هستند که جعل آن در قرآن نیست. البته به تصریح روایات متعدد^{۲۲}، در قرآن کریم اخبار از همه واقعیات هست که البته تنها معصومین همه این واقعیات را از قرآن می فهمند ولی بر اساس روایات، فریضه و سنت، جعل سنن در قرآن نیامده است. پس می توان گفت خداوند متعال به پیغمبر اکرم ﷺ مصالح و مفاسد را نشان داده اند و ایشان بر اساس آن حکم می کنند. پس پیغمبر اکرم ﷺ صرفاً مفسر وحی نیستند. حکم کردن در بعضی از امور از جانب خود نبی ﷺ است. بله، در مورد فرایض هم اگرچه نبی اکرم ابتدا از حکم الله خبر می دهند ولی در مرحله بعد می توانند با شأن ولایتشان آن ها را در جامعه اجرا می کند؛ به عبارت دیگر، فرایض هم برای اجرا در جامعه احیاناً نیاز به جعل یک سری احکام دارند که نبی اکرم ﷺ در جامعه با استفاده از شأن ولایتشان این مشکلات را رفع می کنند که طبیعتاً این احکام جدید نیز سنن هستند. بلکه اصولاً تمامی سنن

۱. اسلام را به مطلبی نسبت می دهم (و با بیانی معرفی می کنم) که احدی قبل از من به آن نسبت نداده است و کسی بعد از آن به آن نسبت نمی دهد مگر به مثل آنچه آن. اسلام همان تسلیم است.

۲. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۲ / ۴۵ / باب نسبة الإسلام ص ۴۵

۳. به عنوان نمونه: الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۱ / ۶۰ / باب الرد إلى الكتاب والسنة وأنه ليس شيء من الحلال والحرام وجميع ما يحتاج الناس إليه إلا وقد جاء فيه كتاب أو سنة ص ۵۹: ۶- مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ حَدَّثَهُ عَنْ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَلَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ.

در نوشتاری دیگر تحت عنوان «فرایند استنباط معنی از متن» به تفصیل ادله روایی این مطلب که روشن کننده هر چیز بودن قرآن در مورد همه چیز است و نه صرفاً امور مربوط به هدایت و اینکه در روایات تصریح شده است که همه چیز را تنها معصومین علیهم السلام از قرآن می فهمند، سخن گفته ایم.

همسوی با قرآن و برای اجرای بهتر احکام قرآنی یا همان فرائض جعل شده‌اند.

نکته قابل توجه اینکه ما در ضمن کتب تاریخ منقول از رسول الله ﷺ گاهی این مطلب را می‌بینیم که از ایشان می‌پرسیدند این دستوری که می‌دهید از خودتان است یا از آن اموریست که از جانب خداوند متعال ابلاغ می‌کنید.^۱ آیا محتمل است بگوییم که این شأن ولائی رسول الله ﷺ تازه از زمان نزول آیاتی که تفویض به رسول الله ﷺ در آن‌ها مطرح شده است، شروع شده باشد؟ یعنی قبل از آن‌ها هنوز تفویض صورت نگرفته باشد.

یکی از تحقیقات مهم برای تکمیل بحث سنت و فریضه این است که احکام مختلفی را که در روایات از جمله شئون ولائی شمرده شده‌اند بررسی کنیم که ببینیم تاریخ آن‌ها با نزول این آیات چه ارتباطی دارد. به عنوان مثال آیه مورد بحث در برخی روایات فریضه و سنت که تفویض را مطرح می‌کنند از آیات سوره حشر و نساء^۲ است. از سوی دیگر مثلاً رکعات مجعول به سنت نماز و ۱۷ رکعت شدن نماز، با تولد امام حسن مجتبیٰ علیه السلام در نیمه ماه مبارک رمضان سال دوم هجری هماهنگ است که به حسب اطلاعات ما، قبل از سوره نساء است. پس به نظر می‌رسد که شأن تفویض از قبل هم بوده است ولی شاید به دلیل اینکه در ابتدای کار مسلمانان هنوز قدرت پذیرش ولایت رسول الله ﷺ را نداشتند این آیات بیان نشده بود؛ زیرا می‌بینیم که حتی در انتهای حیات ظاهری رسول الله ﷺ هم هنوز عده‌ای نمی‌توانند شأن ولائی ایشان را قبول کنند و حتی در ماجرای غدیر هم داستان حارث فهری مشهور است و شاید به همین دلیل در آیات سوره مائده که ناظر به غدیر است این موضوع مورد تأکید قرار گرفته است: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾^۳

۱. به عنوان نمونه رک: الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد / ج ۱ / ۹۶ / جهاد علی ع فی معركة الأحزاب ص ۹۴، كشف الغمة، ج ۱، ص ۳۷۷، السيرة النبوية لابن هشام، ج ۳، ص ۲۳۴، السيرة النبوية لابن كثير، ج ۳، ص ۲۰۲، البداية والنهاية، ج ۴، ص ۱۰۴.

۲. سوره حشر، آیه ۷: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ و نیز سوره نساء، آیه ۱۰۵: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾

۳. سوره مبارکه مائده، آیه ۶۷.

موارد دیگری هم هست که در اواخر حیات ظاهری رسول اکرم ﷺ هنوز مردم روح ولایت پذیری لازم نسبت به ایشان را نداشتند. به عنوان مثال به این روایت مبارک با سند اعلائی در کتاب کافی توجه بفرمایید:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِثَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - ﴿وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ﴾ قَالَ هُمْ قَوْمٌ وَحَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَخَلَعُوا عِبَادَةً مَنْ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَشَهِدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُمْ فِي ذَلِكَ شَكَاكَ فِي بَعْضِ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ ﷺ فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يَتَأَلَّفَهُمْ بِالْمَالِ وَالْعَطَاءِ لِكَيْ يَحْسِنَ إِسْلَامَهُمْ وَيَتَّبِعُوا عَلَى دِينِهِمُ الَّذِي دَخَلُوا فِيهِ وَاقْرَأُوا بِهِ وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ تَأَلَّفَ رُؤَسَاءَ الْعَرَبِ مِنْ قُرَيْشٍ وَ سَائِرِ مَضَرَ مِنْهُمْ أَبُو سُفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ وَعُيَيْنَةُ بْنُ حَصِينٍ الْفَزَارِيُّ وَأَشْبَاهُهُمْ مِنَ النَّاسِ فَغَضِبَتِ الْأَنْصَارُ وَاجْتَمَعَتْ إِلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ فَأَنْطَلَقَ بِهِمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْجِعْرَانَةِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَأْذُنِي فِي الْكَلَامِ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ إِنْ كَانَ هَذَا الْأَمْرُ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ الَّتِي قَسَمْتَ بَيْنَ قَوْمِكَ شَيْئًا أَنْزَلَهُ اللَّهُ رِضِينَا وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ لَمْ نَرْضَ قَالَ زُرَّارَةُ وَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَكُلْتُمْ عَلَى قَوْلِ سَيِّدِكُمْ سَعْدٍ فَقَالُوا سَيِّدُنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ قَالُوا فِي الثَّالِثَةِ نَحْنُ عَلَى مِثْلِ قَوْلِهِ وَ رَأْيِهِ قَالَ زُرَّارَةُ فَسَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ فَحَطَّ اللَّهُ

نُورُهُمْ وَ قَرَضَ اللَّهُ لِمُؤَلَّفَةٍ قُلُوبُهُمْ سَهْمًا فِي الْقُرْآنِ»^۱

وقائعی مانند آنچه در این روایت ذکر شده است به خوبی زمینه‌های اجتماعی وقائع بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تبیین می‌کند.

اما روایت دومی که در این قسمت به شرح آن می‌پردازیم روایتی در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام است. متن روایت چنین است:

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُسَمَّعِيُّ^۲ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمِثْمِيُّ أَنَّهُ سَأَلَ الرَّضَا علیه السلام يَوْمًا وَ قَدْ اجْتَمَعَ عِنْدَهُ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ قَدْ كَانُوا يَتَنَازَعُونَ فِي الْحَدِيثَيْنِ الْمُخْتَلِفَيْنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي الشَّيْءِ الْوَاحِدِ فَقَالَ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَرَّمَ حَرَامًا وَ أَحَلَّ حَلَالًا وَ قَرَضَ فَرَايِضَ فَمَا جَاءَ فِي تَحْلِيلِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ أَوْ تَحْرِيمِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ أَوْ دَفَعَ فَرِيضَةً

۱. از فرمایش خداوند عزیز و جلیل «مؤلفة قلوبهم» پرسیدم. فرمود: آن‌ها قومی هستند که خداوند عزیز و جلیل را واحد می‌دانند و عبادت آن کسی را که به جز خدا باشد از خود کنده‌اند و شهادت به لا اله الا الله و محمد صلی الله علیه و آله رسول الله داده‌اند در حالی که در برخی از آنچه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورده است، شک دارند. پس خداوند به رسولش امر کرد که آن‌ها را با مال و عطا کردن، الفت و دوستی بدهد برای اینکه اسلامشان نیک شود و بر دینی که در آن داخل شده‌اند، ثابت شوند و بر آن مستقر شوند و همانا رسول الله صلی الله علیه و آله در روز حنین برای رحسای عرب از قریش و سائر مضر از جمله ابوسفیان پسر حرب و عیینة بن حصین فزاری و مانند آن‌ها از مردم تألیف قلوب کرد. پس انصار عصبانی شدند و نزد سعد بن عبادة جمع شدند پس رسول الله صلی الله علیه و آله در جعرانه به سوی آن‌ها روانه شد پس عرض کرد ای رسول خدا آیا اجازه می‌دهی حرفی بزنم. فرمود: بلکه. پس گفت اگر این کار از این اموالی که بین قوم خویش تقسیم کردی چیزی است که الله آن را نازل کرده است، بپذیرفیم و اگر غیر آن است پس راضی نیستیم. زواره گفت و شنیدم از امام باقر علیه السلام که می‌فرمود: پس رسول خدا فرمود ای جماعت انصار! آیا همه شما بر قول آقایان سعد هستید؟ پس گفتند او آقای ما خدا و رسول اوست. سپس گفتند در بار سوم که ما بر قول او و نظر او هستیم. زواره گفت: پس شنیدم که امام باقر علیه السلام می‌فرمود: پس خدا نور آن‌ها را فروکاست و بر آن‌ها در قرآن سهمی برای «مؤلفة قلوبهم» قرار داد.

۲. الکافی (ط - الإسلامية) / ۲ / ۴۱۱ / باب المؤلفة قلوبهم ص ۴۱۰

۳. مرحوم صدوق بلافاصله بعد از این روایت می‌فرماید: قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه كان شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى الله عنه سئى رأى فى محمد بن عبد الله المسمعى راوى هذا الحديث و إنما أخرج هذا الخبر فى هذا الكتاب لأنه كان فى كتاب الرحمة و قد قرأته عليه فلم ينكره و رواه لى (عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۱، باب فيما جاء عن الرضا عن الأخبار المنشورة ص: ۲).

از سائر جهات در این روایت هیچ مشکلی نیست و خصوص این روایت را بالاخره ابن الولید و خود مرحوم صدوق قبول کرده‌اند؛ و احمد بن الحسن بن اسماعیل الميثمی هم از ثقات هستند. لذا اجمالا روایت قابل قبول هست. مضافاً الی اینکه این روایت شواهد بسیاری دارد.

فِي كِتَابِ اللَّهِ رَسْمُهَا بَيِّنٌ قَائِمٌ بَلَا نَاسِخٍ نَسَخَ ذَلِكَ قَدْرَكَ مِمَّا لَا يَسَعُ الْأَخْذُ بِهِ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَكُنْ لِيَحْرَمَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ وَ لَا لِيَحْلَلَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ لَا لِيُغَيِّرَ فَرَائِضَ اللَّهِ وَ أَحْكَامَهُ كَانَ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ مُتَّبِعًا مُسْلِمًا مُؤَدِّيًا عَنِ اللَّهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِنْ أَتَبَعَ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ﴾ فَكَانَ ﷺ مُتَّبِعًا لِلَّهِ مُؤَدِّيًا عَنِ اللَّهِ مَا أَمَرَهُ بِهِ مِنْ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ^۱

پس طبق روایت در این مرحله خیلی واضح است که روایتی که مخالف قرآن باشد، قابل قبول نیست. تعبیر بسیار زیبای این روایت این است که حضرت گویا می فرمایند روایتی نمی تواند با امری که شبهه‌ای در آن نیست که نسخ شده باشد و رسمش بین و قائم است، مقابله کند. تا این قسمت حدیث، بحث از فرائض است و از اینجا بحث می رود روی سنن ایشان. در ادامه می فرمایند:

قُلْتُ فَإِنَّهُ يَرِدُ عَنْكُمْ الْحَدِيثُ فِي الشَّيْءِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ وَ هُوَ فِي السُّنَّةِ ثُمَّ يَرِدُ خِلَافَهُ فَقَالَ وَ كَذَلِكَ قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَشْيَاءَ نَهَى حَرَامٍ فَوَافَقَ فِي ذَلِكَ نَهْيُهُ نَهْيَ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَمَرَ بِأَشْيَاءَ فَصَارَ ذَلِكَ الْأَمْرُ وَاجِبًا لَا زِمًا كَعَدَلِ فَرَائِضِ اللَّهِ تَعَالَى وَ وَافَقَ فِي ذَلِكَ أَمْرُهُ أَمْرَ اللَّهِ تَعَالَى^۲

تعبیر «وافق» در این موضع به راحتی مراد روایات دیگر که «فما وافق کتاب الله فخذوه» را روشن می کند که مراد سازگاری روح سنت و قرآن است؛ زیرا فرض روایت در جایی مطرح شده است که مطلب مطرح شده در روایت از رسول

۱. روزی از امام رضا (علیه السلام) پرسیده شد در حالی که جمعی از اصحاب ایشان نزد ایشان جمع شده بودند که در دو حدیث مختلف از رسول خدا که در مورد مسأله واحد آمده بود متنازع می کردند، پس فرمود: همانا خدا حرام‌هایی را حرام کرد و حلال‌هایی را حلال کرد و فرائضی را واجب کرد. پس آنچه در حلال کردن حرام خدا یا حرام کردن حلال خدا یا دفع فريضه‌ای از کتاب خدا آمد که رسم آن برپاست بدون ناسخی که آن را نسخ کرده باشد، پس گرفتن آن چیز جایز نیست؛ چرا رسول خدا حلال خدا را حرام نمی کرد و حرام خدا را حلال نمی کرد و فرائض و احکام خدا را تغییر نمی داد و در همه این‌ها تابع و تسلیم و ادا کننده از جانب خدا بود و آن همان فرمایش خداست که: «تبعیت نمی کنم مگر آنچه به سوی من وحی شود». پس رسول خدا تابع خدا و ادا کننده از جانب او در آنچه که به آن امر شده بود از قبیل تبلیغ رسالت، بود.

۲. گفتم پس از شما حدیث در چیزی از رسول خدا می آید از آنچه که در کتاب نیست و آن چیز در سنت است. سپس خلاف آن می آید. پس فرمود: و چنین است. به تحقیق رسول خدا از چیزهایی نهی حرامی کرده است پس نهی او با نهی خداوند متعال سازگار است و امر کرد به چیزهایی، پس آن چیز واجب و لازم شد مثل فرائض خدا و امر او با امر خدا موافقت و سازگاری دارد.

الله ﷺ در قرآن نیست. در ادامه این روایت داریم:

فَمَا جَاءَ فِي النَّهْيِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَهَى حَرَامٍ ثُمَّ جَاءَ خِلَافُهُ لَمْ يَسَعْ اسْتِعْمَالُ ذَلِكَ وَ كَذَلِكَ فِيمَا أَمَرَ بِهِ لَأَنَّا لَا نُرْخِّصُ فِيمَا لَمْ يُرْخِّصْ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ لَا نَأْمُرُ بِخِلَافِ مَا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَّا لِعِلَّةِ خَوْفِ ضَرُورَةٍ فَأَمَّا أَنْ نَسْتَحِلَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَوْ نُحَرِّمَ مَا اسْتَحَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا لَأَنَّا تَابِعُونَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُسْلِمُونَ لَهُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَابِعًا لِأَمْرِ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مُسْلِمًا لَهُ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ﴾ وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ أَشْيَاءَ لَيْسَ نَهَى حَرَامٍ بَلْ إِعَاقَةٍ وَ كَرَاهَةٍ وَ أَمَرَ بِأَشْيَاءَ لَيْسَ أَمْرٌ قَرِضٌ وَ لَا وَاجِبٌ بَلْ أَمْرٌ فَضْلٌ وَ رَجَحَانٍ فِي الدِّينِ ثُمَّ رَخَّصَ فِي ذَلِكَ لِلْمَعْلُولِ وَ غَيْرِ الْمَعْلُولِ فَمَا كَانَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَهَى إِعَاقَةٍ أَوْ أَمْرٌ فَضْلٍ فَذَلِكَ الَّذِي يَسَعُ اسْتِعْمَالُ الرُّخْصِ فِيهِ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ عَنَّا فِيهِ الْخَبْرَانِ بِاتِّفَاقٍ يَرْوِيهِ مَنْ يَرْوِيهِ فِي النَّهْيِ وَ لَا يَنْكِرُهُ وَ كَانَ الْخَبْرَانِ صَحِيحَيْنِ مَعْرُوفَيْنِ بِاتِّفَاقٍ النَّاقِلَةِ فِيهِمَا يَجِبُ الْأَخْذُ بِأَحَدِهِمَا أَوْ بِكِلَاهُمَا أَوْ بِكُلِّهِمَا شِئْتَ وَ أَحْبَبْتَ مُوسَّعٌ ذَلِكَ لَكَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ الرَّدُّ إِلَيْهِ وَ إِلَيْنَا وَ كَانَ تَارِكُ ذَلِكَ مِنْ بَابِ الْعِنَادِ وَ الْإِنْكَارِ وَ تَرَكَ التَّسْلِيمَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُشْرِكًا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ^۱

تعبیر بسیار لطیفی است. اول اینکه سنن رسول الله ﷺ را از نظر مضمونی دودسته کردند. عده‌ای از سنن توسط عده زیادی به صورت واحدی نقل شده است و باروح قرآن هم سازگاری دارد. در این مورد اگر نقلی از اهل بیت (علیهم السلام)، به خلافتش

۱. پس آنچه در نهی حرامی رسول خدا آمد، سپس خلافتش آمد، به عمل کردن به آن جایز نیست و همچنین است در آنچه که به آن امر کرده است، زیرا ما در آنچه رسول خدا در آن ترخیص نداد، رخصت نمی‌دهیم و امر نمی‌کنیم به خلاف آنچه رسول خدا به آن امر کرد مگر به سبب خوف ضرورت اما اینکه حلال کنیم آنچه رسول خدا حرام کرده‌اند یا حرام کنیم آنچه رسول خدا حلال کرده‌اند پس این هرگز نخواهد بود، زیرا ما تابع رسول خدا و تسلیم رسول خدا هستیم، همانطور که رسول خدا تابع امر رب خویش و تسلیم آن بود و خدا فرمود: «آنچه رسول خدا به آن امر کرد بگیرید و آنچه از آن نهی کرد، پس کنید.» و همانا رسول خدا از چیزهایی نهی کرد، نهی کراهت و نه نهی حرام و به چیزهایی امر کرد، امر رجحان در دین و نه امر واجب، سپس در آن برای گرفتار و غیر گرفتار رخصت داد، پس آن چیزی که از رسول خدا امر رجحان است، آن چیزی است که می‌توان به رخصت در آن عمل کرد. پس هنگامی که بر شما از ما خبری به اتفاق راویانش در نهی بدون انکارش وارد شد و دو خبر صحیح و معروف و به همراه اتفاق ناقلین در هر دو بودند، واجب است به یکی از آن دو یا هر دو یا هر یک از آن دو که خوشایستی و دوستی داشتی، اخذ شود جایز است بر تو از جهت تسلیم رسول خدا و رد به سوی ما و ترک کننده آن از جهت عناد و انکار و ترک تسلیم رسول خدا بودن، مشرک به خدای عظیم است.

بود یا تقیه است یا اینکه اهل بیت نفرموده اند؛ اما اگر نقل از رسول الله، دو نوع نقل محکم بود که اجمالاً هر دو فی نفسه قابل قبول بودند معنایش این است که نهی، نهی اعافی است نه نهی تحریمی و این دسته معنایش این است که خود رسول الله ﷺ ترخیص داده اند که مسلمین آن طرف مقابل را انجام بدهند. ولی حتی در این ها هم باید ترک از باب تسلیم امر رسول الله ﷺ باشد ولی از باب عناد و انکار هر چه بکنند مقبول نیست. از اینجا معلوم می شود که حتی سنن ترخیصی که پایین ترین درجه سنن هستند، تنها با وجود شرایطی از قبیل تسلیم بودن، ترخیصی هستند. معمولاً گمان شده است که سنن ترخیصی همان مستحبات هستند ولی این تصور درست به نظر نمی رسد؛ زیرا اولاً در مستحب شرایطی برای فعل و ترک بیان نشده است و نفرموده اند که تنها با حالت تسلیم می توان مستحب را انجام نداد و ثانیاً سنن ترخیصی گاهی رجحان فعل نیز ندارند و حتی گاهی بهتر است مواقعی ترک شوند و مواقعی انجام شوند ولی مسحبات چنین نیستند و همواره رجحان فعل دارند. در شرح روایت سابق دیدیم که به تصریح روایت، اخذ به رخص رسول الله ﷺ واجب است و لذا بهتر است که سنن ترخیصی گاهی انجام شود و گاهی ترک شود. لذا به عنوان نمونه، اوقات فضیلت نماز ظهر و عصر، از سنن ترخیصی است^۱ و حداقل از این دو حیثیت که عرض شد با مستحب بودن آن فرق دارد. لذا بهتر است، نماز ظهر و عصر گاهی جمع و گاهی در وقت فضیلت خوانده شود و ثانیاً ترک اوقات فضیلت یا حتی همواره در اوقات فضیلت خواندن، تنها با روحیه تسلیم نسبت به اینکه هر دو صورت جایز است و نیز تسلیم کلی نسبت به رسول اکرم ﷺ جایز است و لذا اگر کسی نماز ظهری را به هر کیفیتی بخواند ولی نمازش ویژگی ای داشته باشد که نشانگر عدم تسلیم بودن او در مقابل رسول اکرم ﷺ باشد، نمازش

۱. به عنوان دلیلی بر سنت ترخیصی بودن اوقات فضیلت نماز به این روایت توجه کنید:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَ بِالنَّاسِ طَالِ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ حِينَ زَالَتِ الشَّمْسُ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ وَصَلَّى بِهِمُ الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ الْآخِرَةَ قَبْلَ سُقُوطِ الشَّفَقِ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فِي جَمَاعَةٍ وَإِنَّمَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَ لِيَتَسَّعَ الْوَقْتُ عَلَى أُمَّتِهِ.

همانطور که می بینید تعبیر «من غیر علة» مشابه تعبیر «ثم رخص فی ذلك للمعلول و غیر المعلول» در روایت عیون اخبار الرضا ﷺ است و کاملاً تداعی گر سنت ترخیصی بودن اوقات نماز است.

صحیح نیست. در مورد مصادیق این بحث در آینده بیشتر سخن خواهیم راند.

در ادامه داریم: قَمَا وَدَّ عَلَیْكُمْ مِنْ خَبَرَيْنِ مُخْتَلَفَيْنِ فَأَعْرَضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ قَمَا كَانَ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَوْجُودًا حَلَالًا أَوْ حَرَامًا فَاتَّبَعُوا مَا وَافَقَ الْكِتَابَ وَ مَا لَمْ يَكُنْ فِي الْكِتَابِ فَأَعْرَضُوهُ عَلَى سُنَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَمَا كَانَ فِي السُّنَّةِ مَوْجُودًا مِنْهُيًّا عَنْهُ نَهَى حَرَامٍ أَوْ مَأْمُورًا بِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ إِنْزَامَ فَاتَّبَعُوا مَا وَافَقَ نَهَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَمْرُهُ وَ مَا كَانَ فِي السُّنَّةِ نَهَى إِعَاقَةً أَوْ كَرَاهَةً ثُمَّ كَانَ الْخَبَرُ الْآخَرُ خِلَافَهُ فَذَلِكَ رُخْصَةٌ فِيْمَا عَاقَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ كَرِهَهُ وَ لَمْ يَحْرَمْهُ فَذَلِكَ الَّذِي يَسَعُ الْأَخْذَ بِهِمَا جَمِيعًا أَوْ بِأَيُّهُمَا شِئْتَ وَ سَعَكَ الْإِخْتِيَارُ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَ الْإِتِّبَاعِ وَ الرَّدِّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مَا لَمْ تَجِدُوهُ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْوُجُوهِ فَرُدُّوْا إِلَيْنَا عِلْمَهُ فَتَحْنُ أَوَّلَى بِذَلِكَ وَ لَا تَقُولُوا فِيهِ بِأَرَائِكُمْ وَ عَلَیْكُمْ بِالْكَفِّ وَ التَّثَبُّتِ وَ الْوُقُوفِ وَ أَنْتُمْ طَالِبُونَ بِأَحْثُونَ حَتَّى يَأْتِيَكُمُ الْبَيَّانُ مِنَ عِنْدِنَا.^۱

حضرت در انتها جمع بندی می کنند و بعد در مقام تذکر می فرمایند که اگر هم مسئله داخل در این شقوق نبود بی دلیل، کارهای تکلف آمیز نکنید. علم آن را به خودمان واگذار کنید.

معنای این روایت در روایات وارد شده در باب تعارض منحصربه فرد است؛ زیرا این روایت سعی می کند تعارض روایات را از داخل حل کند نه از خارج مثل سند و مخالفت عامه و امثال این ها. از طریق مضمون روایت بفهمیم کدام روایت درست است و کدام نیست. روش بسیار لطیفی است و اثر کارهای سندی هم در مرحله سوم روشن می شود. اگر کسی کار سندی بکند باید در مرحله سوم بکند تا تعبیر «باتفاق الناقلة» در روایت را احراز کند.

۱. پس آنچه بر شما از دو خبر مختلف وارد شد پس آن دو را بر کتاب الله عرضه کنید پس آنچه در کتاب الله موجود بود، حلال یا حرام، پس آنچه با کتاب سازگاری دارد، تبعیت کنید و آنچه در کتاب الله نبود، پس بر سنن نبی ﷺ عرضه کنید پس آنچه در سنن نبی ﷺ نهی حرام یا امر واجب موجود بود، پس تبعیت کنید آنچه با امر و نهی رسول خدا سازگاری دارد و آنچه در سنت به صورت نهی کراهت موجود بود و خبر دیگر خلاف آن بود، پس آن رخصتی است در آنچه که رسول خدا نهی کراهت کرده استو آن را حرام نکرده است پس در آن اخذ به هر یک یا هر دو جایز است، از باب تسلیم امر رسو خدا بودن و اتباع از ایشان و رد امر به سوی ایشان و آنچه را که در هیچ یک از وجوه نیافتید، پس علم آن را به ما برگردانید پس ما اولی به آن هستیم و در آن به آراء خویش سخن نگوئید و بر شما باد به کف و تثب و وقوف در حالی که طلب کننده و جستجوگر هستید تا اینکه بیان از جانب ما برای شما بیاید.

۲. عیون اخبار الرضا ﷺ / ج ۲ / ۲۰ / ۳۰ باب فیما جاء عن الرضا ﷺ من الأخبار المنثورة ص ۲

نکته دیگر در روایت عیون این است که این روایت از آقا امام رضا علیه السلام است. گاهی تصور شده است که روایات سنت و فريضة صرفاً از آقا امام باقر علیه السلام وارد شده است و احتمال داده شده که حضرت باقر علیه السلام از این ادبیات برای مقابله با عامه استفاده کرده اند.^۱ واضح است که این شبهه ناشی از عدم اطلاع به مجموعه روایات سنت و فريضة است. در ضمن، نکته جالب دیگر اینکه این روایت در توقیعات حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف هم تأییداتی دارد.

شاید صریح ترین نص موجود، فقراتی از توقیع مرحوم حمیری باشد. توقیعات ایشان بسیار مشهور بوده است و تا صدسال بعد از غیبت، هنوز نسخه اصل توقیعات ایشان موجود بوده است طوری که جناب احمد بن الحسین بن عبیدالله ابن الغضائری خبر می دهد که من نسخه اصل را دیدم و آنگاه به شرح نسخه می پردازد. به عنوان مثال بیان می کند جواب های حضرت بین سؤال ها نوشته شده بود.^۲ سند این توقیع مبارک در کتاب الغیبة مرحوم شیخ این طور آمده است:

و قَالَ ابْنُ نُوحٍ أَوَّلُ مَنْ حَدَّثَنَا بِهَذَا التَّوْقِيعِ أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ تَمَّامٍ [وَأَ] ذَكَرَ أَنَّهُ كَتَبَهُ مِنْ ظَهْرِ الدَّرَجِ الَّذِي عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ بْنِ دَاوُدَ فَلَمَّا قَدِمَ أَبُو الْحَسَنِ بْنُ دَاوُدَ وَ قَرَأْتُهُ عَلَيْهِ ذَكَرَ أَنَّ هَذَا الدَّرَجَ بَعَيْنِهِ كَتَبَ بِهِ أَهْلُ قُمْ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ وَ فِيهِ مَسَائِلُ فَأَجَابَهُمْ عَلَى ظَهْرِهِ بِحَظِّ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ النَّوْبَخْتِيِّ وَ حَصَلَ الدَّرَجُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ بْنِ دَاوُدَ^۳. نُسْخَةُ الدَّرَجِ: مَسَائِلُ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيِّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَطَالَ اللَّهُ بِقَاءَكَ وَ أَدَامَ عَزَّكَ وَ تَأْيِيدَكَ وَ سَعَادَتَكَ وَ سَلَامَتَكَ وَ أَتَمَّ نِعْمَتَهُ [عَلَيْكَ] وَ زَادَ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْكَ وَ

۱. البته این شبهه بسیار ضعیف تر از این است که نیاز به رد داشته باشد زیرا از قطعیات تاریخ است که صحابه بر پایه سنت و فريضة صحبت می کرده اند و لذا حتی خود اهل سنت هم تصریح می کنند که به عنوان مثال قیاس در محدوده فرائض نیست بلکه صرفاً در سنن اجرا می شود و لذا در روایات ما هم آمده است که «السنة اذا قیست محق الدین». لفظ سنة در این سری روایات، کاملاً ناظر به رد فضای بین اهل سنت است که قیاس را صرفاً در سنن جاری می دانستند.

۲. رجال نجاشی، ص ۳۵۴.

۳. سند کاملاً معتبر است. ابی الحسن بن داود، محمد بن احمد بن داود بن علی هستند که مرحوم نجاشی در حق ایشان مدح عظیمی دارند: شیخ هذه الطائفة و عالمها و شیخ القميين فی وقته و فقیههم حکى أبو عبد الله الحسين بن عبید الله أنه لم ير أحداً أحفظ منه و لا أفقه و لا أعرف بالحديث. (الكافي (ط - دار الحديث) / المقدمة، ج ۱ / ۷۴ / ۳۲ - أبو الحسن بن داود: ص ۷۳)

جَمِيلٍ مَوَاهِبِهِ لَدَيْكَ وَ فَضْلِهِ عِنْدَكَ وَ جَعَلَنِي مِنَ السُّوءِ فِذَاكَ ... الى ان قال: مِنْ كِتَابٍ آخَرَ
فَرَأَيْتُكَ أَدَامَ اللَّهُ عَزَّكَ فِي تَأْمُلٍ رُفِعَتِي وَ التَّفْضِيلِ مِمَّا يُسَهِّلُ لِأُصِيفُهُ إِلَى سَائِرِ أَيْادِيكَ عَلَى وَ
اِحْتَجَّتْ أَدَامَ اللَّهُ عَزَّكَ أَنْ تَسْأَلَ لِي بَعْضَ الْفُقَهَاءِ عَنِ الْمُصَلَّى إِذَا قَامَ مِنَ التَّشَهُّدِ الْأَوَّلِ لِلرَّكْعَةِ
الثَّالِثَةِ هَلْ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَكْبُرَ فَإِنْ بَعْضُ أَصْحَابِنَا قَالَ لَا يَجِبُ عَلَيْهِ التَّكْبِيرُ وَ يُجْزِيهِ أَنْ يَقُولَ
بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ الْجَوَابُ:

قَالَ إِنَّ فِيهِ حَدِيثَيْنِ أَمَّا أَحَدُهُمَا فَإِنَّهُ إِذَا انْتَقَلَ مِنْ حَالَةٍ إِلَى حَالَةٍ أُخْرَى فَعَلَيْهِ تَكْبِيرٌ وَ أَمَّا
الْآخَرُ فَإِنَّهُ رَوَى أَنَّهُ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السَّجْدَةِ الثَّانِيَةِ فَكَبَّرَ ثُمَّ جَلَسَ ثُمَّ قَامَ فَلَيْسَ عَلَيْهِ لِلْقِيَامِ
بَعْدَ الْقُعُودِ تَكْبِيرٌ وَ كَذَلِكَ التَّشَهُّدُ الْأَوَّلُ يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى وَ بَإَيِّهِمَا أَخَذَتْ مِنْ جِهَةِ التَّسْلِيمِ
كَانَ صَوَابًا.^{۲۱}

این روایت در کتاب احتجاج هم به عنوان توقیع مرحوم حمیری آمده است.
کاملاً می بینید که روشی که حضرت در این روایت پیش گرفته اند دقیقاً همان روش
روایت مروی از امام رضا علیه السلام است. چون این مطلب از مطالبی است که هر دو نوع
سنت در آن نقل شده است لذا حضرت می فرمایند که در این زمینه دو روایت داریم
که هر دوی آن ها در مصادر حدیثی ما موجود هستند و حضرت می فرمایند که به هر
یک از این دو، از باب تسلیم عمل کردی خوب است. خیلی دقیق است. دقیقاً تطبیق
همان مطلب است. حتی عبارت دقیقاً همان است. از اینجا، مطلبی که مرحوم کلینی
دارند که در باب تعارض دو روایت، قائل به تخییر از باب ولایت اهل بیت علیهم السلام روشن
می شود.

توضیح اینکه، مبانی اصحاب ما به طور کلی در بحث تعارض روایات، چهار
مبناست.

اولین مبنا تخییر است که مبنای مرحوم کلینی است و البته بعضی از متأخرین

۱. همانا در آن دو حدیث است. یکی از آن دو این است که اگر از یک حالتی به حالت دیگر منتقل شد، پس بر او
تکبیر است. اما دیگری روایت شده است که هنگامی که سرش را از سجده دوم برداشت پس تکبیر گفت و نشست
پس بر او برای قیام بعد از نشستن، تکبیر نیست و همچنین است تشهد اول که همین طور است و به هر یک از این دو
از جهت تسلیم اخذ کردی، نیکوست.

۲. الغيبة (للطوسی) / کتاب الغيبة للحجة / النص / ۳۷۴ / فی ذکر أبي القاسم الحسين بن روح النوبختی ص
۳۶۷ تا ۳۷۹

اصحاب ما هم این مبنا را از باب دیگری دارند.

دومین مبنا ترجیح است که مبنایی است که بعد از مرحوم علامه به خاطر مبنای خاص ایشان در حجیت خبر واحد در بین اصحاب رواج پیدا کرد.

سومین مبنا مسلک جمع است که مثل مرحوم شیخ طوسی قائل هستند.

چهارمین مبنا طرح است که مبنای غالب اصحاب قدماتی ما، خصوصاً بغدادی‌هاست و از متأخرین مبنای حضرت استاد آیت الله سید احمد مددی دامت‌الله است؛ یعنی تنها روایتی را که شواهد برای اطمینان به آن کافی است، قبول می‌کنیم. به نظر می‌رسد که مبنای مرحوم کلینی در غایت استواری است و البته تعارضی هم با روش حضرت استاد ندارد؛ زیرا طبق روش مرحوم کلینی در مرحله سوم (برای احراز اینکه روایت‌های نقل شده به صورت متعارض «باتفاق الناقلة» هستند یا خیر) باید سراغ این رفت که روایت شواهد کافی برای قبول دارد یا خیر و در صورت وجود شواهد کافی برای هر دو روایت، نتیجه تخییر خواهد بود.

شاهد دیگری بر اینکه مطلب موجود در توقیع و روایت امام رضا علیه‌السلام در میان اصحاب مورد قبول بوده است، عبارتی است که مرحوم مفید در کتاب مقنعه دارند. ایشان در بحث روزه در سفر می‌فرمایند:

و قد روی حدیث فی جواز التطوع فی السفر بالصیام و جاءت أخبار بکراهیه ذلک و أنه لیس من البر الصوم فی السفر و هی أكثر و علیها العمل عند فقها العصابة فمن أخذ بالحديث لم یأثم إذا کان أخذه من جهة الاتباع و من عمل علی أكثر الروایات و اعتمد علی المشهور منها فی اجتناب الصیام فی السفر علی کل وجه سوی ما عدناه کان أولى بالحق و الله الموفق للصواب.^{۲۱}

۱. و حدیثی در جواز روزه مستحب در سفر آمده است و اخباری دال بر کراهت آن نیز آمده است و اینکه روزه در سفر نیکی نیست و آن‌ها بیشتر است و عمل فقهای طائفه بر آن‌هاست (یعنی روایات منع). پس هر کس به حدیث اخذ کند هنگامی که از جهت اتباع باشد، گناه نکرده است و هنگامی که عمل کند به اکثر روایات و بر مشهور آن‌ها در اجتناب از روزه در سفر در هر صورت مگر آنچه که شمردیم، اعتماد کند، اولی به حق است و خدا یاری دهنده برای رسیدن به صواب است.

کاملاً واضح است که ایشان هم در ذهنشان این است که اگر دو طایفه روایات متعارض باشند عمل به هر دو طرف از جهت اتباع و تسلیم مشکلی ندارد، بلکه در این مسئله که ایشان مطرح می‌کنند باینکه یک طرف از شهرت نسبی بیشتری برخوردار است باز هم به حسب ظاهر منعی از عمل به طرف غیر اشهر نمی‌کنند و عمل به آن را با رعایت روح تسلیم و اتباع جایز می‌شمارند.

حکمت‌های جعل احکام به صورت فریضه و سنت

سؤالی که در اینجا ممکن است پیش بیاید این است که حکمت دو نوع جعل احکام چیست؟ به چه دلیل برخی از احکام را رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جعل می‌کنند و برخی از احکام را خداوند متعال؟ چه عیبی داشت که همه احکام را خداوند متعال جعل کند؟ بلکه بالاتر اینکه چه فرقی برای ما می‌کند که احکام را خدا جعل کرده باشد یا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم؟ بالاخره ما وقتی بدانیم حکمی لزومی است، باید عمل کنیم، چه فریضه قرآنی باشد و چه سنت الزامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

خلاصه پاسخی که در برخی از روایات مطرح شده است، چند نکته است:

اول اینکه در برخی از روایات فرموده‌اند حکمت جعل نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این است که خداوند ببیند، طاعت مردم نسبت به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چگونه است؟ به عبارتی امروزی‌تر حکمت جعل سنن، تمرین ولایت پذیری در زندگی مؤمنان است. خداوند احکامی را جعل می‌کند و یکی از احکامی که خداوند جعل کرده است، وجوب اطاعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. سپس در بسیاری از مسائل جعلی از جانب او صورت نمی‌گیرد تا ببیند که مردم به فرمایش نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عمل می‌کنند یا خیر. ببیند آیا ولایت پذیر هستند یا نه. بر اساس همین حکمت است که نتیجه می‌گیریم که فقهاء وظیفه دارند که سنت یا فریضه بودن احکام را به مردم بگویند، زیرا بدون گفتن این نکته تمرین ولایت پذیری رخ نخواهد داد. گاهی تصور می‌شود که اگر به مردم بگوییم که این احکام سنت است، اطاعت مردم از آن کم خواهد شد و مردم آن‌ها را سهل انگارانه‌تر انجام می‌دهند و لذا بهتر است به مردم نگوییم! این روایات تصریح می‌کنند که هدف همین است که سهل انگاران از غیر آن‌ها تمییز داده شوند

و مردم ولایت پذیری را تمرین کنند. به عنوان نمونه به تنها دو روایت که سند هر دو صحیح اعلانی است، توجه کنید:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دِيَةَ الْعَيْنِ وَ دِيَةَ النَّفْسِ وَ دِيَةَ الْأَنْفِ وَ حَرَّمَ النَّبِيذَ وَ كُلَّ مُسْكِرٍ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ فَوَضَعَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ جَاءَ فِيهِ شَيْءٌ قَالَ نَعَمْ لِيَعْلَمَ مَنْ يَطْعُ [يُطِيعُ] الرَّسُولَ وَ مَنْ يَعِصِيهِ.^{۲۱}

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليهما السلام يَقُولَانِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَوَّضَ إِلَى نَبِيِّهِ ﷺ أَمْرَ خَلْفِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتُهُمْ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ ﴿ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ﴾^{۲۲}

دوم اینکه در ابتدای مباحث مطرح کردیم که فرائض اصول و چارچوب‌های اصلی شریعت هستند و سنن تکمیل کننده و زینت بخش فرائض می باشند.^{۲۳} با این

۱. امام باقر عليه السلام فرمودند: رسول خدا دیه چشم و دیه جان و دیه گوش را قرار دادند و نبیذ (شراب خرمایی) و هر مست کننده‌ای را حرام کردند. پس کسی به امام عليه السلام عرض کرد: پس رسول خدا این‌ها را جعل کرد بدون اینکه چیزی (از جانب خدا) بیاید. فرمود: بله برای اینکه بداند (نشان دهد) چه کسی رسول را تبعیت می کند و چه کسی عصیان.

۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليهم السلام / ج ۱ / ۳۸۱ / ۴ باب التفویض إلى رسول الله ﷺ ص ۳۷۸

۳. از امام باقر و امام صادق عليهما السلام شنیدم، می فرمودند: همانا خدا امر خلقتش را به نبی خود تفویض کرد برای اینکه طاعتشان را مشاهده کند. سپس این آیه را تلاوت کرد: « آنچه رسول داد بگیرد و آنچه نهی کرد، بس کنید. »

۴. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۱ / ۲۶۶ / باب التفویض إلى رسول الله ﷺ وإلى الأئمة عليهم السلام فی أمر الدین ص ۲۶۵

۵. به عنوان نمونه به این عبارت مرحوم صدوق در کتاب فقیه که ظاهراً عبارت خود ایشان است و بیانگر نوع تفکر ایشان در مورد فرائض و سنن است، توجه کنید:

و الصَّلَاةُ فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ إِحْدَى وَ خَمْسُونَ رَكْعَةً مِنْهَا الْفَرِيضَةُ سَبْعُ عَشْرَةَ رَكْعَةً الظُّهْرُ أَرْبَعُ رَكْعَاتٍ وَ هِيَ أَوَّلُ صَلَاةٍ فَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْعَصْرُ أَرْبَعُ رَكْعَاتٍ وَ الْمَغْرِبُ ثَلَاثُ رَكْعَاتٍ وَ الْعِشَاءُ الْآخِرَةُ أَرْبَعُ رَكْعَاتٍ وَ الْعِدَّةُ رَكْعَتَانِ فَهَذِهِ سَبْعُ عَشْرَةَ رَكْعَةً فَرِيضَةً وَ مَا سِوَى ذَلِكَ سُنَّةٌ وَ نَافِلَةٌ وَ لَا تَتِمُّ الْفَرَائِضُ إِلَّا بِهَا أَمَّا نَافِلَةُ الظُّهْرِ فَبِسَبْعِ عَشْرَةَ رَكْعَةً وَ نَافِلَةُ الْمَغْرِبِ أَرْبَعُ رَكْعَاتٍ بَعْدَهَا بِتَسْلِيمَتَيْنِ وَ أَمَّا الرَّكْعَتَانِ بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ مِنْ جُلُوسٍ فَإِنَّهُمَا تُعَدَّانِ بِرَكْعَةٍ فَإِنْ أَصَابَ الرَّجُلُ حَدَثٌ قَبْلَ أَنْ يُدْرِكَ آخِرَ اللَّيْلِ وَ يَصَلِّيَ الْوُتْرَ يَكُونُ قَدْ بَاتَ عَلَى الْوُتْرِ وَ إِذَا أَدْرَكَ آخِرَ اللَّيْلِ صَلَّى الْوُتْرَ بَعْدَ صَلَاةِ اللَّيْلِ. (من لا يحضره الفقيه / ج ۱ / ۲۰۰ / باب فرض الصلاة ص ۱۹۵)

این مطلب که تتیمم فرائض به سنن است در روایات متعددی به آن اشاره شده است. به عنوان نمونه‌ای دیگر به روایت زیر توجه کنید:

عَنْ هَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام عَنِ الْغُسْلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ هُوَ وَاجِبٌ عَلَى الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ قَالَ نَعَمْ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَتَمَّ صَلَاةَ الْفَرِيضَةِ بِصَلَاةِ النَّافِلَةِ وَ أَتَمَّ صِيَامَ شَهْرِ رَمَضَانَ الْفَرِيضَةَ

نظام قانونی خاص، اتفاقی که می افتد این است که اولاً مؤمنان در می یابند که چه احکامی دارای اهمیت بیشتری هستند و گرفتار دین داری کاریکاتوری نشوند. دین داری کاریکاتوری نوعی تفکر نسبت به دین است که تناسب اجزای دین در آن رعایت نشده است و اولویت ها و سلسله مراتب ها فراموش شده اند و لذا تصویر متناسب دین تبدیل به یک کاریکاتور خواهد شد که کارایی ش را از دست می دهد و بیشتر یک تصویر مضحک است تا دینی که بتواند شخص را به تعالی برساند. وقتی مؤمنان مقدار اهمیت احکام دین را بدانند، در تراحم ها بهتر تصمیم می گیرند و همچنین در برنامه ریزی شخصی و سبک زندگی خویش برای اولویت ها برنامه ویژه تری خواهند داشت. ثانیاً افرادی که درجه ایمانی پایین تری دارند، اقلاً از فرائض که مهمترین مسائل هستند، غافل نخواهند شد و جامعه از مضرات و مشکلات عمل نشدن به فرائض امنیت بیشتری خواهد داشت.

سوم اینکه فرائض و سنن دارای آثار قانونی خاص خود هستند که در فصول آینده به تفصیل از آن ها سخن خواهیم راند. به عنوان مثال اضطراهایی که سبب اباحه تکالیف الزامی می شود، در فرائض اضطراهای شدید هستند ولی در سنن، ضرورات

بِصِيَامِ النَّافِلَةِ وَ تَمِّمِ الْحَجَّ بِالْعُمْرَةِ وَ تَمِّمِ الزَّكَاةَ بِالصَّدَقَةِ عَلَى كُلِّ حُرٍّ وَ عَبْدٍ وَ ذَكَرٍ وَ أُنْثَى وَ أَنْتُمْ وَضُوا الْفَرِيضَةَ بِغُسْلِ الْجُمُعَةِ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ مَهْرِ السُّنَّةِ كَيْفَ صَارَ خَمْسَ مِائَةٍ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْجَبَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ لَا يُكَبِّرَهُ مُؤْمِنٌ مِائَةَ تَكْبِيرَةٍ وَ يُحَمِّدُهُ مِائَةَ تَحْمِيدَةٍ وَ يُسَبِّحُهُ مِائَةَ تَسْبِيحَةٍ وَ يُهَلِّلُهُ مِائَةَ تَهْلِيلَةٍ وَ يُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مِائَةَ مَرَّةٍ ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُمَّ زَوِّجْنِي مِنَ الْخَيْرِ الْعَيْنِ إِلَّا زَوْجَهُ حَوْرَاءَ وَ جَعَلَ ذَلِكَ مَهْرَهَا ثُمَّ أَوْحَى إِلَى نَبِيِّهِ - أَنْ سُنَّ مَهْوَرِ النِّسَاءِ الْمُؤْمِنَاتِ خَمْسَ مِائَةٍ فَفَعَلَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (المحاسن / ج ۲ / ۳۱۳ / كتاب العلل ص ۲۹۹)

و نیز در روایتی دیگر چنین آمده است:

أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ قَالَ أَخْبَرَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيَّانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لِأَيِّ عِلَّةٍ أَوْجَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَلَاةَ الرُّوَاقِ ثَمَانٍ قَبْلَ الظُّهْرِ وَ ثَمَانٍ قَبْلَ الْعَصْرِ وَ لَأَيِّ عِلَّةٍ رَغَبَ فِي وَضُوِّ الْمَغْرِبِ كُلِّ الرُّغْبَةِ وَ لَأَيِّ عِلَّةٍ أَوْجَبَ الْأَرْبَعَ رَكَعَاتِ مِنْ بَعْدِ الْمَغْرِبِ وَ لَأَيِّ عِلَّةٍ كَانَ يُصَلِّيُ صَلَاةَ اللَّيْلِ فِي آخِرِ اللَّيْلِ وَ لَا يُصَلِّيُ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ قَالَ لِتَأْيِيدِ الْفَرَاغِ لِأَنَّ النَّاسَ لَوْ لَمْ تَكُنْ صَلَاتُهُمْ إِلَّا أَرْبَعُ رَكَعَاتِ الظُّهْرِ لَكَانُوا مُسْتَخَفِّينَ بِهَا حَتَّى كَادَ يَقُوتُهُمُ الْوَقْتُ فَلَمَّا كَانَ شَيْئًا غَيْرَ الْفَرِيضَةِ أَسْرَعُوا إِلَى ذَلِكَ لِكَبْرَتِهِ وَ كَذَلِكَ الْبَاقِي مِنَ قَبْلِ الْعَصْرِ يُسْرَعُوا إِلَى ذَلِكَ لِكَبْرَتِهِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ سَوْفَنَا وَ نُريدُ أَنْ نُصَلِّيَ الرُّوَاقَ يَقُوتُنَا الْوَقْتُ وَ كَذَلِكَ الْوُضُوءُ فِي الْمَغْرِبِ يَقُولُونَ حَتَّى تَتَوَضَّأَ يَقُوتُنَا الْوَقْتُ فَيُسْرَعُوا إِلَى الْقِيَامِ وَ كَذَلِكَ الْأَرْبَعُ رَكَعَاتِ الْبَاقِي مِنَ بَعْدِ الْمَغْرِبِ وَ كَذَلِكَ صَلَاةُ اللَّيْلِ فِي آخِرِ اللَّيْلِ يُسْرَعُوا الْقِيَامَ إِلَى الصَّلَاةِ الْفَجْرِ فَلَيْلِكَ الْعِلَّةِ وَجَبَ هَذَا هَكَذَا. (علل الشرائع / ج ۲ / ۳۲۸)

/ ۲۴ باب العلة التي من أجلها وضعت النوافل ص ۳۲۷)

بسیار عادی از قبیل گرفتاری های عادی زندگی و سفر نیز سبب اباحه احکام الزامی می باشند.

ج. روش تشخیص فریضه از سنت و نیز تعیین درجه سنت

تا اینجا سخن از چیستی فریضه و سنت و زمینه های این نوع قانون گذاری بود و به این نتیجه رسیدیم که فرائض احکام الله هستند و سنن احکام النبی ﷺ هستند. و نیز از روایت عیون اخبار الرضا علیه السلام روشن شد که سنن درجاتی دارند و همه آنها الزامی نیستند و البته روشن شد که سنن غیر الزامی نیز به معنای مستحب نیستند و تنها با رعایت روحیه تسلیم قابل ترک هستند و اینکه حتی ممکن است انجام دادن آنها همواره مطلوب نباشد. اما سؤال در این قسمت این است که از کجا بفهمیم که چیزی سنت است یا فریضه و یا اینکه از کجا بفهمیم که این سنت از سنن الزامی است یا ترخیصی؟

مرحله اول: روش تشخیص فریضه

اما مرحله اول اینکه از کجا بفهمیم که چه حکمی فریضه است. ابتدائی ترین نکته ای که به ذهن می رسد این است که وقتی حکم چیزی در قرآن باشد، فریضه است؛ زیرا روشن است که قرآن فرمایش خود خداست و اگر حکم چیزی در قرآن آمد، روشن می شود که آن چیز فریضه است و مرحوم کلینی بر همین اساس عنوان بابی در کتاب کافی را «بَابُ الْأَخْذِ بِالسُّنَّةِ وَ شَوَاهِدِ الْكِتَابِ» قرار می دهند و کتاب الله را در عرض سنن ذکر می کنند. همچنین در روایت کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام این مطلب آمده بود که «قُلْتُ فَإِنَّهُ يَرِدُ عَنْكُمْ الْحَدِيثُ فِي الشَّيْءِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ وَ هُوَ فِي السُّنَّةِ ثُمَّ يَرِدُ خِلَافَهُ فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَبَرَيْنِ مُخْتَلَفَيْنِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا كَانَ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَوْجُودًا حَلَالًا أَوْ حَرَامًا فَاتَّبِعُوا مَا وَافَقَ الْكِتَابَ وَ مَا لَمْ يَكُنْ فِي الْكِتَابِ فَأَعْرِضُوهُ عَلَى سُنَنِ النَّبِيِّ ﷺ»^۱ که در آن پیش فرض گرفته شده است که چیزی که در کتاب نباشد، سنت است. علاوه بر این ها در روایات دیگر کاملاً مفروغ عنه گرفته شده است که فریضه در قرآن است و اگر چیزی

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام / ج ۲ / ۲۰ / ۳۰ باب فیما جاء عن الرضا علیه السلام من الأخبار المنشورة ص ۲

در قرآن نبود، فریضه نیست. به عنوان یک نمونه به روایت زیر توجه کنید:

حَدَّثَنَا الْحَجَّالُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللَّوْلُؤِيِّ عَنِ ابْنِ سَيَّانٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَدَبَ نَبِيَّهٖ عَلَى أَدَبِهِ فَلَمَّا انْتَهَى بِهِ إِلَى مَا أَرَادَ قَالَ لَهُ ﴿إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ فَقَوَّضَ إِلَيْهِ دِينَ فَقَالَ ﴿مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ وَإِنَّ اللَّهَ قَرَضَ فِي الْقُرْآنِ وَ لَمْ يَقْسِمْ لِلْجَدِّ شَيْئًا وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَطْعَمَهُ السُّدُسَ فَأَجَارَ اللَّهُ لَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْخَمْرَ بَعَيْنِهَا وَ حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كُلَّ مُسْكِرٍ فَأَجَارَ اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^{۳۱}

تعبیر «ان الله فرض في القرآن» کاملاً بیانگر همین معناست. روایت بعدی نیز که سند آن صحیح اعلانی است، در کتاب بصائر الدرجات در همان بابی که این روایت آمده است، چندین روایت مشابه دیگر دارد که دقیقاً همین مطلب را بیان می‌کنند.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلَهُ سُورَةٌ وَ أَنَا شَاهِدٌ فَقَالَ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا يَفْتِي الْإِمَامَ قَالَ بِالْكِتَابِ قَالَ فَمَا لَمْ يَكُنْ فِي الْكِتَابِ قَالَ بِالسُّنَّةِ قَالَ فَمَا لَمْ يَكُنْ فِي الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ فَقَالَ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا فِي الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ قَالَ ثُمَّ مَكَثَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ يُوفَّقُ وَ يُسَدِّدُ وَ لَيْسَ كَمَا تَظُنُّ.^{۳۲}

۱. همانا خدا نبی خود را بر ادب خویش ادب کرد پس هنگامی که به انتهای آنچه اراده کرده بود، رسید به او فرمود: «همانا تو بر خلقی عظیم هستی» پس به او دین را تفویض کرد. پس فرمود: «آنچه را رسول به شما داد، بپذیرید و آنچه را نهی کرد، پس کنید» و همانا خدا در قرآن واجب کرد و برای جد چیزی قرار نداد و رسول خدا به او یک ششم داد، پس خدا آن را اجازه داد و همانا خدا خمر (شراب انگوری) را به عین آن حرام کرد و و رسول خدا هر مست کننده را حرام کرد، پس خدا آن را اجازه داد و آن فرمایش خداست: «این عطاء ماست. پس منت بگذار یا نگه دار بدون حساب».

۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام / ج ۱ / ۳۷۹ / ۴ باب التفویض إلى رسول الله ﷺ ص ۳۷۸

۳. سوره (یکی از روایت) از حضرت پرسید و من شاهد بودم. پس گفت: فدای شما شوم، به چه چیز امام فتوا می‌دهد؟ فرمود: به کتاب. گفت: اگر در کتاب نبود؟ فرمود: به سنت. عرض کرد: آنچه در کتاب و سنت نبود؟ فرمود: هیچ چیز نیست مگر اینکه در کتاب و سنت هست. (راوی) گفت: سپس (امام) لحظه‌ای مکث کردند و فرمودند: یاری می‌شود و تسدید می‌شود و آتطور که گمان می‌کنی، نیست.

۴. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام / ج ۱ / ۳۸۸ / ۶ باب فی الأئمة أنهم یوفقون و یسددون فیما لا یوجد فی الکتاب و السنة ص ۳۸۷

می بینید که دقیقاً کتاب را در مقابل سنت ذکر کرده اند و کاملاً پیش فرض گرفته شده است که چیزی که در کتاب نباشد، در سنت است. در مجموع این مطلب از مسلمات است و فضای کلی روایات کاملاً بر همین اساس است. اما دقایق و ظرایفی دارد که باید به آن تا حدی اشاره کنیم.

اول اینکه آیا هر چیزی که در قرآن است، فریضه است؟ بر عکس مسأله را اشاره کردیم و آن اینکه چیزی که در قرآن نباشد فریضه نیست ولی آیا هر چه در قرآن است، فریضه است؟ پاسخ این است که خیر! هر چه در قرآن جعل شده است، فریضه است و نه هر چیزی که در قرآن آمده است. به عنوان مثال اگر مطلبی در قرآن آمده باشد ولی به صورت اخبار باشد و نه انشاء، فریضه نیست.

از طرفی به تصریح آیه ۸۹ سوره مبارکه نحل، قرآن کریم ﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ است و در روایات متعددی این برداشت از ظاهر آیه مبارکه صحیح دانسته شده است که قرآن بیانگر همه چیز است، نه صرفاً امور مرتبط با هدایت، ولی تنها معصومین عليهم السلام همه چیز را از قرآن می فهمند.^۱ با توجه به این نکته، چه طور چیزی که در کتاب الله نباشد، سنت است؟ مگر چیزی هست که در کتاب الله نباشد؟ پاسخ بر اساس مطالب گذشته روشن می شود. اموری در قرآن هستند که به صورت اخبار آمده است و در مورد آنها جعلی صورت نگرفته است و نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جعل کننده حکم آن هستند. این امور نیز سنت برشمرده شده است. این مسأله مصادیق بسیاری از جمله نماز خوف و سعی صفا و مروء بر اساس برخی از روایات دارد که در اینجا به دو مورد؛ یکی در مورد اوقات نمازهای یومیه و دیگری در مورد مسأله سحق اشاره می کنیم.

۱. به عنوان نمونه در بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۲۸ داریم: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ حَمَادِ الْحَرَامِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام تَحَنُّوْا لِلَّهِ تَعْلَمُوْا مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا فِي الْجَنَّةِ وَ مَا فِي النَّارِ وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ قَالَ فَنَبِهَتْ [فَنَبَّهَتْ] أَنْظَرُ إِلَيْهِ قَالَ فَقَالَ يَا حَمَادُ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيَّنًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ إِنَّهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فِيهِ تَبَيَّنَاتٌ كُلُّ شَيْءٍ فِيهِ تَبَيَّنَاتٌ كُلُّ شَيْءٍ. و نیز: کافی، ج ۷، ص ۱۵۸: قَالَ وَ مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ. و نیز کافی، ج ۱، ص ۶۰: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مَنْصُورِ حَدَّثَهُ عَنْ الْمُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ. و نیز به همین سند در محاسن، ج ۱، ص ۲۶۸ نیز آمده است.

مورد اول:

در روایات صحیحہ در تفسیر آیہ مبارکہ: ﴿ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ﴾^۱ داریم کہ دلوک شمس بہ زوال تفسیر شدہ است و غسق اللیل ہم بہ نماز عشاء و لذا دلوک الشمس الی غسق اللیل شامل چہار نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء می شود و در ادامہ آیہ، تعبیر ﴿ قُرْآنَ الْفَجْرِ ﴾ ہم بہ نماز صبح تفسیر شدہ است^۲ حال کہ چنین است، ابتداء بہ ذہن می رسد کہ اوقات نماز از فرائض باشند ولی قطعاً بر پایہ روایات بسیار، اوقات نماز از سنن هستند. بہ عنوان نمونہ بہ روایت زیر با سند صحیح اعلائی توجہ کنید کہ البتہ در این روایت سرّ این را کہ چرا اوقات نماز با اینکہ در قرآن آمدہ است، از سنن هستند، روشن می کند:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمْرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أُدَيْتَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ كُنْتُ قَاعِدًا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا وَحُمْرَانُ بْنُ أُعَيْنٍ فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ مَا تَقُولُ فِيمَا يَقُولُ زُرَّارَةُ وَ قَدْ خَالَفْتُهُ فِيهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا هُوَ قَالَ يَزْعُمُ أَنَّ مَوَاقِيتَ الصَّلَاةِ كَانَتْ مَقْضُوصَةً إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هُوَ الَّذِي وَضَعَهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا تَقُولُ أَنْتَ قُلْتُ إِنَّ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَاهُ فِي الْيَوْمِ الْأَوَّلِ بِالْوَقْتِ الْأَوَّلِ وَ فِي الْيَوْمِ الْآخِرِ بِالْوَقْتِ الْآخِرِ ثُمَّ

۱. سورہ مبارکہ الاسراء آیہ ۷۸.

۲. برای نمونہ بہ این روایت در کتاب کافی بہ چند سند صحیح توجہ کنید: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعًا عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ خَبِيرٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَ عَمَّا قَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الصَّلَاةِ فَقَالَ خَمْسُ صَلَوَاتٍ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَقُلْتُ فَهَلْ سَمَّاهُنَّ وَ بَيَّنَّهْنِ فِي كِتَابِهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَبَّيْكَ ﷺ ﴿ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ ﴾ وَ ذُلُوكُهَا زَوَالُهَا فَفِيمَا بَيْنَ ذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ أَرْبَعُ صَلَوَاتٍ سَمَّاهُنَّ اللَّهُ وَ بَيَّنَّهْنِ وَ وَقَّتْهُنَّ وَ غَسَقُ اللَّيْلِ هُوَ انْتِصَافُهُ ثُمَّ قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا فَهَذِهِ الْخَامِسَةُ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي ذَلِكَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ طَرَفَاهُ الْمَغْرِبِ وَ الْغَدَاةُ وَ زُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ وَ هِيَ صَلَاةُ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ وَ قَالَ تَعَالَى حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَ هِيَ صَلَاةُ الظُّهْرِ وَ هِيَ أَوَّلُ صَلَاةٍ صَلَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ هِيَ وَسْطُ النَّهَارِ وَ وَسْطُ الصَّلَاتَيْنِ بِالنَّهَارِ صَلَاةُ الْغَدَاةِ وَ صَلَاةُ الْعَصْرِ وَ فِي بَعْضِ الْقِرَاءَةِ حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى صَلَاةُ الْعَصْرِ ﴿ وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ ﴾ قَالَ وَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرِهِ فَقَنَّتْ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ تَرَكَهَا عَلَى حَالِهَا فِي السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ وَ أَضَافَ لِلْمُقِيمِ رُكْعَتَيْنِ وَ إِنَّمَا وَضِعَتِ الرُّكْعَتَانِ اللَّتَانِ أَضَافَهُمَا النَّبِيُّ ص يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِلْمُقِيمِ لِمَكَانِ الْخُطْبَتَيْنِ مَعَ الْإِمَامِ فَمَنْ صَلَّى يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي غَيْرِ جَمَاعَةٍ فَلْيُصَلِّهَا أَرْبَعَ رُكْعَاتٍ كَصَلَاةِ الظُّهْرِ فِي سَائِرِ الْأَيَّامِ. (الكافي (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۲۷۱ / باب فرض الصلاة ص: ۲۷۱)

قَالَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَيْنَهُمَا وَقْتُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا حُمْرَانُ إِنَّ زُرَّارَةَ يَقُولُ إِنَّ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا جَاءَ مُشِيرًا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَصَدَّقَ زُرَّارَةَ إِذَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ فَوَضَعَهُ وَ أَشَارَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ عَلَيْهِ ^{۲۱}

پس اگرچه اوقات نماز در قرآن آمده است ولی به نحو اشاره و اخبار آمده است و نه به صورت جعل و انشاء، لذا از سنن هستند.

مورد دوم:

در مورد مسأله لواط آیه‌ای در قرآن کریم نیامده است که ما از آن حرمت سحقی را بفهمیم. در روایتی با سند صحیح اعلانی چنین آمده است:

أَبِي اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَيْهِ نِسْوَةً فَسَأَلْتُهُ امْرَأَةً عَنِ السَّحْقِ فَقَالَ حَدَّثَنَا حَدُّ الزَّانِي فَقَالَتْ امْرَأَةٌ مَا ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ فِي الْقُرْآنِ قَالَ بَلَى قَالَ [قَالَتْ] وَ أَيْنَ قَالَ هُوَ أَصْحَابُ الرَّسُولِ ^{۲۲}.

طبیعی است که ما این مسأله را از قرآن نمی‌فهمیم ولی امام معصوم می‌فهمد که اصل مسأله سحقی در جایی که به اصحاب رس اشاره شده است، آمده است. البته از این روایت نمی‌توان استفاده کرد که سحقی، از محرمات کتابی است؛ زیرا همانطور

۱. زراره گفت: من و حمران نزد ابی عبد الله ﷺ نشسته بودیم. حمران گفت: چه می‌گویی در مورد چیزی که زراره می‌گوید در حالی که در آن با او مخالفت کرده‌ام. امام فرمودند: آن چیز چیست؟ عرض کرد: زراره گمان می‌کند که اوقات نماز به رسول خدا سپرده شده بود و ایشان آن‌ها را جعل کرده‌اند. امام فرمودند: تو چه می‌گویی؟ (عرض کرد:) گفتم: جبرئیل نزد رسول خدا در روز اول به وقت اول آمد و در روز اخیر به وقت اخیر آمد. سپس جبرئیل گفت بین این دو وقت، وقتی است. امام فرمودند: ای حمران! همانا زراره می‌گوید که جبرئیل آمد فقط برای اشاره به رسول خدا و زراره راست می‌گوید. همانا خدا آن را به رسول خدا سپرد. پس رسول خدا آن را وضع کرد و جبرئیل در آن به ایشان اشاره کرد.

۲. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۲۷۳ / باب المواقیت أولها و آخرها و أفضلها ص: ۲۷۳.

۳. امام صادق علیه السلام فرمود: زنانی بر او داخل شدند پس زنی از سحقی از ایشان پرسید. پس فرمود: حد آن حد زانی است. زنی گفت خداوند عزیز و جلیل آن را در قرآن ذکر نکرده است. فرمود: ذکر کرده است. عرض کرد: کجا؟ فرمود: آن همان اصحاب رس است. (که در قرآن ذکر شده است)

۴. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۶۸ و مشابه همین مضمون در جهتی که مورد استدلال ماست، در کافی، ج ۷، ص ۲۰۲، ح ۱ به سند صحیح اعلانی آمده است.

که عرض کردیم باید واجب و حرام کتابی (فریضه)، به گونه‌ای در قرآن آمده باشد که ما بفهمیم و الا از قبیل سنی هستند که اصل آن‌ها به صورت اخبار در قرآن کریم آمده است.

خلاصه نکاتی که سبب می‌شود مطلبی که در قرآن است، فریضه نباشد، عبارتند از اینکه:

الف. مطلب در قرآن اخباری باشد و لسان جعل و انشاء نداشته باشد.

ب. خطاب به خصوص نبی اکرم ﷺ باشد و نه به جمیع امت مثل آیه مبارکه «فَتَهَجِدُ مِنَ اللَّيْلِ نَافِلَةً»^۱ که برخی از نوافل تنها برای نبی اکرم ﷺ فریضه است و برای بقیه امت، سنت است.^۲

در قسمت تطبیقات فریضه و سنت در آینده به تفصیل بیشتری درباره این زمینه سخن خواهیم گفت.

دوم اینکه آیا همه فرائض را ما از قرآن می‌فهمیم؟ پاسخ این است که خیر! مهم در فریضه بودن عمل این است که در قرآن جعل شده باشد، چه ما بفهمیم و چه خود نفهمیم و صرفاً توسط تفسیر معصومین علیهم‌السلام به آن پی ببریم. توضیح اینکه اهل سنت نیز تعبیر سنت و فریضه را دارند ولی با شیعه در تفسیر آن اختلاف نظر دارند. غالب^۳ اهل سنت فرائض را احکام قرآنی می‌دانند که ما از قرآن می‌فهمیم و اما سنن توسط نبی اکرم ﷺ جعل شده نیستند بلکه سنن نیز فهمی از قرآن هستند با این تفاوت که تنها نبی اکرم ﷺ آن را از قرآن می‌فهمند. پس در نظر اهل سنت، شأن رسول الله ﷺ در سنن، اعمال و ولایت نیست بلکه صرفاً تفسیر است. همین تصور در برخی از میراث‌های حدیثی اسماعیلیه نیز آمده است. به عنوان مثال در دعائم الاسلام

۱. سوره اسراء، آیه ۷۹.

۲. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ ﷺ وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجِدْ بِه نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً فَصَارَتْ صَلَاةُ اللَّيْلِ فَرِيضَةً عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَتَهَجِدْ وَ هِيَ لِعَلَّيْهِ سُنَّةٌ وَ نَافِلَةٌ (من لا يحضره الفقيه / ج ۱ / ۴۸۴ / باب صلاة الليل ص ۴۸۴)

۳. تعبیر «غالب» بر این اساس است که تفکر «حسبنا كتاب الله» در ماجرای قلم و قوطاس (صحیح بخاری، ج ۶، ص ۹ و صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹) حتی رسول الله ﷺ را در مقام تفسیر هم قبول ندارد و لذا می‌گوید: «معتان کانتا فی عهد رسول الله احرمهما و اعاقب علیهما». (رک: موطأ مالک، ج ۱، ص ۱۷۱)

داریم:

قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّلَاةِ فِي كِتَابِهِ فَلَمْ يَذَرُوا مَا الصَّلَاةَ وَلَا كَيْفَ يُصَلُّونَ فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مُحَمَّدًا نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يُبَيِّنَ لَهُمْ كَيْفَ يُصَلُّونَ فَأَخْبَرَهُمْ بِكُلِّ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ الصَّلَاةِ مُفَسَّرًا وَفَرَضَ الصَّلَاةَ فِي الْقُرْآنِ جُمْلَةً فَفَسَّرَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي سُنَّتِهِ وَاعْلَمَهُمْ بِالَّذِي أَمَرَهُمْ بِهِ مِنَ الصَّلَاةِ الَّتِي فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَآمَرَ بِالزَّكَاةِ فَلَمْ يَذَرُوا مَا هِيَ فَفَسَّرَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاعْلَمَهُمْ بِمَا يُؤْخَذُ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ وَالزَّرْعِ وَلَمْ يَدَعْ شَيْئًا مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ مِنَ الزَّكَاةِ إِلَّا فَسَّرَهُ لِأُمَّتِهِ وَبَيَّنَّهُ لَهُمْ وَفَرَضَ عَلَيْهِمُ الصَّوْمَ فَلَمْ يَذَرُوا مَا الصَّوْمَ وَلَا كَيْفَ يَصُومُونَ فَفَسَّرَهُ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَبَيَّنَّ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ فِي الصَّوْمِ وَكَيْفَ يَصُومُونَ وَآمَرَ بِالْحَجِّ فَأَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ يَفْسِّرَ لَهُمْ كَيْفَ يَحْجُّونَ الخ.^{۲۱}

اما در روایات معتبر شیعه کاملاً مسأله خلاف چنین تصویری است و نبی اکرم ﷺ در جایی که کتاب الله را تفسیر می کنند، در واقع در حال تفسیر فرائض الهی هستند و لذا تفسیر رسول اکرم ﷺ از قرآن کریم، فریضه است و سنن در جایی است که مطلبی را که جعل آن در قرآن نیامده است، ایشان بیان می کنند. به عنوان مثال دو رکعت اول تمام نمازهای یومیه فریضه است ولی کیفیت آن دو رکعت از قرآن فهمیده نمی شود و این مسأله سبب نمی شود که مطالبی که توسط نبی اکرم ﷺ در کیفیت این دو رکعت بیان می شود، سنت باشد. همین طور کیفیت اجزایی از نماز که به صورت فریضه در قرآن آمده است، مثل ضرورت توجه به قبله

۱. همانا خداوند تبارک و تعالی به مؤمنین در کتابش به نماز امر کرد پس نمی دانستند که نماز چیست و چگونه نماز بخوانند. پس خدا نبی خود را امر کرد که برای آن ها تبیین کند چگونه نماز بخواند. پس ایشان آن ها را آگاه کرد به هرچه که خدا بر آن ها از نماز واجب کرده است در حالی که تفسیر کننده بود و نماز را در قرآن به کلی واجب کرد پس رسول خدا در سننش آن را تفسیر کرد و آگاه کرد آن ها را که به آن چیزی که آن ها را به آن امر کرده است و امر کرد به زکات پس نمی دانستند آن چیست پس رسول خدا آن را تفسیر کرد و آن ها را آگاه کرد به آنچه که از طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند و رزاعت گرفته می شود و چیزی از آنچه را که خدا از زکات واجب کرد، رها نکرد مگر اینکه برای امتش تفسیر کرد و برای آن ها تبیین کرد و بر آن ها روزه را واجب کرد پس نمی دانستند که چگونه روزه بگیرند، پس برای آن ها رسول خدا تفسیر کرد و برای آن ها آنچه را که باید در روزه نگه دارند، تبیین کرد و چگونه روزه بگیرند و به حج امر کرد پس خدا امر کرد به نبی خود که برای آن ها تفسیر کند چه طور نماز حج به جا آورند.

و رو برنگرداندن از قبله که جزئیات آن‌ها از ظاهر قرآن قابل فهم نیست ولی به فریضه بودن آن جزئیات خللی وارد نمی‌کند؛ زیرا شأن نبی اکرم ﷺ در آنجا تفسیر قرآن است و نه اعمال ولایت.

به عنوان نمونه‌ای دیگر به این روایت توجه کنید:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمٌ بْنُ بَهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ الْقُضَيْلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَسَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا» فَقَالَ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَقُولَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا عَشْرَ مَرَّاتٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ قَالَ فَقُلْتُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِي فَقَالَ يَا هَذَا لَا شَكَّ فِي أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِي وَ لَكِنْ قُلْ كَمَا أَقُولُ.^{۲۱}

همانطور که در این روایت از آیه ۱۳۰ سوره طه، برداشت شده است که گفتن این ذکر خاص، قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن، فریضه است. طبیعی است که ما از ظاهر آیه مبارکه این ذکر خاص را برداشت، نمی‌کنیم ولی چون شأن معصومین علیهم السلام در اینجا تفسیر است، فریضه است و لذا در روایتی با سند صحیح اعلائی چنین داریم:

عَنْهُ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ التَّسْبِيحِ فَقَالَ مَا عَلِمْتُ شَيْئاً مُوَظَّفاً غَيْرَ تَسْبِيحِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ - وَ عَشْرَ مَرَّاتٍ بَعْدَ الْفَجْرِ تَقُولُ - لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ - وَ هُوَ عَلَى

۱. از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «پس تسبیح کن به حمد رب خود قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن. پس فرمود: فریضه بر هر مسلمان است که قبل از طلوع خورشید ده بار و قبل از غروب آن ده بار بگوید: «....» پس گفتم «(همان ذکر به اضافه) یمیت و یحیی» حضرت فرمودند: فلانی! شکی نیست که همانا خدا هم «یحیی و یمیت» و هم «یمیت و یحیی» ولی آنطور که گفتم بگو.

پس اگرچه خصوص این ذکر خاص فریضه است ولی از ظاهر قرآن فهمیده نمی‌شود و چون شأن معصومین در اینجا تفسیر قرآن است، سنت محسوب نمی‌شود و به تصریح روایت اول فریضه است.

جمع بندی روش تشخیص فریضه و سنت:

«حکمی» که در قرآن باشد فریضه است و «حکمی» که در غیر قرآن باشد سنت است. البته باید به ادبیات موجود در قرآن توجه کرد، زیرا ممکن است مطلبی که در قرآن آمده است مخاطبی خاص داشته باشد و لذا بر تمام امت فریضه نباشد و یا اینکه در قرآن به صورت اخبار آمده باشد و نه جعل و انشاء که در این صورت سنت خواهد بود. مثلاً تعبیری مثل «لا جناح علیکم» ممکن است، قرینه‌ای بر سنت بودن عمل باشد. به عبارت دیگر در جایی که «لا جناح» فرموده باشند، در قرآن مطلب به صورت جعل و انشاء نیامده است بلکه به صورت بیان تخییری آمده است و در سنت وجوب آن عمل جعل می‌شود.^۲

۱. از امام باقر علیه السلام از تسبیح پرسیدم: چیزی از آن را وظیفه نمی‌دانم مگر تسبیح فاطمه سلام الله علیها و «...» و هر چه خواست برای تطوع تسبیح می‌گوید.

۲ الکافی، ج ۲، ص ۵۳۳، ح ۳۴.

۳ البته در همین مسأله نیز دقت‌های فراوانی باید کرد. مثالی که می‌توان برای «سنت بودن» در موارد «لا جناح» ذکر کرد، نماز خوف است که در قرآن کریم در آیه ۱۰۲ سوره نساء در دو صورت بیماری و اذیت شدن از باران، این تعبیر به کار رفته است. اما در مورد سعی بین صفا و مروه نیز دقیقاً همین تعبیر آمده است و اتفاقاً در برخی از روایات فرموده‌اند که این دو به همین دلیل سنت هستند (الکافی - ط - الإسلامية) / ج ۴ / ۳۸۰ / باب المحرم یأتی أهله و قد قضی بعض مناسکه ص: ۳۷۸ و من لا یحضره الفقیه؛ ج ۱، ص: ۴۳۴؛ باب الصلاة فی السفر؛ ج ۱، ص: ۴۳۴) ولی به نظر می‌رسد با توجه به زمینه این تعبیر که در مقام رفع توهّم حظر است، در این آیه مبارکه با اینکه تعبیر «لا جناح» آمده است، در واقع این عمل از سنن نیست و فریضه است و همین مطلب در کتاب کافی به این صورت آمده است: *عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّرِفِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ السَّعِيِّ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ فَرِيضَةً أَمْ سُنَّةً فَقَالَ فَرِيضَةٌ قُلْتُ أَوْ لَيْسَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا قَالَ كَانَ ذَلِكَ فِي عُمْرَةِ الْقَضَاءِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص شَرَطَ عَلَيْهِمْ أَنْ يَرْفَعُوا الْأَصْنَامَ مِنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ فَتَشَاغَلَ رَجُلٌ وَ تَرَكَ السَّعْيَ حَتَّى انْقَضَتِ الْأَيَّامُ وَ أُعِيدَتِ الْأَصْنَامُ فَجَاءُوا إِلَيْهِ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ فَلَانًا لَمْ يَسَعْ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَ قَدْ أُعِيدَتِ الْأَصْنَامُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا أَوْ وَ عَلَيْهِمَا الْأَصْنَامُ.* (الکافی - ط - الإسلامية) / ج ۴ / ۴۳۵ / باب السعی بین الصفا والمروة و ما یقال فیہ ص: ۴۳۴) و البته اصل اینکه سعی بین صفا و مروه از افرائض است در روایاتی با اسناد صحیح اعلانی نیز آمده است. به عنوان نمونه رک:

مرحله دوم: روش تشخیص درجه سنت

اما مرحله دوم اینکه از کجا بفهمیم که هر سنت الزامی یا ترخیصی است:

نکته اولی که باید در این قسمت به آن اشاره کنیم این است که فرائض که بر اساس توان ضعیف‌ترین مردم در حالت عادی، جعل شده‌اند و لذا بر همگان ضروری و لازم هستند. این مطلب در روایات متعددی آمده است. به عنوان نمونه به موارد زیر توجه کنید:

وَأَرَادَ ذَلِكَ فَصَارَ تَرْوِيجُ الْمُتَمَعَةِ حَلَالًا لِلْغَنِيِّ وَالْفَقِيرِ لِيَسْتَوِيَ فِي تَحْلِيلِ الْفَرَجِ كَمَا اسْتَوِيَ فِي قَضَاءِ نُسْكِ الْحَجِّ مُتَمَعَةَ الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ لِلْغَنِيِّ وَالْفَقِيرِ فَدَخَلَ فِي هَذَا التَّفْسِيرِ الْغَنِيُّ لِعَلَّةَ الْفَقِيرِ وَذَلِكَ أَنَّ الْفَرَائِضَ إِنَّمَا وُضِعَتْ عَلَى أَذْنَى الْقَوْمِ قُوَّةَ لَيْسَعَ الْغَنِيِّ وَالْفَقِيرِ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ غَيْرُ جَائِزٍ أَنْ يُفْرَضَ الْفَرَائِضُ عَلَى قَدَرِ مَقَادِيرِ الْقَوْمِ فَلَا يَعْرِفُ قُوَّةَ الْقَوِيِّ مِنْ ضَعْفِ الضَّعِيفِ وَ لَكِنْ وُضِعَتْ عَلَى قُوَّةِ أَضْعَفِ الضَّعَفَاءِ ثُمَّ رُغِبَ الْأَقْوِيَاءُ فَسَارَعُوا فِي الْخَيْرَاتِ بِالنَّوَافِلِ بِفَضْلِ الْقُوَّةِ فِي الْأَنْفُسِ وَالْأَمْوَالِ^{۱ و ۲}

الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۴ / ۴۸۴ / باب من نسی رمی الجمار أو جهل ص: ۴۸۴.

۱. و آن را اراده کرد پس ترویج متعه برای غنی و فقیر حلال شد تا در حلال شدن فرج مساوی باشند همانطور که در قضا کردن اعمال عبادی حج و متعه حج مساوی هستند پس هر کس از هدی توانست پس برای غنی و فقیر است پس در این تفسیر غنی داخل شد به دلیل فقیر و آن به آن سبب است که فرائض تنها بر پایین‌ترین قوم از حیث قدرت جعل شده است تا غنی و فقیر بتواند و آن به این دلیل است که جایز نیست فرائض بر مقدار قدرت مردم جعل شود پس قوت قوی از ضعف ضعیف شناخته نمی‌شود ولی بر قوت ضعیف‌ترین ضعیفان جعل نمی‌شود سپس قوی‌های ترغیب می‌شوند پس به سوی خیرات با نوافل بشتابید به زیادی قدرت در جان و مال.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۳۶۴.

۳. مشابه این تعبیرات را می‌توان در بحث اوقات نماز در فقه الرضا هم مشاهده کرد: «وَجَاءَ إِنْ لِكُلِّ صَلَاةٍ وَقْتَيْنِ أَوَّلُ وَ آخِرُ كَمَا ذَكَرْنَاهُ فِي أَوَّلِ الْبَابِ وَ أَوَّلُ الْوَقْتِ أَفْضَلُهَا وَ إِنَّمَا جُعِلَ آخِرُ الْوَقْتِ لِمَعْلُولٍ فَصَارَ آخِرُ الْوَقْتِ رُخْصَةً لِلضَّعِيفِ بِحَالِ عَلَيْهِ فِي نَفْسِهِ وَ مَالِهِ وَ هِيَ رَحْمَةٌ لِلْقَوِيِّ الْفَارِغِ لِعَلَّةَ الضَّعِيفِ وَ الْمَعْلُولِ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ قَرَضَ الْفَرَائِضَ عَلَى أَضْعَفِ الْقَوْمِ قُوَّةً لِيَسْتَوِيَ فِيهَا الضَّعِيفُ وَ الْقَوِيُّ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَ قَالَ فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَاسْتَوَى الضَّعِيفُ الَّذِي لَا يَقْدِرُ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ شَاةٍ وَ الْقَوِيُّ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ شَاةٍ إِلَى أَكْثَرِ الْقُدْرَةِ فِي الْفَرَائِضِ وَ ذَلِكَ لِئَلَّا تَخْتَلِفَ الْفَرَائِضُ فَلَا يَقَامَ عَلَى حَدٍّ وَ قَدْ قَرَضَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى الضَّعِيفِ مَا قَرَضَ عَلَى الْقَوِيِّ وَ لَا يُفَرِّقُ عِنْدَ ذَلِكَ بَيْنَ الْقَوِيِّ وَ الضَّعِيفِ فَلَمَّا لَمْ يَجْزَ أَنْ يُفَرَضَ عَلَى الضَّعِيفِ الْمَعْلُولِ قَرَضَ الْقَوِيُّ الَّذِي هُوَ غَيْرُ مَعْلُولٍ لَمْ يَجْزَ أَنْ يُفَرَضَ عَلَى الْقَوِيِّ غَيْرُ فَرِيضِ الضَّعِيفِ فَيَكُونُ الْفَرِيضُ مَحْمُولًا ثَبَتَ الْفَرِيضُ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى أَضْعَفِ الْقَوْمِ لِيَسْتَوِيَ فِيهَا الْقَوِيُّ وَ الضَّعِيفُ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لِلضَّعِيفِ لِعَلَّةِ فِي نَفْسِهِ وَ رَحْمَةً مِنْهُ لِلْقَوِيِّ لِعَلَّةَ الضَّعِيفِ وَ يُسْتَمُّ الْقَرَضُ الْمَعْرُوفُ الْمُسْتَقِيمُ عِنْدَ الْقَوِيِّ وَ الضَّعِيفِ.» (الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا) ۱ / ۷۵ / باب مواقيت الصلاة

همچنین در کتاب بحار الانوار از کتاب علل پسر علی بن ابراهیم چنین نقل

می کند:

کِتَابُ الْعِلَلِ، لِمَحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ حَمَادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ كِبَارِ حُدُودِ الصَّلَاةِ فَقَالَ سَبْعَةُ الْوُضُوءِ وَالْوَقْتُ وَالْقِبْلَةُ وَ تَكْبِيرَةُ الْإِفْتِتَاحِ وَالرُّكُوعُ وَالسُّجُودُ وَالدُّعَاءُ فَهَذِهِ قَرُصٌ عَلَى كُلِّ مَخْلُوقٍ وَ قَرُصٌ عَلَى الْأَقْوِيَاءِ وَالْعُلَمَاءِ الْأَذَانُ وَالْإِقَامَةُ وَالْقِرَاءَةُ وَالتَّسْبِيحُ وَالتَّشَهُدُ وَتَبَسُّطُ فَرْصَا فِي نَفْسِهَا وَ لَكِنَّهَا سُنَّةٌ وَ إِقَامَتُهَا قَرُصٌ عَلَى الْعُلَمَاءِ وَالْأَقْوِيَاءِ وَوُضِعَ عَنِ النِّسَاءِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ وَ الْبُلْهِ الْأَذَانُ وَ الْإِقَامَةُ وَ لَا بُدَّ مِنَ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ وَ مَا أَحْسَنُوا مِنَ الْقِرَاءَةِ وَالتَّسْبِيحِ وَالدُّعَاءِ وَ فِي الصَّلَاةِ قَرُصٌ وَ تَطَوُّعٌ فَأَمَّا الْقَرُصُ فَمِنْهُ الرُّكُوعُ وَ أَمَّا السُّنَّةُ فَثَلَاثُ تَسْبِيحَاتٍ فِي الرُّكُوعِ وَ أَمَّا التَّطَوُّعُ فَمَا زَادَ فِي التَّسْبِيحِ وَالْقِرَاءَةِ وَالْقُنُوتِ وَاجِبٌ وَ الْإِجْهَارُ بِالْقِرَاءَةِ وَاجِبٌ فِي صَلَاةِ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشَاءِ وَ الْفَجْرِ وَ الْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ مِنْ أَجْلِ الْقُنُوتِ حَتَّى إِذَا قَطَعَ الْإِمَامُ الْقِرَاءَةَ عَلِمَ مَنْ خَلْفَهُ

یاد در همین کتاب می فرماید: «وَهَلْ كَانَ يَجُوزُ أَنْ يَصِيرَ أَوْقَاتُهَا أَوْسَعَ مِنْ هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ أَوْ أَضْيَقَ قَبْلَ لَه لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْوَقْتُ أَكْثَرَ مِمَّا قُدِّرَ لِأَنَّهُ إِنَّمَا صُيِّرَ الْوَقْتُ عَلَى مَقَادِيرِ قُوَّةِ أَهْلِ الضَّعْفِ وَاجْتِبَاهِهِمْ لِمَكَانِ آدَاءِ الْفَرَائِضِ وَ لَوْ كَانَتْ قُوَّتُهُمْ أَكْثَرَ مِمَّا قُدِّرَ لَهُمْ مِنْ الْوَقْتِ لَقُدِّرَ لَهُمْ وَقْتُ أَضْيَقَ وَ لَوْ كَانَتْ قُوَّتُهُمْ أضعفَ مِنْ هَذَا لَخُفَّتْ عَنْهُمْ مِنَ الْوَقْتِ وَ صُيِّرَ أَكْثَرَ وَ لَكِنْ لَمَّا قُدِّرَتْ قُوَّةُ الْخَلْقِ عَلَى مَا قُدِّرَتْ لَهُمْ مِنَ الْوَقْتِ الْمَمْدُودِ مَا يَقْدِرُ الْفَرِيقَانِ [الْقَرِيقَانِ] [قُدِّرَ] لِآدَاءِ الْفَرَائِضِ وَ النَّافِلَةِ وَقْتُ لِيَكُونَ الضَّعِيفُ مَعْدُورًا (فِي تَأْخِيرِ) الصَّلَاةِ (إِلَى آخِرِ الْوَقْتِ) لِعَلَّةِ ضَعْفِهِ (وَ كَذَلِكَ الْقَوِيُّ مَعْدُورًا بِتَأْخِيرِ) الصَّلَاةِ إِلَى آخِرِ الْوَقْتِ لِأَهْلِ الضَّعْفِ) لِعَلَّةِ الْمَغْلُولِ مُؤَدِّيًا لِلْقَرُصِ وَ إِنْ كَانَ مُضَيِّعًا لِلْقَرُصِ بِتَرْكِهِ لِلصَّلَاةِ فِي أَوَّلِ الْوَقْتِ وَ قَدْ قَبِلَ أَوَّلَ الْوَقْتِ رِضَاؤُنَ اللَّهِ وَ آخِرَ الْوَقْتِ عَفْوُ اللَّهِ وَ قَبِلَ قَرُصَ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ الَّتِي هِيَ مَفْرُوضَةٌ عَلَى أَضْعَافِ الْخَلْقِ قُوَّةٌ لِيَسْتَوِيَ بَيْنَ الضَّعِيفِ وَ الْقَوِيِّ كَمَا اسْتَوَى فِي الْهَدْيِ شَاةٌ وَ كَذَلِكَ جَمِيعُ الْفَرَائِضِ الْمَفْرُوضَةِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ إِنَّمَا قَرُصُهَا اللَّهُ عَلَى أَضْعَافِ الْخَلْقِ قُوَّةٌ مَعَ مَا خَصَّ أَهْلَ الْقُوَّةِ عَلَى آدَاءِ الْفَرَائِضِ فِي أَفْضَلِ الْأَوْقَاتِ وَ أَكْمَلِ الْقَرُصِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرُ اللَّهِ قَانَهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ.» (الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا / ١ / ٧٦ باب مواقيت الصلاة)

همین طور در همین کتاب می فرماید: «حَسَنُوا نَوَافِلَكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّهَا هَدْيَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَافِظَا عَلَى صَلَاةِ اللَّيْلِ فَإِنَّهَا حُرْمَةُ الرَّبِّ تَدْرُ الرُّزْقَ وَ تُحَسِّنُ الْوَجْهَ وَ تَضْمَنُ رِزْقَ النَّهَارِ طَوَّلُوا الْوُقُوفَ فِي الْوُتْرِ فَإِنَّهُ نُرْوَى أَنْ مَنْ طَوَّلَ الْوُقُوفَ فِي الْوُتْرِ قَلَّ وَفُوقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْلَمُوا أَنَّ النَوَافِلَ إِنَّمَا وَضِعَتْ لِاخْتِلَافِ النَّاسِ فِي مَقَادِيرِ قُوَّتِهِمْ لِأَنَّ بَعْضَ الْخَلْقِ أَقْوَى مِنْ بَعْضٍ فَوُضِعَتْ الْفَرَائِضُ عَلَى أَضْعَافِ الْخَلْقِ ثُمَّ أُزِيدَ بِالسَّنَنِ لِيَتَعَمَلَ كُلُّ قَوِيٍّ بِمَبْلَغِ قُوَّتِهِ وَ كُلُّ ضَعِيفٍ بِمَبْلَغِ ضَعْفِهِ فَلَا يَكْتَلِفُ أَحَدٌ فَوْقَ طَاقَتِهِ وَ لَا يَبْلُغُ قُوَّةُ الْقَوِيِّ حَتَّى تَكُونَ مُسْتَعْمَلَةً فِي وَجْهِهِ مِنْ وَجْهِهِ الطَّاعَةِ وَ كَذَلِكَ كُلُّ مَفْرُوضٍ مِنَ الصِّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ لِكُلِّ قَرِيبَةٍ سُنَّةٌ لِهَذَا الْمَعْنَى.» (الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا / ١ / ١١٢ / ٧ باب الصلوات المفروضة)

أَنَّهُ قَدْ قَنَتَ فَيَقْنُتُونَ وَ قَدْ قَالَ الْعَالِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لِلصَّلَاةِ أَرْبَعَةَ آلَافٍ حَدًّا. ۳۱ و ۳۲

این طور نیست که خواندن نوافل یا مثلاً اتفاق بر همه مستحب باشد بلکه بر عده‌ای واجب و بر عده‌ای طی یک برنامه بلندمدت لازم است؛ یعنی فرائض بر اساس توان عمومی است و لذا جز در موارد بسیار محدود و اضطرارهای خاص برداشته نمی‌شود ولی سنن چنین نیستند و هر کسی باید بر اساس توان خویش به مقداری که می‌تواند عمل کند و باید مسلمانان در عمل به سنن رغبت داشته باشند و بر یکدیگر پیشی بگیرند و لذا اگر کسی در حال حاضر توان سنتی را ندارد، باید سعی کند به گونه‌ای زندگی خود را تنظیم کند که به مرور زمان بتواند در عمل به سنن

۱. از بزرگترین حدود نماز از امام پرسیدم. فرمود: هفت مورد است. وضوء و وقت و قبله و تکبیر آغاز و رکوع و سجود و قبله. پس آن واجب است بر هر مخلوقی و بر اقویاء و علماء اذان و اقامه و قرائت و تسبیح و تشهد واجب است و به خودی خود واجب نیستند بلکه سنت هستند و اقامه آن بر علماء و اقویاء واجب است و از زنان و ضعیفان و ابلهان اذان و اقامه برداشته شده است ولی رکوع و سجود چاره‌ای از آن نیست (و باید انجام شود) و اما سنت پس سه تسبیح در رکوع است و اما تقطوع پس هر چه در تسبیح و قرائت بیفزاید و قنوت واجب است و آشکار کردن در قرائت در نماز مغرب و عشاء و صبح واجب است و علت در آن به جهت قنوت است تا اینکه هنگامی که امام قرائت را تمام کرد هر کس که پشت اوست بداند که امام قنوت کرده است پس قنوت بخوانند و به تحقیق امام فرمود همانا برای نماز چهار هزار حد است.

۲. در کتاب جامع احادیث الشیعه (طبع فی المطبعة العلمیة - قم، ۱۳۹۸ - ه - ق، ج ۵، ص ۵۵) بعد از نقل روایت می‌فرماید: قال فی المستدرک الظاهر أن من قوله وفي الصلاة أو من قوله والعلّة في ذلك من كلام المؤلف كما لا يخفى على المتأمل وقال في البحار الظاهر أن من قوله فهذه فرض كلام المؤلف. پس طبق احتمال آخر این کلام، شاهد ما از ذکر این روایت، تنها فهم جناب محمد بن علی بن ابراهیم از مباحث سنت و فريضه است. بحار الأنوار (ط - بیروت) / ج ۸۰ / ۱۶۳ / باب ۱۳ فرائض الصلاة ص ۱۶۰.

۳. در عبارتی ظاهراً فقهی چنین داریم: فِكْبَارُ حُدُودِ الصَّلَاةِ أَرْبَعَةٌ وَ هِيَ مَعْرِفَةُ الْوَقْتِ وَ مَعْرِفَةُ الْقِبْلَةِ وَ التَّوَجُّهُ إِلَيْهَا وَ الرُّكُوعُ وَ السُّجُودُ وَ لَهَا خَامِسَةٌ لَا تَتِمُّ الصَّلَاةُ وَ تَثْبُتُ إِلَّا بِهَا وَ هِيَ الْوُضُوءُ عَلَى حُدُودِهِ الَّتِي قَرَضَهَا اللَّهُ وَ بَيَّنَّهَا فِي كِتَابِهِ وَ إِنَّمَا صَارَتْ هَذِهِ كِبَارُ حُدُودِ الصَّلَاةِ لِأَنَّهَا عَوَامٌّ فِي جَمِيعِ الْعَالَمِ مَعْرُوفَةٌ مَشْهُورَةٌ بِكُلِّ لِسَانٍ فِي الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ فَجَمِيعُ النَّاسِ الْعَالِقِ وَ الْعَالِمِ وَ غَيْرِ الْعَالِمِ يَقْدِرُ عَلَى أَنْ يَتَعَلَّمَ هَذِهِ الْحُدُودَ الْكِبَارَ سَاعَةً تَجِبُ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ لَا تَعْلَمُ بِالرُّكُوعِ وَ الْإِشَارَةِ مِنْ ضَبْطِ الْوُضُوءِ وَ الْوَقْتِ وَ الْقِبْلَةِ وَ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ لَا عُدْرَ لِأَحَدٍ فِي تَأْخِيرِ تَعْلِيمِ ذَلِكَ وَ سَائِرِ حُدُودِ الصَّلَاةِ وَ مَا فِيهَا مِنَ السَّنَنِ فَلَيْسَ كُلُّ أَحَدٍ يُحْسِنُ وَ يَتَهَيَّأُ لَهُ أَنْ يَتَعَلَّمَ مَا فِيهَا مِنَ السَّنَنِ مِنَ الْقِرَاءَةِ وَ الدُّعَاءِ وَ التَّسْبِيحِ وَ التَّشَهُّدِ وَ الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَةِ فَجَعَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى هَذِهِ كِبَارَ حُدُودِ الصَّلَاةِ لِيَعْلِمَهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يُؤَدُّوا جَمِيعَ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ فِي حَالَتِهِ وَ جُوبِهَا عَلَيْهِمْ وَ جَعَلَهَا قَرِيبَةً وَ جَعَلَ سَائِرَ مَا فِيهَا سُنَّةً وَاجِبَةً عَلَى مَنْ أَحْسَنَهَا وَ وَسَّعَ لِمَنْ لَمْ يُحْسِنَهَا فِي إِقَامَتِهَا حَتَّى يَتَعَلَّمَهَا لِأَنَّهُ تَصَعَّبَ عَلَى الْأَعَاجِمِ خَاصَّةً لِقَلَّةِ ضَبْطِهِمْ الْعَرَبِيَّةَ وَ لِاخْتِلَافِ أَلْسِنَتِهِمْ وَ لَا عُدْرَ لَهُمْ فِي تَرْكِ التَّعْلِيمِ وَ مُجَاهَدَتِهِ وَ لَهُمْ الْعُدْرُ فِي إِقَامَتِهِ حَتَّى يَتَعَلَّمُوهُ.

بحار الأنوار (ط - بیروت) / ج ۶۵ / ۳۸۸ / باب ۲۷ و نیز دعائم الإسلام و الإیمان و شعبهما و فضل الإسلام ص ۳۲۹.

از وضع کنونی خویش بهتر شود.

پس این طور نیست که سنن مستحب باشند و عمل به آن‌ها بر همگان صرفاً دارای رجحان باشد بلکه به تعبیر روایت صحیح اعلانی بالا، «و اقامتها فرض علی العلماء و الاقویاء»^۱ و به مقتضای «کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة»^۲ و «سارعوا الی مغفرة من ربکم»^۳ و روح تسلیم حاکم بر شریعت که قبلاً مقداری در مورد آن سخن گفتیم، بر عموم مسلمانان لازم است که سعی کنند به مرور زمان به سنن رسول الله ﷺ عمل کنند.

اما نکته دومی که باید در اینجا متذکر شویم این است که بین سنن نوعی تشکیک برقرار است؛ به این معنی که سنن یک دست نیستند و برخی از سنن قوی‌تر و برخی ضعیف‌تر هستند به این معنا که برخی از سنن چنان الزامی هستند که مثل فرائض جز در اضطرارهای بسیار شدید ساقط نمی‌شوند به خلاف سننی که در شرایط اضطراری عادی و سفر نیز ساقط می‌شوند ولی در حالت عادی باید توسط عموم مردم عمل شوند و ترک آن‌ها بدون عذر و علت، جایز نیست و برخی از سنن از این‌ها هم ضعیف‌تر هستند به صورتی که ذاتاً ترخیصی هستند و مکلف با داشتن روحیه تسلیم می‌تواند، آن را ترک کرده یا به آن عمل کند. به عنوان نمونه رکعت سوم نماز مرب با اینکه سنت است ولی دقیقاً مثل فرائض در هیچ حالتی ساقط نمی‌شود و دو رکعت آخر نماز عشاء از سننی است که در سفر و ضرورت‌های شدید مثل نماز خوف ساقط می‌شود و مثلاً غسل روز جمعه در ضرورت‌های عادی نیز ساقط می‌شود ولی در حالت کلی واجب است و وقت فضیلت نماز از سنن ترخیصی است.

این نکته بر اساس تتبع در موارد سنن حاصل می‌شود به این صورت که بعد از بحث فقهی در تک تک سنن، در می‌یابیم که عذر و علتی که سبب می‌شود سنن ساقط شوند، یک نوع نیستند. البته اصل ماهیت الزامی داشتن بسیاری از سنن در روایات بسیاری آمده است. در دو روایت جامعی که در قسمت قبل شرح دادیم،

۱. سوره مبارکه احزاب، آیه ۲۱.

۲. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۳۳.

شرح دادیم که اصل در سنن وجوب و الزام است، مگر اینکه ترخیصی از جانب رسول اکرم ﷺ صادر شود. علاوه بر این بسیاری از موارد که در روایات متعدد به سنت بودن آن‌ها تصریح شده است، قطعاً الزامی هستند، مثل دو رکعت آخر نمازهای یومیه چهار رکعتی و حرمت شرب مسکرات و بسیاری از احکام دیگر. علاوه بر این‌ها ظاهر آیه مبارکه ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^۱ و آیه مبارکه ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۲ که در روایات متعدد که برخی از آن‌ها گذشت، مستند فریضه بودن اصل اطاعت از نبی اکرم هستند، همین است که اصل در سنن لزوم است. علاوه بر این در برخی از روایات دیگر نیز به اینکه اصل در سنن الزامی بودن آن‌هاست مورد تأکید قرار گرفته است. به روایات زیر نیز توجه کنید:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُثْمَانَ^۳ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: قَرَأْتُ هَذِهِ الْآيَةَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْهَا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلْ وَشَيْءٌ بِشَيْءٍ مَرَّتَيْنِ وَكَيْفَ لَا يَكُونُ لَهُ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ فَقَدْ قَوَّضَ اللَّهُ إِلَيْهِ دِينَ فَقَالَ ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ فَمَا أَحَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَهُوَ حَلَالٌ وَمَا حَرَّمَ فَهُوَ حَرَامٌ.^۴ و^۵

همچنین به این روایت توجه کنید:

رَوَى عَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّهُمَا قَالَا قُلْنَا لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي الصَّلَاةِ فِي السَّفَرِ كَيْفَ هِيَ وَ كَمْ هِيَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ ﴿وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ﴾ فَصَارَ التَّقْصِيرُ فِي السَّفَرِ وَاجِبًا كَوُجُوبِ التَّمَامِ فِي

۱. سوره مبارکه نساء، آیه ۸۰.

۲. سوره مبارکه حشر، آیه ۷.

۳. سند واضح نیست.

۴. برای امام باقر علیه السلام آیه «برای تو چیزی از امر نیست» قرائت کردم. همان قول خدا به نبی او و من می‌خواستم از او بپرسم. پس امام فرمود: بلکه چیزی به دو چیز، دو بار و چگونه چیزی از امر برای او نباشد در حالی که دین را خدا به او تفویض کرده است پس فرمود: «آنچه رسول به شما داد بپذیرید و آنچه نهی کرد، بس کنید» پس آنچه رسول خدا حلال کرد حلال است و آنچه حرام کرد، حرام است.

۵. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیه السلام / ج ۱ / ۳۸۲ / ۴ باب التفویض الی رسول الله ﷺ ص ۳۷۸

الْحَضَرِ قَالَا قُلْنَا إِنَّمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - ﴿ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ ﴾ وَ لَمْ يَقُلْ أَفْعَلُوا فَكَيْفَ أَوْجَبَ ذَلِكَ كَمَا أَوْجَبَ التَّمَامَ فِي الْحَضَرِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ لَيْسَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الصَّافَا وَ الْمَرْوَةِ - ﴿ فَمَنْ حَجَّ النَّبْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا ﴾ أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الطَّوَّافَ بِهِمَا وَاجِبٌ مَفْرُوضٌ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ذَكَرَهُ فِي كِتَابِهِ وَ صَنَعَهُ نَبِيُّهُ ﷺ وَ كَذَلِكَ التَّقْصِيرُ فِي السَّفَرِ شَيْءٌ صَنَعَهُ النَّبِيُّ ﷺ وَ ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ فِي كِتَابِهِ. ۳ و ۲

البته انصافاً ادبیات این روایت یک نوع ادبیات جدلی است^۴ و خیلی با ادبیات شیعی سنت و فریضه سازگار نیست خصوصاً اینکه از خارج اجمالاً می دانیم که سعی از سنن نیست اگرچه در بعضی از روایات مطالبی هست که ظاهر در سنت بودن سعی است.^۵ ولی اصل مطلب قابل دفاع است که اصل در سنت، الزامی بودن است، به این بیان که به محض اینکه در سنت آمد لازم است مگر اینکه ترخیصی وارد شود.

همچنین به این روایت توجه کنید:

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) إِنَّمَا فَرَضَ عَلَى النَّاسِ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً، مَنْ أَتَى بِهَا لَمْ يَسْأَلْهُ اللَّهُ (عَزَّ وَ جَلَّ) عَمَّا سِوَاهَا، وَ إِنَّمَا أَصَافَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهَا مِثْلَهَا لِيَتِمَّ بِالنَّوَافِلِ مَا يَفْعَلُ فِيهَا مِنَ النَّفْصَانِ، وَ إِنَّ اللَّهَ (عَزَّ وَ جَلَّ) لَا يُعَذِّبُ عَلَى كَثْرَةِ الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ، وَ

۱. ظاهراً به معنای اصل وجوب است.

۲. از امام باقر علیه السلام در مورد نماز در سفر پرسیدیم که چگونه است و چه مقدار است. فرمود: خداوند متعال در قرآن می فرماید: «هنگامی که در زمین مسافرت کردید پس بر شما گناهی نیست که از نماز را قصر کنید.» پس قصر در نماز در سفر واجب است مثل تمام در حضر. گفتند: عرض کردیم که خداوند فرمود «بر شما گناهی نیست» و نفرمود: انجام دهید. پس چگونه آن را واجب کرده است همانطور که تمام در حضر واجب است. امام فرمود: آیا در مورد سعی بین صفا و مروه نفرمود که «پس هر کس حج یا عمره به جا آورد گناهی بر او نیست که بین آن دو طواف کند» و در حالی که طواف بین آن دو واجب مفروض است؛ زیرا خداوند در قرآن ذکر کرده است و نبی آن را عمل کرده است و همین طور است تقصیر در نماز که نبی عمل کرده است و خدا در کتابش ذکر کرده است.

۳. من لا یحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۴۳۴؛ باب الصلاة فی السفر؛ ج ۱، ص ۴۳۴

۴. خصوصاً اینکه در عده ای روایات داریم که تعبیر لا جناح در آیه سعی به دلیل برگرداندن دو بت صفا و مروه بود که چون هنوز عده ای سعی را انجام نداده بودند به رسول الله مراجعه کردند که آیا هنوز با برگرداندن بت ها جایز هست سعی صفا و مروه انجام دهیم که آیه نازل شد لذا آیه در مقام توهم حظر است.

۵. بیشتر در همین نوشتار در بخش قبل روایت را ذکر کردیم.

بدیهی است که مخالفت با سنت اگر عذاب داشته باشد، الزامی خواهد بود.

به روایت بعدی نیز توجه کنید:

عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَقُطِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ الْكُوفِيِّ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي عَمْرٍو الْجَلَّابِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام رَكْعَتَا الْفَجْرِ تَفُوتُنِي أَوْ فَأَصْلِيهِمَا قَالَ نَعَمْ قُلْتُ لِمَ أَوْ فَرِيضَةً قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله سَنَّهُمَا فَمَا سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَهُوَ قَرَضٌ. ۴۳

البته جناب شیخ طوسی بعد از این روایت عبارتی دارند که درصدد توجیه معنای این روایت هستند ولی این روایت کاملاً با بقیه روایات سازگار است و در آینده در فصلی توضیح خواهیم داد که شیخ طوسی مهره اصلی غفلت از مبنای سنت و فریضه در فقهای شیعه هستند و مفصلاً زمینه‌های آن را شرح خواهیم داد. لزوم سنن چنان بدیهی است که برخی از اصحاب به اشتباه پا را از این هم فراتر گذاشته‌اند و آن را فریضه و نه مفروض دانسته‌اند. در روایتی جناب محمد بن مسلم از امام علیه السلام می‌پرسند که عمار ساباطی نقل کرده است که شما فرموده‌اید سنت نبی فریضه است و حضرت قبول نمی‌فرمایند و می‌فرمایند که من چیز دیگر گفته‌ام. به خود روایت توجه بفرمایید:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ عَمَّارَ السَّابَّاطِيِّ رَوَى عَنْكَ رِوَايَةً قَالَ وَمَا هِيَ قُلْتُ رَوَى أَنَّ السُّنَّةَ فَرِيضَةٌ فَقَالَ أَيْنَ يَذْهَبُ أَيْنَ يَذْهَبُ لَيْسَ هَكَذَا حَدَّثْتُهُ إِذَا قُلْتُ لَهُ مَنْ صَلَّى فَأَقْبَلَ عَلَى صَلَاتِهِ لَمْ يَحْدِثْ نَفْسَهُ فِيهَا أَوْ لَمْ يَسْهَ فِيهَا أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَا

۱. همانا خدا بر مردم در روز و شب هفده رکعت نماز واجب کرده است و هر کس آن را بیاورد از غیر آن سؤال نمی‌شود و رسول خدا تنها به آن دو برابرش را اضافه کرده است تا نقصان‌های آن تمام شود و همانا خدا بر زیادی نماز و روزه عذاب نمی‌کند ولی خدا بر مخالفت سنت عذاب می‌کند.

۲. الامالی (للطوسی) / النص / ۶۵۰ / [۳۳] مجلس يوم الجمعة التاسع من رجب سنة سبع وخمسين وأربعمئة

۳. به ابی عبد الله علیه السلام عرض کردم که دو رکعت نافله صبح از من فوت می‌شود، آیا آن دو را بخوانم؟ گفتم: چرا؟ آیا فریضه است؟ فرمود: رسول خدا آن را سنت کرد پس آنچه رسول خدا سنت کند واجب است.

۴. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان) / ۲ / ۲۴۲ / ۱۲ باب فضل الصلاة و المفروض منها و المسنون ص ۲۳۶

أَقْبَلَ عَلَيْهَا فَرُبَّمَا رُفِعَ نِصْفُهَا أَوْ رُبْعُهَا أَوْ ثُلُثُهَا أَوْ خُمُسُهَا وَإِنَّمَا أَمَرْنَا بِالسُّنَّةِ لِيَكْمَلَ بِهَا مَا ذَهَبَ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ»^۱ برای کسی چون عمار که با ادبیات سنت و فريضة كاملاً آشنا نیست طبعاً بين الزامی بودن سنت و فريضة بودن آن خلط خواهد شد. به عنوان مثال از شبیه این مضمون، جناب ابی بصیر در روایتی دیگر ضروری بودن نافله را فهمیده است و امام عليه السلام هم ایشان را تأیید فرموده اند. به این روایت توجه بفرمایید:

((وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ أَنَا أَسْمَعُ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنِّي كَثِيرُ السَّهْوِ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ وَ هَلْ يَسْلَمُ مِنْهُ أَحَدٌ فَقُلْتُ مَا أَطْنُ أَحَدًا أَكْثَرَ سَهْوًا مِنْنِي فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ الْعَبْدَ يُرْفَعُ لَهُ ثُلُثُ صَلَاتِهِ وَ نِصْفُهَا وَ ثَلَاثَةُ أَرْبَاعِهَا وَ أَقَلُّ وَ أَكْثَرُ عَلَى قَدَرِ سَهْوِهِ فِيهَا لَكِنَّهُ يَتِمُّ لَهُ مِنَ النَّوَافِلِ قَالَ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ مَا أَرَى النَّوَافِلَ يَتَّبِعِي أَنْ تُتْرَكَ عَلَى حَالٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَجَلٌ لَا))^۲

لذا اگر عمار ساباطی چنین تعبیری به کار برده بود مورد تأیید واقع می شد ولی او با بی دقتی تمام به جای چنین تعبیری، تعبیری منافی مقصود امام عليه السلام را ادا کرد؛ زیرا سنن هرگز فريضة نیستند بلکه قسیم آن هستند.

البته در برخی از روایات تعبیری آمده است که نشان می دهد سنن به صورت

۱. به ابی عبد الله عليه السلام عرض کردم همانا عمار ساباطی از شما روایتی نقل می کند. فرمود: آن چیست؟ عرض کردم: نقل می کند که سنت فريضة است. پس حضرت فرمود: کجا می رود؟ کجا می رود؟ من این چنین به او حدیث نگفتم. به او گفتم کسی که نماز بخواند پس رو کند به نمازش و در آن با خویش سخن گوید و در آن سهو نکند خدا به آنچه به او رو کرده است، به او رو می کند. پس چه بسا نصف آن بالا رود یا یک چهارم آن یا یک پنجم آن و تنها به سنت امر کردیم تا به آن آنچه از فريضة از بین رفته است، تکمیل شود.

۲. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۳۶۳ / باب ما یقبل من صلاة الساهی ص ۳۶۲.

۳. کسی به ابی عبد الله عليه السلام عرض کرد و من می شنیدم: همانا من فردی کثیر السهو در نماز هستم. پس فرمود: و آیا کسی از آن در امان می ماند؟ پس گفتم: گمان نمی کنم کسی از من بیشتر سهو کند. پس امام صادق عليه السلام به او فرمود: ای ابا محمد! فرد گاهی یک سوم نمازش بالا می رود و گاهی سه چهارم آن و کمتر و بیشتر به مقدار سهوش در آن. لکن برای او تمام می شود به سبب نوافل. پس ابوبصیر عرض کرد: شایسته نمی بینم نوافل در حالی ترک شود. امام صادق عليه السلام فرمودند: بله. شایسته نیست.

۴. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۳۶۳ / باب ما یقبل من صلاة الساهی ص ۳۶۲.

کلی الزامی نیستند و تارک آن‌ها صرفاً تارک فضل است^۱ ولی این روایات به هیچ وجه قابل قبول نیستند؛ زیرا بدیهی است که بسیاری از سنن طبق ضرورت مذهب، بدون شک واجب همگانی هستند و این تعداد محدود روایت، به هیچ وجه قابلیت معارضه با روایات بسیاری که تنها چند عدد از آن‌ها را از منظر گذرانندیم، ندارد.

حال که تا حدودی اطراف مسأله روشن شد، می‌توان به سؤال اصلی این قسمت پاسخ داد و آن اینکه از کجا بفهمیم سنت در چه درجه‌ای است و از سننی است که به اصطلاح برخی از روایات که در ابتدای نوشتار گذشت، عدیل الفریضه است یا اینکه از سننی است که درجه پایین‌تری دارد و از کجا مقدار تأکید را دریابیم.

بر اساس آنچه گذشت به اجمال پاسخ این پرسش نیز روشن می‌شود و آن اینکه اصل در سنن الزامی بودن است و تنها سننی که ترخیصی در مورد آن‌ها صادر شده است، قابلیت ترخیص دارند. در مرحله بعد در هر مسأله باید دید که ترخیصی که صادر شده است در چه حدی است و بر اساس نوع ترخیص صادر شده دریابیم که میزان اهمیت آن سنت چه مقدار است.

البته به صورت کلی در برخی از روایات مثل روایت اول جامعی که در ابتدای بحث شرح دادیم، شواهدی یافت می‌شود که به صورت کلی سنن در سفر یا ضرورات عادی ساقط می‌شوند، ولی همانطور که در همان روایت مشاهده کردید، این مسأله در برخی از موارد از جمله نماز مغرب تخصیص خورده بود. به عنوان نمونه‌هایی دیگر که نشان می‌دهد، سنن در ضرورت‌های عادی‌تر نیز ساقط می‌شوند به روایت زیر با دو سند صحیح اعلانی توجه کنید:

وَرَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ وَفَصَّالَةَ عَنِ ابْنِ سَنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لِكُلِّ صَلَاةٍ وَقْتَانِ وَأَوَّلُ الْوَقْتَيْنِ أَفْضَلُهُمَا وَقْتُ صَلَاةِ الْفَجْرِ حِينَ يَنْشَقُّ الْفَجْرُ إِلَى أَنْ يَتَجَلَّلَ الصُّبْحُ السَّمَاءَ وَلَا يَنْبَغِي تَأْخِيرُ ذَلِكَ عَمْدًا لِكِنَّةٍ وَقْتُ مَنْ شَغِلَ أَوْ نَسِيَ أَوْ سَهَا أَوْ نَامَ وَ وَقْتُ

۱ به عنوان نمونه: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّي قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله كَفَّرَ إِيضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَرَضَ فَرَايِضَ مُوجِبَاتٍ عَلَى الْعِبَادِ فَمَنْ تَرَكَ قَرِيبَةً مِنَ الْمُوجِبَاتِ فَلَمْ يَعْمَلْ بِهَا وَ جَحَدَهَا كَانَ كَافِرًا وَ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِأُمُورٍ كُلُّهَا حَسَنَةٌ فَلَيْسَ مَنْ تَرَكَ بَعْضَ مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ (ظاهر اینجا تصحیفی رخ داده است زیرا به قرینه ذیل مراد سنن است) عِبَادَةُ مِنَ الطَّاعَةِ بِكَافِرٍ وَ لِكِنَّةٍ تَارِكٍ لِلْفَضْلِ مَتَّقُوسٌ مِنَ الْخَيْرِ. (الکافی / ط - الإسلامية) / ج ۲ / ۳۸۳ / باب الکفر ص ۳۸۳

الْمَغْرِبِ حِينَ تَجِبُ الشَّمْسُ إِلَى أَنْ تَشْتَبِكَ النُّجُومُ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْعَلَ آخِرَ الْوَقْتَيْنِ وَقْتًا إِلَّا مِنْ عَذْرٍ أَوْ عِلَّةٍ.^۱

از این روایت برداشت می شود که حتی مشغله های عادی نیز می توان نماز را در وقت فضیلت که سنت است، نخواند و آن را در آخر وقت خواند. به روایت دیگری در این زمینه توجه کنید:

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانٍ عَنِ الْحَسَنِ الصَّيْقَلِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَيْجَزِي عَنِّي أَنْ أَقُولَ فِي الْفَرِيضَةِ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَحَدَّهَا إِذَا كُنْتُ مُسْتَعْجِلًا أَوْ أَعْجَلَنِي شَيْءٌ فَقَالَ لَا بَأْسَ.^۲

الآن به این روایت غالباً به چشم یک حکم تبعیدی نگاه می شود ولی با توجه به بحث سنت و فریضه کاملاً واضح است که این روایت مصداق یک قاعده کلیست که سنن در ضرورات عادی هم احیاناً ساقط می شوند. البته همانطور که عرض کردیم، دلیلی کلی که دلالت کند بر اینکه اصل در سنن این است که با عذرهای عادی نیز قابل ترک هستند، نیافتیم ولی به صورت کلی اصل این مطلب که دایره ضرورات مباحه در فرائض ضیق تر از سنن است، بر اساس آنچه گذشت بعید نیست. البته به صورت ضابطه ای کلی می توان گفت که سننی که در فریضه باشد، اهمیت بیشتری از سنن در غیر فریضه و سنن مستقل دارد. توضیح اینکه سنن گاهی به صورت مستقل جعل می شوند، مثل اینکه انجام عملی خاص بدون در نظر گرفتن امر دیگری، توصیه شده باشد. شاید اصل اعتکاف مصداقی از این بحث باشد.

۱. برای هر نماز دو وقت است و اول وقت بهترین آن دو است. وقت نماز صبح از هنگامی است که فجر می شکافد تا اینکه صبح در آسمان آشکار می شود و تأخیر آن عمداً جایز نیست ولی آن وقتی است برای کسی که مشغول است یا فراموش کند یا سهو کند یا بخوابد و وقت مغرب هنگامی است که خورشید غائب می شود تا اینکه ستارگان در هم روند و برای کسی نیست که آخر وقت را وقت قرار دهد مگر به خاطر عذر یا علتی.

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان) / ج ۲ / ۳۹ / ۴ باب أوقات الصلاة و علامة كل وقت منها ص ۱۸.

۳. آیا کفایت می کند از من که در نماز تنها فاتحه کتاب را هنگامی که عجله داشتم یا چیزی مرا به عجله آورده بود، بخوانم؟ فرمود: عیبی ندارد.

۴. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان) / ج ۲ / ۷۰ / ۸ باب كيفية الصلاة و صفتها و شرح الإحدى و خمسين ركعة و ترتيبها و القراءة فيها و التسبيح في ركوعها و سجودها و القنوت فيها و المفروض من ذلك و المسنون ص ۶۵.

گاهی سنن در ضمن سنتی دیگر جعل می‌شوند مثل برخی از اعمالی که در ضمن نوافل نماز صبح توصیه شده‌اند، مثل اینکه چه سوره‌ای در رکعت اول و دوم آن خوانده شود. گاهی نیز سنن در ضمن فرائض جعل می‌شوند، مثل قنوت و تشهد که در ضمن نمازهای یومیه جعل شده‌اند.

بر اساس تعدادی از روایات اهمیت دسته اخیر از دو دسته اول بیشتر است و دسته اخیر در شرایط سخت‌تری قابل ترک هستند. به روایت زیر توجه کنید:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْقِلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُنَّتَانِ سُنَّةٌ فِي فَرِيضَةٍ الْأَخْذُ بِهَا هُدًى وَ تَرْكُهَا ضَلَالَةٌ وَ سُنَّةٌ فِي غَيْرِ فَرِيضَةٍ الْأَخْذُ بِهَا فَضِيلَةٌ وَ تَرْكُهَا إِلَى غَيْرِ خَطِيئَةٍ.^۱

این روایت دو نسخه دارد. یک نسخه «ترکها الی غیرها خطیئة» و یک نسخه هم همین نسخه‌ای که در کافی مطبوع مشاهده می‌شود به این معنا که ترکش خطیئه نیست. یعنی معنای روایت طبق نسخه‌ای که در متن آوردیم چنین است: ینتهی الی غیر خطیئة. در محاسن^۲ و امالی شیخ^۳ نسخه «ترکها الی غیرها خطیئة» است و در کتاب خصال و تحف العقول و نوادر راوندی و مشکاة الانوار نسخه ترکها غیر خطیئة^۴ است. بر اساس برخی از شواهدی که تا کنون مطرح شده است به نظر می‌رسد با صرف نظر از اینکه نسخه صحیح این روایت کدام است، مضمون صحیح، این است که ترک سنت، بدون عذر و علت، خطیئه و اشتباه است، چه اینکه در ضمن

۱. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: سنت دو سنت است. سنتی در فریضه که گرفتن آن هدایت و ترکش ضلالت است و سنتی در غیر فریضه است که عمل به آن فضیلت است و ترک آن به سوی غیر آن، خطا است (بنابر نسخه دیگر: ترک آن غیر خطا است).

۲. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۱ / ۷۱ / باب الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب ص ۶۹

۳. المحاسن / ج ۱ / ۲۲۴ / ۱۱ / باب الاحتیاط فی الدین و الأخذ بالسنة ص ۲۲۰

۴. الأمالی (للطوسی) / النص / ۵۹۰ / [۲۵] مجلس يوم الجمعة السادس عشر من ربيع الأول سنة سبع و خمسين و أربعمئة

۵. الخصال / ج ۱ / ۴۸ / السنة سنتان ص ۴۸ و تحف العقول / النص / ۵۷ / و روی عنه ص فی قصار هذه المعانی ص ۳۵ و النوادر (لراوندی) / ۲۷ / فی العلم و الحکمة و العلماء ص ۲۶ و مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار / النص / ۱۵۲ / الفصل الثاني عشر فی الأخذ بالسنة و معنى القرآن و ما یلیق بهما ص ۱۵۱.

فریضه باشد و چه در غیر فریضه.

مضمون این روایت که سنت در فریضه اهمیت بیشتری از سنت در غیر فریضه دارد، صریحاً تنها در این روایت آمده است ولی با روح فضای فروعات فریضه و سنت سازگار است به این صورت که ما عملاً مشاهده می‌کنیم که سنتی که در ضمن فرائض جعل شده‌اند، دارای تأکید و فروعات سختگیرانه‌تری هستند.

د. فضائل و آداب و فرق آن با سنن و روش تشخیص سنن از فضائل و آداب

نکته مهمی که در اینجا باید تذکر دهیم، فرق بین سنن و فضائل و آداب است. تا اینجا عرض کردیم که سنن الزامی هستند، مگر اینکه ترخیصی صادر شود و در ترخیص هم باید مقدار ترخیص را از ادله استنباط کرد و بر اساس مقدار ترخیص سنن قابل درجه بندی هستند و ضعیف‌ترین آن‌ها نیز تنها با داشتن روحیه تسلیم قابل ترک یا عمل کردن به آن هستند.

اما در اینجا می‌خواهیم عرض کنیم که هر چه فریضه نبود، الزاماً سنت نیست بلکه شاید از فضائل و آداب باشد.

اما فضل و ادب چیست؟

فضائل و آداب مجموعه اموری هستند که معصومین علیهم‌السلام برای آن‌ها فوایدی ذکر کرده‌اند ولی هیچ نحوه امر و نهی و اعمال ولایت و جعلی در مورد آن نداشته‌اند. به عبارت دیگر بر اساس آنچه گذشت، آنچه توسط خداوند متعال جعل شده باشد، فریضه است و آنچه توسط معصومین علیهم‌السلام و خصوصاً نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جعل شود، سنت است. فضل و ادب هم امور غیر مجعول است که صرفاً به آن توصیه شده است و دارای فواید و آثار مثبتی است که گاهی در روایات ذکر شده است. آنچه مهم است اینکه فضل و ادب در عرض و قسیم سنت و فریضه است. به روایات زیر توجه کنید:

سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ وَ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا

۱. عمده اشکال سند ایشان هستند که البته انصافاً شواهدی برای قبول روایات ایشان از جمله نقل اجلائی مثل بزنی

عبدالله عليه السلام عَنِ التَّسْبِيحِ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ فَقَالَ يَقُولُ فِي الرُّكُوعِ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ فِي السُّجُودِ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى الْفَرِيضَةُ مِنْ ذَلِكَ تَسْبِيحَةٌ وَاحِدَةٌ وَ السُّنَّةُ ثَلَاثٌ وَ الْفَضْلُ فِي سَبْعٍ.^{۲۰۱}

می بینید که در این روایت فضل در کنار سنت و فریضه و به صورت قسیم آن دو ذکر شده است. همچنین در روایتی دیگر به جای لفظ فضل از لفظ ادب استفاده شده است:

يَا عَلِيُّ اِئْتِنَا عَشْرَةَ خُصْلَةٍ يَتَّبِعِي لِلرَّجُلِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَتَعَلَّمَهَا عَلَى الْمَائِدَةِ أَرْبَعٌ مِنْهَا فَرِيضَةٌ وَ أَرْبَعٌ مِنْهَا سُنَّةٌ وَ أَرْبَعٌ مِنْهَا آدَبٌ فَأَمَّا الْفَرِيضَةُ فَأَلَمَعْرِفَةُ بِمَا يَأْكُلُ وَ التَّسْمِيَةُ وَ الشُّكْرُ وَ الرِّضَا وَ أَمَّا السُّنَّةُ فَأَلْجُلُوسُ عَلَى الرَّجْلِ الْيُسْرَى وَ الْأَكْلُ بِثَلَاثِ أَصَابِعٍ وَ أَنْ يَأْكُلَ مِمَّا يَلِيهِ وَ مَضُّ الْأَصَابِعِ وَ أَمَّا الْآدَبُ فَتَضْغِيرُ اللَّقْمَةِ وَ الْمَضْغُ الشَّدِيدُ وَ قِلَّةُ النَّظَرِ فِي وَجْهِ النَّاسِ وَ غَسْلُ الْيَدَيْنِ^{۲۰۳}

همانطور که عرض کردیم، در برخی از روایات آثاری هم برای فضائل و آداب ذکر شده است. به عنوان نمونه به روایت زیر به سند صحیح توجه کنید:

«وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ قَالَ

و ابن ابی عمیر از ایشان است.

۱. از امام صادق عليه السلام در مورد تسبیح در رکوع و سجود پرسیدم. فرمودند: در رکوع می گوید: «سبحان رب العظيم» و در سجده می گوید: «سبحان ربی الاعلی». فریضه از آن یک مرتبه است و سه مرتبه سنت است و فضل در هفت مرتبه است.

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان) / ج ۲ / ۷۶ / ۸ باب کیفیة الصلاة و صفتها و شرح الإحدى و خمسين ركعة و ترتيبها و القراءة فيها و التسبيح في ركوعها و سجودها و القنوت فيها و المفروض من ذلك و المسنون ص ۶۵.

۳. ای علی دوازده خصلت است که شایسته است برای مرد مسلمان که بر سر سفره یاد بگیرد. ۴ تا فریضه است و ۴ تا سنت است و ۴ تا ادب است. اما فریضه شناخت چیزی است که می خورد و ذکر نام خدا و شکر و رضایت است و اما سنت نشستن بر پای چپ و خوردن به سه انگشت و اینکه از آنچه جلوی اوست، بخورد و لیسیدن انگشتان است و اما ادب کوچک کردن لقمه و جویدن شدید و کم نگاه کردن در چهره مردم و شستن دودست است.

۴. من لا يحضره الفقيه / ج ۴ / ۳۵۵ / باب النوادر و هو آخر أبواب الكتاب. متن دیگری از این روایت در کتاب فقیه آمده است. رک: من لا يحضره الفقيه / ج ۳ / ۳۵۹ / باب الأكل و الشرب في آنية الذهب و الفضة و غير ذلك من آداب الطعام.

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَنْ قَرَأَ الْكَهْفَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ كَانَتْ كَفَّارَةً مَا بَيْنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ. ^{۲۱}

همچنین مرحوم شیخ مفید می فرماید:

و هي سنة مؤكدة على من قبل الزكاة لفقره و فضيلة لمن قبل الفطرة لمسكنته دون السنة المؤكدة و الفريضة... و دل على أنها سنة فوق الفضيلة في الرتبة. ^{۴۳}

به صورت کلی معمولاً روایاتی که بیانگر خصوصیات مواد غذایی یا فضائل برخی از نمازها و یا قرائت برخی از سور قرآن و امثال آنها هستند در صورت صحت استناد به شریعت مقدس، از این دسته هستند و هیچ جعلی به آنها تعلق نگرفته است. لذا در روایات فضیلت و ادب، سخن از امر و نهی معصومین نیست بلکه معمولاً به بیان آثار و یا خوب بودن رعایت آنها اشاره می شود.

در پایان لازم به ذکر است که گاهی در برخی از روایات معیار دیگری نیز برای تشخیص سنت بودن عملی قابل استنباط است که البته کارایی عملی چندانی ندارد و آن اینکه اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به کسی در مقابل عملی وعده بهشت دادند نیز آن علم سنت خواهد بود. به این روایت توجه کنید:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ رَبِيعٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَذَبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهُ فَقَالَ حُذِّ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ فَلَمَّا كَانَ ذَلِكَ أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ وَ قَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ دِينٍ وَ قَالَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا فَحَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ بَعَيْنِهَا وَ حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم كُلَّ مُسْكِرٍ فَأَجَارَ اللَّهُ ذَلِكَ وَ كَانَ يَضْمَنُ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ فَيَجِيزُ اللَّهُ ذَلِكَ لَهُ وَ ذَكَرَ الْفَرَائِضَ فَلَمْ يَذْكُرِ الْجَدَّ فَأَطَاعَهُ

۱. هر کس سوره کهف را در هر شب جمعه بخواند، کفاره بین دو جمعه است.

۲. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۴۲۹ / باب نوادر الجمعة ص ۴۲۸.

۳. آن سنت مؤکدی است بر کسی که زکات را به خاطر فقرش قبول می کند و فضیلتی است برای کسی که فطره را به خاطر مسکنت قبول کرده است نه سنت مؤکده و نه فريضة... و دلالت می کند که آن سنتی فوق فضیلت از حیث رتبه است.

۴. المقنعة / ۲۴۹ / ۲۰ باب زكاة الفطرة ص ۲۴۷

رسول الله ﷺ سَهْمًا فَأَجَارَ اللَّهُ ذَلِكَ وَ لَمْ يَقُوضْ إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرِهِ^۲

البته ظاهراً این سنخ از سنن، از جمله سنن به دلیل شخصی و جزئی بودن امر آن، موقت باشند و به همین جهت برای ما کارایی نداشته باشند.

چگونگی امکان عدم جعل و بیان فرق جوهری مجعول و مصلحت بدون جعل

سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که مگر این طور نیست که هر واقعه‌ای دارای حکمی است و شریعت برای همه چیز احکامی جعل کرده است. اگر چنین است چه طور می‌توان فضائلی را اموری دانست که جعلی برای آن رخ نداده است. خلاصه پاسخ این است که از برخی از ادله که خواهد آمد، چنین برداشت شده است که شریعت برای هر چیزی جعلی کرده است ولی بر اساس ادله نظام فریضه و سنت و فضل، بسیاری از امور که همان فضائل و آداب باشند، هیچ جعلی برای آن‌ها محقق نشده است. همچنین برخی دیگر از ادله نیز صریح هستند در اینکه در مورد اموری خاص جعلی صورت نگرفته است. به عنوان مثال به روایت زیر که به دو سند که یکی از آن‌ها قطعاً صحیح است، توجه کنید:

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلٍ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: رَكْعَتَانِ بِالسَّوَاكِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً بِغَيْرِ سَوَاكِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَوْ لَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لَأَمَرْتَهُمْ بِالسَّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلَاةٍ»^۳

۱. خدا ادب کرد نبی خود را پس خوب تأدیب کرد. پس فرمود عفو پیشه کن و به معروف امر کن و از جاهلین اعراض کن پس هنگامی که این شد خدا نازل کرد: «همانا تو بر خلق بزرگی هستی» و به او امر دین را تفویض کرد و فرمود «آنچه رسول به شما داد بگیرد و آنچه نهی کرد، بس کنید» پس خدا خمر (شراب انگوری) را به عینش حرام کرد و رسول الله هر مست کننده را حرام کرد. پس خدا آن را اجازه داد و ایشان بر خدا بهشت را (برای کسی) ضمانت می‌کرد پس خدا اجازه می‌داد آن را و فرائض را (خدا) ذکر کرد و جد را ذکر نکرد پس رسول خدا به او سهمی داد پس خدا آن را اجازه داد و (خدا) به هیچ یک از انبیاء غیر ایشان تفویض نکرد.

۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام / ج ۱ / ۳۷۸ / ۴ باب التفویض إلى رسول الله ﷺ ص ۳۷۸

۳. امام صادق عليه السلام فرمود: دو رکعت با مسواک بهتر است از هفتاد رکعت بدون مسواک. فرمود که رسول خدا فرمود: اگر نبود که بر امت من سخت می‌آمد آن‌ها را به مسواک با هر نماز امر می‌کردم.

۴. کافی ط دار الاسلامیه، جلد ۳، ص ۲۲. حدیث دو سند دارد که سند دوم آن بی‌اشکال‌تر است و اجمالاً هر دو

همانطور که می بینید در این روایت تصریح شده است که به دلیل مشقت بر امت، امری در خصوص مسواک زدن همراه هر نماز از جانب رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز صادر نشده است. به عبارت دیگر مسواک زدن فریضه نیست و به تصریح این روایت سنت نیز نیست. پس از اموری است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله در مورد آن، جعلی نکرده اند و خداوند متعال نیز در مورد آن جعلی نکرده است و لذا در مورد مسواک جعلی صورت نگرفته است. حال اگر به صورت کلی توصیه ای به مسواک زدن در شریعت صادر شده بود که چنین است، مسواک از امور توصیه شده غیر مجعول است که ما از آن به فضل یا ادب اسلامی یاد می کنیم.

اما لازم است که خلاصه ادله جعل بر همه چیز را نیز به صورت مختصر متعرض شویم و به آن ها پاسخ دهیم.

اما دلیل روایی این ادعا، دسته ای از روایات است که به نوعی از آن ها چنین برداشتی شده است و دلیل عقلی آن نیز قاعده ملازمه است.

اما در دلیل روایی به روایاتی از قبیل «ما من شیء الا و فیه کتاب او سنة»^۱ و «ان الله جعل لكل شیء حدا و جعل علی کل من تعدی حدا»^۲ و امثال این دو روایت می باشد. در گذشته در قسمتی که توضیح دیدیم که چه طور با اینکه همه چیز در قرآن هست، سنن در قرآن جعل نشده اند، پاسخ اجمالی از این روایات نیز گذشت. خلاصه پاسخ در اینجا همان است که بودن همه چیز در قرآن و سنت، به این معناست که حقیقت هر چیز در قرآن و سنت بیان شده است و اما اینکه برای همه چیز در قرآن یا سنت جعلی صورت گرفته است، خارج از محتوای این روایات است. البته روایت دوم محتوایش از بحث ما دورتر است؛ زیرا ظاهرا در این روایت مراد از اینکه خدا برای همه چیز حد قرار داد، حد تکوینی است و نه تشریعی که محل بحث ماست و بدیهی است که اگر معنای حد را به معنای حد تشریعی بگیریم،

سند معتبر است.

۱. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۱ / ۵۹ / باب الرد إلى الكتاب و السنة و أنه ليس شیء من الحلال و الحرام و جميع ما يحتاج الناس إليه إلا و قد جاء فیه کتاب أو سنة ص : ۵۹

۲ الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۷ / ۱۷۴ / باب التحديد ص : ۱۷۴.

با تمام روایات فریضه و سنت در تعارض خواهد بود؛ زیرا طبق روایات فریضه و سنت، حداقل سنن، توسط خداوند متعال جعل نشده‌اند.

اما دلیل عقلی که قاعده ملازمه بین حکم عقلی و حکم شرعی است، نیز مخدوش است به این بیان که قاعده ملازمه خودش دلیلی ندارد. آنچه از نظر عقلی مسلم است این است که اگر چیزی در مجموع مصلحت‌دار داشته باشد، خداوند متعال از آن نهی نمی‌کند و همچنین اگر چیزی در مجموع مفسده‌دار باشد، خداوند متعال آن را حرام نمی‌کند ولی اینکه هر چیزی که مصلحت داشت، باید توسط شارع مورد امر قرار بگیرد، دلیلی ندارد. چه بسا به دلیل عدم ابتلای ما انسان‌ها به آن امر مصلحت‌دار و یا به این دلیل که خود به خود ما انسان‌ها سراغ آن امر نمی‌رویم و یا به دلیل اهمیت کم آن مسأله، خداوند متعال امر و نهی از آن امر نکند و بر فرضی که ما انسان‌ها به آن دانشی نداشتیم، صرفاً به اخبار از مصلحت‌دار بودن آن امر، اکتفا کند.

توضیح مختصر اینکه برخی از امور هستند که به صورت طبیعی از ابتلای ما انسان‌ها خارج هستند، مثل تعامل با موجوداتی که هزاران سال نوری با زمین فاصله دارند. طبیعی است که بر فرض وجود مفسده در تعامل با آن‌ها نیازی نیست که شریعت از آن نهی کند.

همچنین گاهی اموری هستند که اگرچه محل ابتلای ما هستند ولی خود به خود، ما به سراغ آن نمی‌رویم. می‌توان مثال خوردن فضولات حیوانی را مصداق خوبی برای این مسأله دانست. اگر در جامعه‌ای، افراد خود به خود به سراغ خوردن فضولات حیوانی نمی‌روند چه نیازی هست که شریعت از آن نهی کند. یا به عنوان مثالی دیگر، نفس کشیدن قطعا از امور دارای مصلحت است ولی مردم خود به خود آن را انجام می‌دهند. چه نیازی هست که شارع به آن امر کند؟

همچنین برخی از امور هستند که ما با عقل و دانش خود می‌فهمیم که مضر یا مفید هستند. چه نیازی هست که شارع حتماً به آن‌ها امر یا از آن‌ها نهی کند.

همچنین برخی از اموری که ما نمی‌فهمیم، شارع می‌تواند صرفاً از وجود

مصلحت یا مفسده در آن‌ها خبر دهد. چه نیازی هست که حتما جعلی صورت بگیرد؟

به نظر می‌رسد جعل حکم یا همان اعمال ولایت یا همان امر و نهی تنها در جایی فائده دارد که صرف اطلاع ما از وجود مفسده یا مصلحت در عمل برای ایجاد انگیزه برای عمل به آن کار، در بسیاری از انسان‌ها کافی نباشد. به عنوان مثال غالب انسان‌ها از طریق دانش خویش و یا روایات می‌دانند که مسواک زدن مفید است ولی حتی بسیاری از متدینین مسواک نمی‌زنند؛ زیرا صرف دانستن فائده مسواک از طریق عقل یا وحی برای آن‌ها انگیزه کافی برای مسواک زدن را ایجاد نمی‌کند، اما اگر همین متدینین بدانند که مسواک زدن واجب است، ملتزم می‌شوند که حتما آن را انجام دهند. حال اگر مصلحت مسواک زدن به قدری باشد که خداوند صلاح نداند که این مصلحت از متدینین فوت شود، به آن امر می‌کند و یا توسط نبی اکرم ﷺ به آن امر می‌شود.

البته فروضی که مطرح شد احتمالاتی است که بیان کردیم ولی ظاهرا بر اساس ادله نظام فریضه و سنت و فضل، در حقیقت شریعت نیز، عملا به بسیاری از امور امر و نهی تعلقی نگرفته است و صرفا به دانش ما به مصلحت آن یا اخبار از فوائد آن اکتفا شده است.

همچنین از بیانی که داشتیم، فرق امر مصلحت‌داری که جعلی برای آن رخ نداده است و نیز امر مصلحت‌داری که به آن امر شده است، روشن شد. در واقع در جایی که امر می‌شود، گویا شارع از خود مایه می‌گذارد تا مکلفین انگیزه بیشتری برای عمل به آن دستور پیدا کنند و گویا شارع می‌گوید: «این عمل را انجام بده، چون من گفتم، هر چند که تو می‌دانی که کلام من حکیمانه است و قطعا عمل به این دستور برای تو منفععی دارد» ولی در جایی که جعلی نیست، لسان شارع در صورت سخن گفتن به صورت خبری از آن عمل چنین است: «این عمل برای تو مفید است. عاقل باشی، عمل می‌کنی و نباشی ضررش به خودت می‌رسد.»

هـ. دو تقسیم بندی سنن و آشنایی با اصطلاحات مختلف فریضه

تقسیم بندی اول را مفصلاً قبلاً شرح دادیم و آن همان سنت الزامی و سنت غیر الزامی و تریخیصی است که در روایاتی که گذشت از آن به نهی اعافی و کراهی نیز شده بود.

اما تقسیم بندی دیگری که در اینجا ذکر می‌کنیم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و آن تقسیم سنن به سنن دائمی و سنن غیر دائمی است. ابتدا به روایت زیر توجه کنید:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّهُمَا سَأَلَاهُ عَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ قَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْهَا وَ عَنْ أَكْلِهَا يَوْمَ خَيْبَرَ وَ إِنَّمَا نَهَى عَنْ أَكْلِهَا فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ لِأَنَّهَا كَانَتْ حَمُولَةَ النَّاسِ وَ إِنَّمَا الْحَرَامُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْقُرْآنِ.^۱

سند این روایت صحیح اعلانی هست و این روایت در بردارنده یک نکته بسیار مهم در انواع سنن رسول الله ص است. در این روایت حضرت به یک بحث اختلافی در دنیای اسلام اشاره می‌کنند که منشأ آن، نوعی اجمال در سنت رسول الله ص است. خلاصه ماجرا از این قرار است که سنن گاهی موقت هستند و گاهی دائمی. ما معمولاً تعبیر سنت را فقط به سنن دائمی اطلاق می‌کنیم ولی در روایات به احکام به اصطلاح ولایی رسول الله ص که امروزه از آن تعبیر به حکم حکومتی می‌شود نیز، اطلاق شده است.

فعل رسول الله ص همواره مرجعی برای شناسایی سنن در عالم اسلام بوده است ولی فعل همواره مجمل است. گاهی فعل، دال بر اصل جواز و گاهی دال بر وجوب و گاهی دال بر نوعی رجحان است. استدلال اهل بیت ع این بود که ما خاندان رسالت و وارثین علم رسول الله ص هستیم و می‌دانیم که کجا فعل چه نوع

۱. زراره و محمد بن مسلم از ابی عبد الله ع از خوردن گوشت خران اهلی پرسیدند. حضرت فرمودند: رسول خدا ص از آن نهی کرد و از خوردن آن در روز خیبر و تنها از خوردنش در آن وقت نهی کرد، زیرا وسیله حمل بار مردم بود و تنها حرام آن چیزی است که خدا در قرآن حرام کند

۲. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۶ / ۲۴۶ / باب جامع فی الدواب التي لا تؤکل لحمها ص ۲۴۳

دالالتی دارد و کجا سنت دائمی و کجا موقت بوده است و کجا سنت یا فریضه منسوخ شده است یا امثال این‌ها. لذا باید برای شناسایی سنن به ما مراجعه شود.

در واقع مقام اثبات اینکه چه سنتی دائمی و چه سنتی موقت است مراجعه به عملکرد اهل بیت علیهم‌السلام و مقابل آن سنت است. اگر اهل بیت بی هیچ نکته‌ای تأیید فرموده بودند، معلوم خواهد شد که این سنت دائمی است و به خاطر شرایط خاص اجتماعی نبوده است و به فرض اگر قیدی زدند یا تعلیلی بیان فرمودند، خلاف آن استفاده می‌شود. به عنوان مثال در بحث «تصویر» در روایتی از جناب محمد بن جعفر اسدی، نهی از نماز به سمت تصاویر مقید شده است به اینکه فرد نماز خوان از اولاد مشرکین یا تازه‌مسلمان باشد و معلوم می‌شود در زمان نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شرایط به گونه‌ای بوده است که اقتضای نهی عمومی داشته است.^۱

ظاهراً رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در سال خیبر بعد از فتح قلعه از کشتن خرها و خوردن گوشت آن‌ها نهی می‌فرمایند، ولی این نهی موقت بوده است برای اینکه مسلمانان برای رساندن غنائم به مدینه وسیله‌ای جز آن خرها نداشته‌اند و لذا باید آن‌ها زنده می‌ماندند و اگر مسلمان‌ها آن‌ها را می‌کشتند، مشکلاتی ایجاد می‌شد. بعد حضرت می‌فرمایند که لذا این حرام نیست و «انما الحرام ما حرم الله فی القرآن».^۲ این فراز روایت می‌فرماید «حرام» فقط به آن چیزی اطلاق می‌شود که در قرآن حرام شده باشد اما نهی‌های دائمی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (سنن) تکلیفش چه می‌شود؟ در روایتی به سندی صحیح اعلانی در کتاب تهذیب می‌فرماید:

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ

۱. در کتاب کمال‌الدین و تمام النعمه مرحوم صدوق تعبیر صدر روایت این چنین است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّقَاقِيُّ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُؤَدَّبُ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَسَدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ فِيمَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي جَوَابِ مَسْأَلِي إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه‌السلام». سپس حضرت به پاسخ به تک تک سؤالات می‌پردازند تا اینکه می‌فرمایند: «وَأَمَّا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْمُصَلَّى وَ النَّارِ وَ الصُّورَةِ وَ السَّرَاجِ بَيْنَ يَدَيْهِ هَلْ تَجُوزُ صَلَاتُهُ فَإِنَّ النَّاسَ اخْتَلَفُوا فِي ذَلِكَ فَبَلَكَ فَإِنَّهُ جَائِزٌ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَوْلَادِ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ أَوْ عِبَادَةِ الثِّبَرَانِ أَنْ يُصَلَّى وَ النَّارُ وَ الصُّورَةُ وَ السَّرَاجُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ لِمَنْ كَانَ مِنْ أَوْلَادِ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ وَ الثِّبَرَانِ». (کمال‌الدین و تمام النعمة ج ۲ / ۵۲۰ / ۴۵ باب ذکر التوقيعات الواردة عن القائم عليه‌السلام ص ۴۸۲).

۲. الکافی (ط - الإسلامية) ج ۶ / ۲۴۶ / باب جامع فی الدواب التي لا تؤكل لحمها ص ۲۴۳.

أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْجَرِّىِّ وَالْمَارَاهِىِّ وَالزَّمِيرِ وَمَا لَهُ قِشْرٌ مِنَ السَّمَكِ حَرَامٌ هُوَ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ أَفَرَأَى هَذِهِ الْآيَةَ الَّتِي فِي الْأَنْعَامِ ﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعُمُهُ﴾ قَالَ فَقَرَأْتُهَا حَتَّى قَرَعْتُ مِنْهَا فَقَالَ إِنَّمَا الْحَرَامُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فِي كِتَابِهِ وَ لِكَيْتُمْ قَدْ كَانُوا يَعَافُونَ أَشْيَاءَ فَتَحْنُ نَعَافُهَا. ^۴ و ^۳

از این روایت استفاده می شود که «انما الحرام ما حرم في القرآن» مخصوص بحث اطعمه و اشربه است؛ یعنی چون در آیه قرآن چنان تعبیری شده است که محرم منحصر در اشیاء خاصی شده است لذا سنن دائمی رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در باب مأكولات از قبیل «كانوا يعافون ايشاء فنحن نعافها» است. ^۵

۱. ظاهراً نسخهاین جا خرابی دارد و رسوله اضافه باشد و لذا در تفسیر عیاشی میبینیم که متن سالم مانده و رسوله در کار نیست. رک: تفسیر العیاشی / ج ۱ / ۳۸۲ / [سورة الأنعام (۶): آية ۱۴۵] ص ۳۸۲. این هم از عجایب است که تفسیر عیاشی در موارد متعدد متنش خیلی سلیم مانده است باینکه خیلی در حوزه های ما تا مدتی نبوده است. این دال بر جلالت شأن مرحوم عیاشی است که سعی کرده اند دقیق ترین نسخ را جمع آوری کنند.

۲. از ابی عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ در مورد جری و مارماهی و زمیر و آنچه از ماهی ها که پوست دارد، پرسیدیم. آیا آن ها حرام هستند؟ پس به من فرمود: این آیه را بخوان: «بگو نمی یابم در آنچه به من وحی شده است حرامی را بر خورنده ای که می خورد ...» پس آن را قرائت کردم تا اینکه از آن فارغ شدم. پس فرمود: تنها حرام آن چیزی است که خدا در کتابش حرام کرده است. (در نسخه رسول او به اشتباه آمده است) و لکن آن ها چیزهایی را کراحت داشتند پس ما هم کراحت داریم.

۳. در کتاب نهاییه ابن اثیر هم موردی شبیه به همین مورد از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داریم: فيه «أنه أتى بضب مشوى فعَافَهُ و قال: أَعَافُهُ، لأنه ليس من طعام قومي» آی کرهه. (النهاية في غريب الحديث و الأثر / ج ۳ / ۳۳۰ / (عيف) ص ۳۳۰).

۴. تهذيب الأحكام (تحقیق خراسان) / ج ۹ / ۶ / باب الصيد و الذكاة ص ۲.

۵. البته برخی از این روایت مبارک یک نکته اصولی استنباط کرده اند و آن اینکه، تعبیر حرام به احترام قرآن فقط به حرام کتابی گفته می شده است و لذا کلماتی مثل لا ینبغی و امثال آن، در فروع و مطالبی که در قرآن نیست استفاده می شده است و این یک نوع اصطلاح در بین فقها بوده است که آن هم دلالت بر حرمت می کرده است. به این بیان که اگر حرام کتابی بود تعبیر حرام می گفتند ولی اگر در غیر کتاب بود یا اینکه تفریعی از یک اصل ثابت به سنت یا کتاب بود تعبیر لا ینبغی و امثال آن را به کار می بردند.

البته گاهی اوقات به احکام دائمی اعم از سنت و فریضه هم حرام گفته می شود و در قبال آن برای فروعاً مطلب تعابیر دیگر استفاده می شود. به عنوان مثال به این روایت در کتاب کنز الفوائد توجه کنید: حَدَّثَنِي الشَّيْخُ أَبُو الْمَرْجِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْبُلْدِيُّ بِالْقَاهِرَةِ قَالَ حَدَّثَنَا أَشْثَادِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ جَعْفَرٍ النُّعْمَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِي الْبَقَّاسِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ بْنِ عَقْدَةَ الْكُوفِيِّ عَنْ شَيْوَحِ الْأَزْبَعِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْأَحْوَلِ عَنْ سَلَامَ بْنِ الْمُسْتَبِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْإِمَامِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ - أَهْلُ النَّاسِ خَلَالِي

از طریق این روایت معنای روایتی در کتاب تفسیر عیاشی هم روشن می شود:

عن زرارۃ عن أحدهما قال سألته عن أحوال الخيل و البغال و الحمير قال: فكرهها فقلت: أليس لحمها حلال قال: فقال: أليس قد بين الله لكم ﴿وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾ و قال [فی الخیل] ﴿وَالْحَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً﴾ فجعل للأكل الأنعام التي قص الله في الكتاب و جعل للركوب الخيل و البغال و الحمير و ليس لحومها بحرام و لكن الناس عافوها.^۱

در واقع به ضمیمه روایت قبل، تعبیر «الناس عافوها» در این روایت، نتیجه ای به دنبال دارد که «فنحن نعافها» است و در نتیجه از باب سنت این کار جایز نیست الا در فرض ضرورت که البته ضرورتش به خاطر سنت بودن، ضعیف تر از فریضه است. انصافاً اگر این مباحث نباشد انسان صرفاً از این روایت برداشت این می شود که حضرت نمی خواهند جواب دهند؛ زیرا اول راوی می گوید آیا گوشت اینها حلال نیست؟ حلال است ولی حضرت می دانند که مراد از حلال عدم حرمت کتابی است ولی سنتی در اینجا هست و لذا حضرت می فرمایند استفاده اولی اینها در قرآن «رکوب و سواری» است و لذا «سنت» به «رکوب» اینها تعلق گرفته، نه خوردن مگر در ضرورت که البته اینجا حد بالای ضرورت نیست.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که از کجا بفهمیم سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، از نوع دائمی است یا موقت. با توجه به نکاتی که عرض شد روشن است که اگر اهل بیت در سنن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، تفسیر ویژه ای مطرح نکنند و آن را تقیید نزنند و یا برای آن علتی مخصوص به زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مطرح نکنند، طبیعی است که

حَلَّالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَا وَ قَدْ بَيَّنَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْكِتَابِ وَ بَيَّنَّاهُمَا لَكُمْ فِي سِيرَتِي وَ سُنَّتِي. (کنز الفوائد / ج ۱ / ۳۵۲ / فصل من كلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ص ۳۵۱)

۱. از امام در مورد ادرار اسب و قاطران و خران پرسیدم. پس آن را مکروه دانستند. پس گفتم: آیا گوشت آنها حلال نیست؟ راوی گفت: پس حضرت فرمود: آیا خدا برای شما بیان نکرده است؟ «چهارپایان را خلق کرد برای شما در آن فائده (چیزی که گر می کند) و منافع است و از آن می خورید. و فرمود: «و اسب و قاطران و خران برای اینکه سوار شوید و زینت». پس برای خوردن چهارپایانی را قرار داد که در کتابش گفته است و برای سواری اسب و قاطران و خران را قرار داد و گوشتش حرام نیست ولی مردم کراهت دانستند.

۲. تفسیر العیاشی / ج ۲ / ۲۵۵ / [سورة النحل (۱۶): الآيات ۵ الى ۸] ص ۲۵۴

سنت دائمی باشد. این مطلب که اصل در سنن دائمی بودن است، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود، از عده‌ای از روایات نیز قابل استفاده است. به عنوان نمونه به این روایت با سند صحیح اعلانی توجه کنید:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَقَالَ حَلَالٌ مُحَمَّدٌ عليه السلام حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ وَقَالَ قَالَ عَلِيُّ عليه السلام مَا أَحَدٌ ابْتَدَعَ بِدْعَةً إِلَّا تَرَكَ بِهَا سُنَّةً. ^۲

ظاهراً مراد از تعبیر حلال محمد صلی الله علیه و آله و نیز حرام صلی الله علیه و آله همین سنن رسول الله صلی الله علیه و آله است که تا روز قیامت به حال خود باقیست. همچنین در گذشته در روایت کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام گذشت که امام رضا علیه السلام تصریح می‌فرمودند که به هیچ وجه ائمه با سنن رسول اکرم صلی الله علیه و آله مخالفت نخواهند کرد و در امری که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن ترخیص نداده باشند، ترخیص نخواهند داد و لذا حتی ائمه معصومین علیهم السلام نیز با سنن رسول اکرم صلی الله علیه و آله مخالفت نخواهند کرد.

مباحثی که در اینجا مطرح شد، زمینه طرح بحثی عمیق در اصول فقه ولایی را آماده می‌کند که ان شاء الله در فصول آتی مفصلاً متعرض آن خواهیم شد.

پس تا اینجا دریافتیم که سنن گاهی در تحلیل چیزی است و گاهی در تحریم چیزی و گاهی در واجب کردن چیزی ولی به کار بردن تعبیر حرام، در سنن رسول اکرم صلی الله علیه و آله متعارف نیست و لذا حرام بیشتر ظهور در حرام کتابی دارد. همچنین دریافتیم که سنن گاهی دائمی هستند و گاهی موقت و در روایات وقتی سخن از سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، معمولاً مراد سنن دائمی است. قبلاً هم عرض کرده بودیم که گاهی به جای فریضه، تعبیر «کتاب» استفاده می‌شود به این جهت که فرائض در کتاب الله بیان می‌شوند. همچنین گذشت که سنت گاهی اعافی و کراهی

۱. از ابا عبد الله علیه السلام در مورد حلال و حرام پرسیدم پس فرمود: حلال رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال است همواره تا روز قیامت و حرام او حرام است همواره تا روز قیامت و غیر آن نمی‌باشد و غیر آن نمی‌آید و فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هیچ کس بدعتی نگذاشت مگر اینکه به وسیله آن سنتی را ترک کرد.

۲ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۵۸، باب البدع و الرأي و المقاییس.

است و گاهی الزامی. از دیگر تعابیری که گاهی در مقابل سنت به کار می‌رود شریعت است. به عنوان مثال در صحیفه سجادیه می‌فرماید:

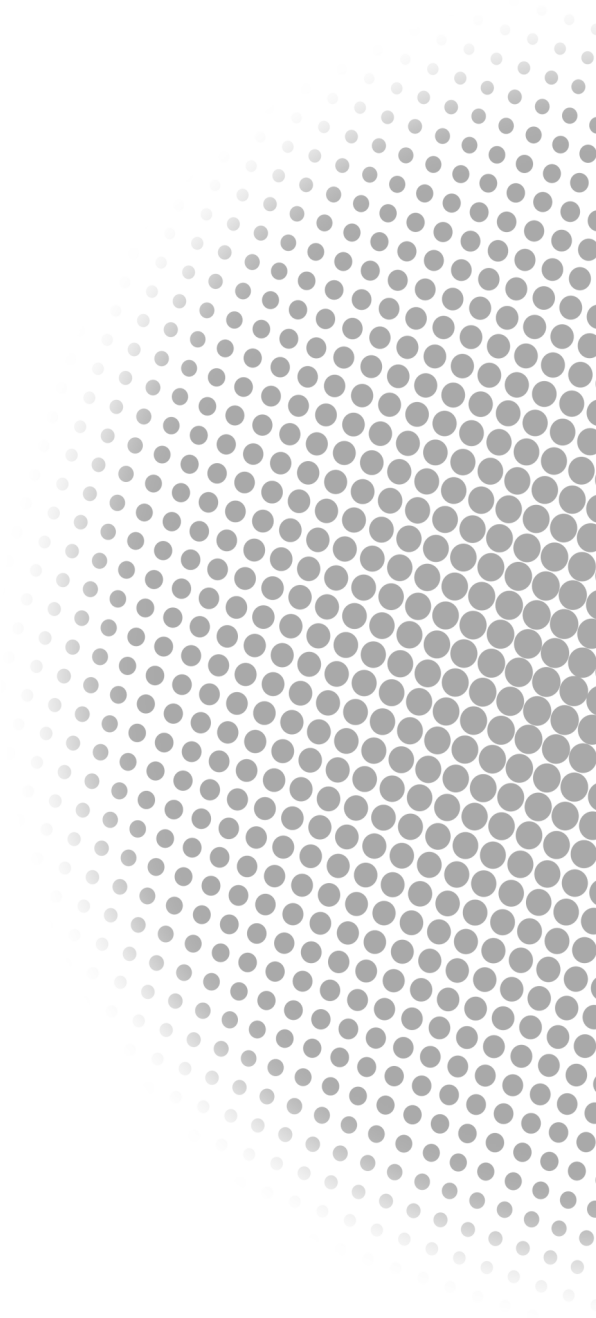
وَأَقِمَّ بِهِ كِتَابَكَ وَحُدُودَكَ وَشَرَائِعَكَ وَسُنَنَ رَسُولِكَ، صَلَوَاتُكَ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَآلِهِ.^۱ و نیز:
وَفَرَائِضَكَ مُحَرَّفَةً عَنْ جِهَاتٍ أَشْرَاعِكَ، وَسُنَنَ نَبِيِّكَ مَتْرُوكَةً.^{۲ و ۳}

این بود خلاصه مطالبی که در بیان چیستی فریضه و سنت و فضل و درجات آن‌ها و اصطلاحات آن‌ها و زمینه تکوینی پیدایش این نظام قانونی لازم بود، عرض کنیم.

۱. الصحیفۃ السجادیة / ۲۱۸ / (۴۷) (وکان من دعائه فی یوم عرفة)

۲. کتابت و حدودت و شرائع خود و سنن رسولت که صلوات تو ای خدا بر او و آلش باد، به پا دار.... و فرائض تو تحریف شده از جهت شریعت تو و سنن نبی تو متروک است.

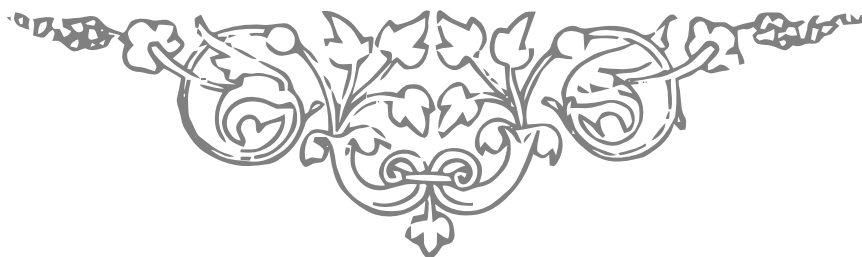
۳. الصحیفۃ السجادیة / ۲۳۸ / (۴۸) (وکان من دعائه یوم الاضحی و یوم الجمعة)

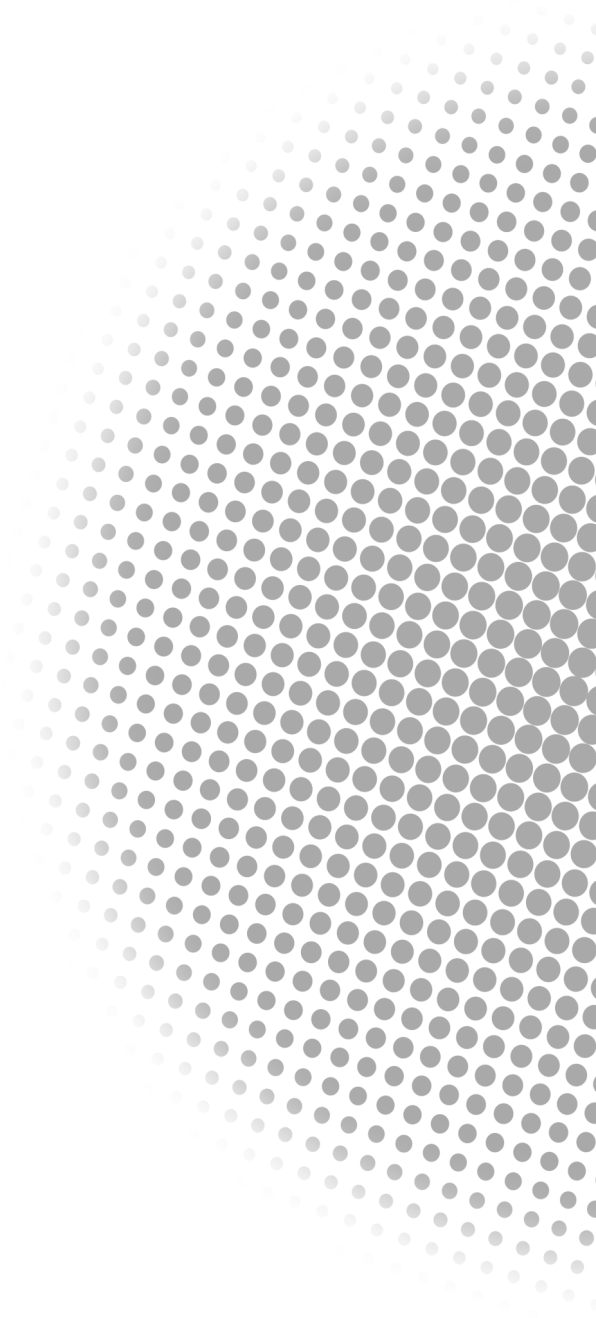




فصل دوم

قواعد نظام فریضه و سنت





مقدمه

از روایات مختلفی که در بحث فریضه و سنت مطرح شده است، تعدادی قاعده فقهی قابل استنباط است که ما در اینجا آن‌ها را ذکر می‌کنیم و ادله آن را تا حدی مورد بررسی قرار می‌دهیم. مراد ما از قاعده فقهی در مقابل ثمرات اصولی است که در فصل بعد ذکر می‌شود. ثمرات اصولی، برخی از نتایج مباحث فریضه و سنت است که پاسخ به برخی از سؤالات علم اصول موجود را می‌دهد. هر ضابطه کلی که سؤال آن در علم اصول مطرح نیست و به کمک روایات فریضه و سنت استنباط می‌شود، نیز در اینجا قاعده نامیدیم و در این فصل ذکر می‌کنیم. به عنوان مثال مسأله اجتماع امر و نهی و مسأله ضد و تعارض بین اخبار، مباحثی اصولی هستند که به کمک مباحث فریضه و سنت راه حل جدیدی خواهند داشت به خلاف مطالبی که در این فصل ذکر می‌شوند. این موضوع اهمیتش وقتی شدیدتر می‌شود که در بسیاری از مسائل فقهی، ما برای همه فروع روایت نداریم ولی با مشاهده بعضی از فروع می‌توان سنت بودن یا فریضه بودن حکم را کشف کرد و به این وسیله سائر فروع را حل کنیم. این قواعد کمک بسیاری به رشد فقه تفریعی می‌کنند.

قاعده اول و دوم و سوم: لا تنقض السنة الفریضة و لا یترک السنة

الا عن عذر او علة و الا فالعمل باطل

همانطور که از عنوان روشن است، این قسمت شامل سه قاعده است ولی از آنجا که این سه قاعده تفسیر کننده یکدیگر هستند، این دورا تحت یک عنوان ذکر کردیم. ابتدا به روایت زیر توجه کنید:

وَسَأَلَ زُرَّارَةَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام - عَنِ الرَّجُلِ يَقْلَمُ أَظْفِيرَهُ وَ يَجْزُ شَارِبَهُ وَ يَأْخُذُ مِنْ شَعْرِ بَحْتِيهِ وَ رَأْسِهِ هَلْ يَنْقُضُ ذَلِكَ الْوُضُوءَ فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ كُلُّ هَذَا سُنَّةٌ وَ الْوُضُوءُ فَرِيضَةٌ وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ السُّنَّةِ يَنْقُضُ الْفَرِيضَةَ وَ إِنَّ ذَلِكَ لَيَزِيدُهُ تَطْهِيراً.^۱

در این روایت تعبیر بسیار مهمی وجود دارد و از قواعد مهم بحث سنت و فریضه است و آن قاعده «لا تنقص السنة الفريضة» است. بعضی از بزرگان تصور کرده‌اند که لازمه این قاعده که البته - در روایات صحیحه ما وارد شده است - تأسیس فقه جدید است. ان شاء الله به اثبات خواهیم رساند که این برداشت، ناشی از فهم ناصحیح این قاعده است. در این روایت به این قاعده تمسک شده است برای اثبات اینکه تقلیم اظفار (ناخن گرفتن) و اخذ شعر (چیدن مو) سبب ابطال وضو نمی‌شود بلکه به طهارت وضو می‌افزاید. منشأ این سؤال برای شخص جلیلی مثل زراره این است که روایاتی در آن فضای فقهی موجود بوده است که دلالت بر نجاست آهن می‌کرده است^۲ و چون بریدن ناخن‌ها و کوتاه کردن مو غالباً با آهن بوده است این تصور پیش آمده بود که شاید آهن سبب ابطال وضوء شود. حضرت در اینجا می‌فرمایند که کوتاه کردن مو و ناخن سنت هستند و سنت امری نیست که در تضاد با فریضه باشد بلکه تقویت کننده آن است و هیچ‌گاه انجام دادن سنت سبب آسیب رسیدن به فریضه نمی‌شود. پس از اینجا معلوم می‌شود که تصویری که عده‌ای در مورد آهن پیدا کرده‌اند، تصورات صحیحی نیست.

۱. زراره از امام باقر عليه السلام از کسی پرسید که ناخن‌های خویش را می‌گیرید و سبیل خود را کوتاه می‌کند و از موی ریش و سر خود کوتاه می‌کند. آیا آن وضوء را باطل می‌کند؟ پس حضرت فرمودند: ای زراره! همه این‌ها سنت است و وضوء فریضه است و هیچ چیزی از سنت، فریضه را نقض نمی‌کند و همانا این‌ها به طهارت وضوء می‌افزاید.

۲. من لا يحضره الفقيه / ج ۱ / ۶۳ / باب ما ينقض الوضوء ص ۶۱

۳. به عنوان نمونه رک: وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۳۰، ح ۵ و ۶ و ۷.

این معنایی که در این روایت هست به هیچ وجه اشکالی ندارد و هرگز لازمه اش تأسیس فقه جدید نیست، اما بر اساس برخی از روایات دیگر، معنای جدیدی از این قاعده به ذهن می آید که آن مد نظر است. به روایت زیر توجه کنید:

و رَوَى زُرَّارَةُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا تُعَادُ الصَّلَاةُ إِلَّا مِنْ خَمْسَةِ الطُّهُورِ وَ الْوُقُوتِ وَ الْقِبْلَةِ وَ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ ثُمَّ قَالَ الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ وَ التَّشَهُدُ سُنَّةٌ وَ لَا تَنْقُضُ السُّنَّةُ الْفَرِيضَةَ.^{۱، ۲}

خیلی مضمون روایت لطیف است. ابتدا این طور به ذهن می رسد که طهور و وقت و قبله و رکوع و سجود فریضه هستند و لذا با رعایت نشدن این پنج مورد، نماز اعاده می شود ولی قرائت و تشهد هر دو سنت هستند. ابتدا به ذهن می رسد که بر اساس ذیل حدیث که می فرماید «سنت سبب نقض فریضه نمی شود»، اگر تشهد یا قرائت مشکلدار باشد، نماز باطل نمی شود. این معنا به اطلاقی که دارد با ضرورت فقه در تعارض است و انصافاً مورد قبول نیست به اصطلاح سبب تأسیس فقه جدید می شود. اما باید تذکر داد که این برداشت بسیار سطحی است. در بررسی هر مبحث علمی باید اطراف مسأله را نیز در نظر گرفت. در فصل اول عرض کردیم که سنت تنها در صورتی قابل ترک است که با روح تسلیم در تعارض نباشد و حتی در سنن ترخیصی نیز بدون روح تسلیم، عمل باطل خواهد بود. لذا تعبیر «لا تنقض السنة الفريضة» را باید بر اساس روح تسلیم که روح حاکم بر کل مباحث سنت و فریضه

۱. از امام باقر عليه السلام زواره روایت کرده است که فرمودند: نماز اعاده نمی شود مگر از پنج چیز که عبارتند از: طهارت و وقت و قبله و رکوع و سجود. سپس حضرت فرمودند: قرائت سنت است و تشهد سنت است و سنت فریضه را نقض نمی کند.

۲. من لا يحضره الفقيه؛ ج ۱، ص ۳۴۰؛ باب أحكام السهر في الصلاة؛ ج ۱، ص ۳۳۸. نسخه دیگری از همین روایت در کتاب الخصال / ج ۱ / ۲۸۵ / لا تعاد الصلاة إلا من خمسة آمده است که در انتهایش تکبیر هم آمده است که ظاهراً مراد تکبیرهای بین نماز است نه تکبیرة الاحرام که فریضه است و شاید به خاطر این اجمال، مرحوم صدوق در فقیه که کتاب فتاوی ایشان است این ذیل را نیاورده اند. البته همین روایت در کتاب تهذیب به متنی مشابه متن فقیه آمده است و از آنجا که مرحوم شیخ اهل این سنخ دقتها نیستند لذا به نظر می رسد که روایت خصال با روایت فقیه دو نسخه باشند نه اینکه مرحوم صدوق همان نسخه خصال را تقطیع کرده باشند بلکه اصولاً مرحوم صدوق اگر بخواهند تقطیعاتی از این سنخ انجام دهند، روایت را به صورت روایت نقل نمی کنند بلکه آن را به صورت فتوا ذکر می کنند. شاهد بر این مطلب این است که در فقیه تقریباً هر جا که ایشان فتاوی می دهند بعینه روایتش را حتی در کتب خود مرحوم صدوق می یابیم با این تفاوت که فتوای ایشان دارای یک یا چند کلمه کم و زیاد است. به عنوان نمونه رک: من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۶ و روایت همین فتوا را بدون کلمه «بالمدينة» در المقنع، ص ۳۱ با تعبیر «روی» در صدر آن مشاهده کنید.

است، تفسیر کرد. لذا باید گفت که تنها با نقصان سنت به نحو غیر عمد یا به نحوی که عذر و علتی در کار باشد، نماز اعاده نمی‌شود؛ زیرا سنت در جایی که باروح تسلیم در تعارض نباشد، باعث نقض فریضه نمی‌شود.

همین برداشت ما در برخی از روایات نیز صریحاً آمده است. مرحوم صدوق در فقیه روایتی می‌آورند که:

و رَوَى زُرَّارَةُ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَرَضَ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ وَ الْقِرَاءَةَ سُنَّةً فَمَنْ تَرَكَ الْقِرَاءَةَ مُتَعَمِّدًا أَعَادَ الصَّلَاةَ وَ مَنْ نَسِيَ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ. ^(۱)

مشابه همین روایت در کافی با سند صحیح اعلانی چنین آمده است:

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْقُضَلِيِّ بْنِ شاذَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ وَ الْقِرَاءَةَ سُنَّةً فَمَنْ تَرَكَ الْقِرَاءَةَ مُتَعَمِّدًا أَعَادَ الصَّلَاةَ وَ مَنْ نَسِيَ الْقِرَاءَةَ فَقَدْ تَمَّتْ صَلَاتُهُ وَ لَا شَيْءَ عَلَيْهِ. ^(۲)

سند کاملاً معتبر است و مضمون آن قبلاً گذشت و آن اینکه از آثار قانونی سنت و فریضه این است که سنت بعد از محل اعاده ندارد. اصحاب معاصر به این روایت عمل می‌کنند ولی به امثال این روایت به دید یک فرع خاص فقهی می‌نگرند و این روایت را تعبدی خاص می‌دانند و حال آنکه به نظر می‌رسد که این روایت در بیان یک مصداق از یک قاعد اصولی پرتکرار در فقه است. در واقع، این تفکر که نقصان سنت سبب باطل بودن فریضه نمی‌شود البته مشروط به اینکه عذر و علتی در کار باشد در موارد متعددی در فقه مشاهده می‌شود. به عنوان تنها چند نمونه به موارد زیر دقت کنید:

مرحوم صدوق به نحو فتوا در کتاب فقیه می‌فرمایند:

۱. فرمودند: همانا خداوند تبارک و تعالی رکوع و سجود را فریضه کرد و قرائت سنت است. پس هر کس قرائت را متعمداً ترک کند، نماز را اعاده می‌کند و هر کس فراموش کند، چیزی بر او نیست.

۲. من لا یحضره الفقیه / ج ۱ / ۳۴۵ / باب أحكام السهو فی الصلاة ص ۳۳۸

۳. همانا خدا رکوع و سجود را فریضه کرد و قرائت سنت است پس هر کس قرائت را عمداً ترک کند، نماز را اعاد می‌کند و هر کس آن را فراموش کند نمازش تمام است و چیزی بر او نیست.

۴. الکافی (ط - الإسلامیة) / ج ۳ / ۳۴۷ / باب السهو فی القراءة ص ۳۴۷

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ فَأَمَرَ اللَّهُ بِالْجَمَاعَةِ كَمَا أَمَرَ بِالصَّلَاةِ^۱ وَفَرَضَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى النَّاسِ مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ خَمْسًا وَثَلَاثِينَ صَلَاةً فِيهَا صَلَاةٌ وَاحِدَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ فِي جَمَاعَةٍ وَهِيَ الْجُمُعَةُ فَأَمَّا سَائِرُ الصَّلَوَاتِ فَلَيْسَ الْاجْتِمَاعُ إِلَيْهَا مَفْرُوضٌ وَ لَكِنَّهُ سُنَّةٌ مَنْ تَرَكَهَا رَغْبَةً عَنْهَا وَ عَنْ جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فَلَا صَلَاةَ لَهُ وَ مَنْ تَرَكَ ثَلَاثَ جُمُعَاتٍ مُتَوَالِيَاتٍ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فَهُوَ مُنَافِقٌ وَ صَلَاةُ الرَّجُلِ فِي جَمَاعَةٍ تَفْضُلٌ عَلَى صَلَاةِ الرَّجُلِ وَحْدَهُ بِخَمْسٍ وَ عَشْرِينَ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ وَ الصَّلَاةُ فِي الْجَمَاعَةِ تَفْضُلٌ صَلَاةِ الْفَرْدِ بِأَرْبَعٍ وَ عَشْرِينَ.^{۲،۳}

البته محل شاهد ما در این عبارت به صورت روایت در کتاب شریف کافی هم به سند صحیح اعلانی وارد شده است:

حَمَادٌ^۴ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ وَ الْقُضَيْلِ قَالَا قُلْنَا لَهُ الصَّلَوَاتُ فِي جَمَاعَةٍ فَرِيضَةٌ هِيَ فَقَالَ الصَّلَوَاتُ فَرِيضَةٌ وَ لَيْسَ الْاجْتِمَاعُ مَفْرُوضٌ فِي الصَّلَاةِ كُلِّهَا وَ لَكِنَّهَا سُنَّةٌ وَ مَنْ تَرَكَهَا رَغْبَةً عَنْهَا وَ عَنْ جَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فَلَا صَلَاةَ لَهُ.^{۵،۶}

به جماعت خواندن نماز جمعه فریضه است و در قرآن هم آمده است^۷ ولی در

۱. ظاهراً از ذیل آیه که می فرماید ﴿ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ ایشان برداشت کرده اند که جماعت فریضه است.

۲. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «و نماز را اقامه کنید و زکات دهید و بارکوع کنندگان رکوع کنید» پس خدا به جماعت همانطور که به نماز امر کرده است، دستور داده است و خدا بر مردم از جمعه به جمعه سی و پنج نماز واجب کرده است که در آن یک نماز واحد است که خدا جماعت را در آن فریضه کرده است و آن نماز جمعه است و اما سائر نمازها جماعت در آن فریضه نیست ولی سنت است که هر کس آن را به جهت بی میلی به آن و جماعت مسلمین بدون علتی ترک کند، نمازی ندارد و هر کس سه جمعه متوالی بدون علت نماز جمعه را ترک کند، منافق است و نماز انسان در جماعت بر نماز فرد در تنهایی بیست و پنج درجه در بهشت برتر است و نماز جماعت به نماز فردی ۲۴ درجه.

۳. من لا یحضره الفقیه / ج ۱ / ۳۷۵ / باب الجماعة و فضلها.

۴. سند معلق هست به سند سابق که دو طریق به حماد بن عیسی هست که یکی علی بن ابراهیم عن ابیه و یکی هم محمد بن اسماعیل بندقی نیشابوری از فضل بن شاذان هست که هر دو طریق معتبر هستند.

۵. به امام عرض کردیم آیا جماعت در نماز فریضه است؟ فرمودند: نماز فریضه است و اجتماع در همه نمازها فریضه نیست بلکه سنت است و هر کس آن را به جهت بی میلی به آن و جماعت مسلمین بدون علتی ترک کند، نمازی ندارد.

۶. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۳۷۲ / باب فضل الصلاة فی الجماعة ص ۳۷۱

۷. گذشت که مرحوم صدوق ظاهراً از تعبیر «ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ» چنین استفاده ای کرده اند.

سائر نمازها جماعت در آن‌ها سنت است.^۱

همانطور که عرض شد سنی که معصومین علیهم‌السلام تریخی در ترک آن ندهند (و فقط امر به سنت از آن‌ها صادر شده باشد) تنها در صورتی قابل ترک هستند که عذر و علتی در کار باشد که البته عذر و علت در اینجا مراد اضطراهای شدید نیست و به تصریح بسیاری روایات شامل عذرهای عادی هم می‌شود. این یک تکلیف صرف نیست و آثار وضعی هم دارد و لذا نماز کسی که سنت جماعت را بدون عذر ترک کند باطل است.

البته بسیاری از علماء به دلیل اینکه روی احکام خماسی تفکر می‌کرده‌اند در توضیح این حدیث فرموده‌اند: از آنجاکه در صدر روایت صریحاً فرموده است که خواندن نماز به جماعت سنت است (با توجه به اینکه در نظر این بزرگان، سنت به معنای مستحب است) پس ذیل روایت شدت تأکید بر این مستحب را بیان می‌کند و لذا باید معنای ذیل «لا صلاة كاملة له» باشد، نه اینکه مراد بطلان نماز باشد.

به موردی دیگر دقت کنید:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَكْرَمَ بِالْجُمُعَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَسَنَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بِشَارَةٍ لَهُمْ وَ الْمُنَافِقِينَ تَوْبِيخًا لِلْمُنَافِقِينَ وَ لَا يَنْبَغِي تَرْكُهَا فَمَنْ تَرَكَهَا مُتَعَمِّدًا فَلَا صَلَاةَ لَهُ.^۲

دقیقا مشابه بحث‌های سابق در این روایت نیز مطرح می‌شود. به موردی دیگر توجه کنید:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ قُصَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ ابْنِ بَكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ صَلَّى الْفَرِيضَةَ فَلَمَّا قَرَعَ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السَّجْدَةِ الثَّانِيَةِ مِنَ الرَّكْعَةِ الرَّابِعَةِ أَحَدَتْ فَقَالَ أَمَّا صَلَاتُهُ فَقَدْ مَضَتْ وَ

۱. فقط نماز عیدین می‌ماند که ظاهراً اجتماع در آن در زمان عدم ظهور معصوم سنتی غیر لازم است.

۲. امام باقر عليه السلام فرمودند: همانا خداوند مؤمنین را به سبب جمعه (ظاهراً سوره جمعه) اکرام کرد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای بشارت آن‌ها و توبیخ منافقین آن را (در نماز جمعه) سنت کرد و ترک آن (در نماز جمعه) شایسته نیست. پس هر کس آن را عمدتاً ترک کرد پس نمازی برای او نیست.

۳. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۴۲۵ / باب القراءة يوم الجمعة و ليلتها في الصلوات ص ۴۲۵

بَقِيَ التَّشَهُُّدُ وَ إِنَّمَا التَّشَهُُّدُ سُنَّةٌ فِي الصَّلَاةِ فَلْيَتَوَضَّأْ وَ لْيُعْذْ إِلَى مَجْلِسِهِ أَوْ مَكَانٍ تَطْيِيفٍ
فَيَتَشَهَُّدُ.^۱

با صرف نظر از اینکه این روایت در روزگار ما معمولاً معمول به نیست، سند آن، صحیح اعلانی است و مضمون آن هم با ضوابط کلی سنت و فریضه بسیار سازگار است. به موردی دیگر توجه کنید:

فَإِنْ كَانَ طَافَ بِالْبَيْتِ طَوَافَ الْفَرِيضَةِ فَطَافَ أَرْبَعَةَ أَشْوَاطٍ ثُمَّ غَمَزَهُ بَطْنُهُ فَخَرَجَ فَقَضَى حَاجَتَهُ فَغَشَى أَهْلَهُ فَقَالَ أَفْسَدَ حَجَّهَ وَ عَلَيْهِ بَدَنَةٌ وَ يَغْتَسِلُ ثُمَّ يَرْجِعُ فَيَطُوفُ أُسْبُوعاً ثُمَّ يَسْعَى وَ يَسْتَغْفِرُ رَبَّهُ قُلْتُ كَيْفَ لَمْ تَجْعَلْ عَلَيْهِ حِينَ غَشَى أَهْلَهُ قَبْلَ أَنْ يَفْرَغَ مِنْ سَعْيِهِ كَمَا جَعَلْتَ عَلَيْهِ هَدْياً حِينَ غَشَى أَهْلَهُ قَبْلَ أَنْ يَفْرَغَ مِنْ طَوَافِهِ قَالَ إِنَّ الطَّوَافَ فَرِيضَةٌ وَ فِيهِ صَلَاةٌ وَ السَّعْيُ سُنَّةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قُلْتُ أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ - إِنَّ الصَّافَا وَ الْمَرَّةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ قَدْ قَالَ فِيهِمَا - وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ فَلَوْ كَانَ السَّعْيُ فَرِيضَةً لَمْ يَقُلْ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا.^۲

این روایت یک نکته ای دارد که قبلاً به اصلش اشاره شد و آن اینکه به نوع تعبیر موجود در قرآن باید دقت شود. گاهی مطلبی در قرآن هست ولی نوع تعبیر به گونه ای است که با فریضه بودن سازگار نیست. البته روایات در سنت یا فریضه بودن سعی در

۱. از امام علیه السلام در مورد شخصی پرسیدم که نماز خواند پس هنگامی که فارغ شد و سرش را از سجده دوم از رکعت چهارم برداشت، طهارتش باطل می شود. فرمود: اما نماز او گذشته است (و صحیح است) و تشهد باقی مانده است و تشهد تنها سنتی در نماز است پس باید وضوء بگیرد و به مکان نمازش یا مکن پاکی برگردد و تشهد بگوید.

۲. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۳۴۶ / باب من أحدث قبل التسليم ص ۳۴۶

۳. پس اگر دور خانه (کعبه) طواف فریضه را انجام داد و ۴ دور طواف کرد سپس شکمش او را اذیت کرد و از طواف خارج شد و قضای حاجت کرد سپس با اهل خود همبستر شد (چه حکمی دارد)؟ فرمود: حج خود را باطل کرده است و بر او شتری است و غسل می کند سپس بر می گردد و طواف هفت دوری می کند و سعی را به جا می آورد و از رب خو طلب مغفرت می کند. به امام علیه السلام عرض کردم: چگونه بر او هنگامی که همین کارها را بعد از دور چهارم سعی انجام دهد، آن طور که در طواف فرمودید و هدی قرار دادید، چیزی قرار ندادید؟ فرمودند: چون طواف فریضه است و در آن نماز است ولی سعی سنت است. عرض کردم مگر خداوند نفرمود که «صفا و مروه از شعائر الله است». فرمود: بله ولی در مورد آن دو فرمود: «پس هر کس به نیکی تطوع کند پس همانا خدا شاکر علیم است» پس اگر سعی فریضه بود در مورد آن تعبیر «تطوع به نیکی» را به کار نمی برد.

۴. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۴ / ۳۸۰ / باب المحرم يأتي أهله و قد قضی بعض مناسكه ص ۳۷۸

تعارض هستند. خصوص این روایت مشکل سندی هم دارد زیرا عبدالعزیز العبدی وضع روشنی ندارد^۱.

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ فَصَّالٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ طَافَ بِالْبَيْتِ ثَلَاثَةَ أَشْوَاطٍ مِنَ الْفَرِيضَةِ ثُمَّ وَجَدَ خُلُوءَ مِنَ الْبَيْتِ فَدَخَلَهُ كَيْفَ يَصْنَعُ فَقَالَ يَقْضِي طَوَافَهُ وَ قَدْ خَالَفَ السُّنَّةَ فَلْيُعِدْ طَوَافَهُ.^{۲ و ۳}

این روایت هم کاملاً صریح است که سنت اگر عمداً ترک شود و عذر و علتی در کار نباشد، موجب بطلان عمل است. روایت بعدی نیز صریح در همین معناست:

مَا رَوَاهُ- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام مَتَى يَدْخُلُ وَقْتُ الظُّهْرِ قَالَ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَقُلْتُ مَتَى يَخْرُجُ وَقْتُهَا فَقَالَ مِنْ بَعْدِ مَا يَمْضِي مِنْ زَوَالِهَا أَرْبَعَةُ أَقْدَامٍ إِنَّ وَقْتَ الظُّهْرِ صَيِّقٌ لَيْسَ كَغَيْرِهِ قُلْتُ فَمَتَى يَدْخُلُ وَقْتُ الْعَصْرِ فَقَالَ إِنَّ آخِرَ وَقْتِ الظُّهْرِ هُوَ أَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فَقُلْتُ فَمَتَى يَخْرُجُ وَقْتُ الْعَصْرِ فَقَالَ وَقْتُ الْعَصْرِ إِلَى أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ وَ ذَلِكَ مِنْ عِلَّةٍ وَ هُوَ تَضْيِيعٌ فَقُلْتُ لَهُ لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَلَّى الظُّهْرَ بَعْدَ مَا يَمْضِي مِنْ زَوَالِ الشَّمْسِ أَرْبَعَةَ أَقْدَامٍ أ كَانَ عِنْدَكَ غَيْرَ مُؤَدٍّ لَهَا فَقَالَ إِنْ كَانَ تَعَمَّدَ ذَلِكَ يُخَالِفُ السُّنَّةَ وَ الْوَقْتَ لَمْ تُقْبَلْ مِنْهُ كَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا آخَرَ الْعَصْرَ إِلَى قُرْبِ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ مُتَعَمِّدًا مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ لَمْ تُقْبَلْ مِنْهُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ وَقَّتَ لِلصَّلَاةِ الْمُفْرُوضَاتِ أَوْقَاتًا وَ حَدَّ لَهَا حُدُودًا فِي سُنَّتِهِ لِلنَّاسِ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِهِ مِنْ سُنَّتِهِ الْمُوجِبَاتِ

۱. در کافی سند معلق به ما قبل از این قرار است: «ابن محبوب عن عبد العزيز العبدی عن عبيد بن زرارة قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام و سند تا ابن محبوب نیز به فرینه روایت قبل از این قرار است: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلٍ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ»

۲. از امام صادق عليه السلام پرسیدم از مردی که سه دور از طواف فریضه را انجام داده است سپس خلوتی در خانه می یابد پس داخل بر خانه شد (و طواف را رها کرد). چگونه باید بکند؟ فرمودند: طوافش را قضا می کند در حالی که با سنت مخالفت کرده است پس باید طوافش را اعاده کند.

۳. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۴ / ۴۱۴ / باب الرجل يطوف ف تعرض له الحاجة أو العلة ص ۴۱۳

كَانَ مِثْلَ مَنْ رَغِبَ عَنْ فَرَايِضِ اللَّهِ تَعَالَى.^۱

ولی اگر عذر و علتی در کار باشد، در همین موارد ضرری وارد نمی شود. به روایت بعد توجه کنید:

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ مِنَ الصَّلَاةِ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ أَلَا تَرَى نَوَّانَ رَجُلًا دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ لَا يُحْسِنُ أَنْ يَقْرَأَ الْقُرْآنَ أَجْزَاءَهُ أَنْ يُكَبِّرَ وَيُسَبِّحَ وَيُصَلِّيَ.^۲

به عنوان آخرین مثال به این روایت مبارکه در کتاب تهذیب از کتاب حسین بن سعید با دو سند اعلائی در کتاب حسین توجه کنید:

و رَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ وَ فَصَالَةَ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لِكُلِّ صَلَاةٍ وَقْتَانِ وَ أَوَّلُ الْوَقْتَيْنِ أَفْضَلُهُمَا وَ قَتَّ صَلَاةِ الْفَجْرِ حِينَ يَنْشَقُّ الْفَجْرُ إِلَى أَنْ يَتَجَلَّلَ الصُّبْحُ السَّمَاءَ وَ لَا يَنْتَبِغِي تَأْخِيرُ ذَلِكَ عَمْدًا لِكَئُفِهِ وَ قَتَّ مِنْ شُغْلٍ أَوْ نَسَى أَوْ سَهَا أَوْ نَامَ وَ قَتَّ الْمَغْرِبِ حِينَ تَجِبُ الشَّمْسُ إِلَى أَنْ تَشْتَبِكَ النُّجُومُ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْعَلَ آخِرَ الْوَقْتَيْنِ وَقْتًا إِلَّا

۱. از امام کاظم عليه السلام پرسیدیم که چه زمانی وقت ظهر داخل می شود. فرمود: بعد از زوال. عرض کردم چه زمانی وقت آن خارج می شود. فرمود: بعد از ۴ قدم (هر قدم یک هفتم شاخص) از وقت زوال. همانا وقت ظهر تنگ است و مانند غیر آن نیست. عرض کردم چه زمانی وقت عصر داخل می شود؟ فرمود: همانا آخر وقت ظهر اول وقت عصر است. عرض کردم چه زمانی وقت عصر تمام می شود؟ فرمود: وقت عصر تا غروب خورشید است و آن در صورتی است که علتی داشته باشد و آن تضییع نماز است. عرض کردم: اگر کسی نماز ظهر را بعد از ۴ قدم بخواند آیا از نظر شما ادا کننده آن نیست؟ فرمود اگر عمدی چنین کرده است که با سنت و وقت مخالفت کند از او قبول نمی شود همانطور که اگر کسی نماز عصر را بدون علت تا نزدیکی غروب خورشید تأخیر ببیند از او قبول نمی شود. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای نمازهای فریضه اوقاتی قرار داد و حدودی برای آن در سنت خویش قرار داد، پس هر کس سنتی از سنن واجب او ترک کند (بی میلی کند) مثل کسی است که فرائض خدا را ترک کند (بی میلی کند).

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان) / ج ۲ / ۲۶ / ۴ باب أوقات الصلاة و علامة كل وقت منها ص ۱۸

۳. خدا از نماز رکوع و سجود را فریضه کرد. آیا نمی بینی که اگر مردی در اسلام داخل شود و نیکو قرآن را قرائت نمی کند برای او کفایات است که تکبیر بگوید و تسبیح بگوید و نماز بخواند؟!

۴. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان) / ج ۲ / ۱۴۷ / ۹ باب تفصیل ما تقدم ذكره فی الصلاة من المفروض و المسنون و ما يجوز فيها و ما لا يجوز ص ۱۳۹

پس به صورت کلی می توان این قسمت را این طور جمع بندی کرد که سنت سبب نقض فریضه نمی شود به دو صورت در روایات تطبیق شده است. صورت اول این طور است که سنن مستقل سبب بطلان فرائض نمی شوند، مثل گرفتن ناخن که سبب بطلان وضوء نمی شود. صورت دوم اینکه سننی که در ضمن فریضه ای هستند، اگر به سبب عذر و علتی ترک شوند، مثل فراموشی یا مشکل بیرونی، سبب بطلان فریضه نمی شوند.

این مسأله به این جهت است که همانطور که عرض شد، فرائض چارچوب کلی شریعت هستند و سنن در راستای تکمیل فرائض هستند و لذا به فرائض آسیب نمی زنند.

قاعده چهارم: الفریضه لا یدخلها الشک بخلاف السنة

ابتدا به روایات زیر توجه کنید:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أُدَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: عَشْرُ رَكَعَاتٍ رَكَعَتَانِ مِنَ الظُّهْرِ وَ رَكَعَتَانِ مِنَ الْعَصْرِ وَ رَكَعَتَا الصُّبْحِ وَ رَكَعَتَا الْمَغْرِبِ وَ رَكَعَتَا الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ لَا يَجُوزُ الْوُحُمُ فِيهِنَّ وَ مَنْ وَهَمَ فِي شَيْءٍ مِنْهُنَّ اسْتَقْبَلَ الصَّلَاةَ اسْتِقْبَالًا وَ هِيَ الصَّلَاةُ الَّتِي فَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي الْقُرْآنِ وَ قَوَّضَ إِلَى مُحَمَّدٍ صلی اللہ علیہ وسلم فَزَادَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم فِي الصَّلَاةِ سَبْعَ رَكَعَاتٍ وَ هِيَ سُنَّةٌ لَيْسَ فِيهَا قِرَاءَةٌ إِمَّا هُوَ تَسْبِيحٌ وَ تَهْلِيلٌ وَ تَكْبِيرٌ وَ دُعَاءٌ فَالْوُحُمُ إِمَّا يَكُونُ فِيهِنَّ فَزَادَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم فِي صَلَاةِ الْمُقِيمِ غَيْرِ الْمُسَافِرِ رَكَعَتَيْنِ فِي الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ وَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ وَ رَكَعَةً فِي الْمَغْرِبِ لِلْمُقِيمِ وَ

۱. برای هر نماز دو وقت است و اول وقت افضل آن دو است. وقت نماز صبح از زمانی است که فجر می شکافت تا اینکه صبح در آسمان آشکار می شود و تأخیر آن به صورت عمدی جایز نیست لکن وقت کسی است که مشغول شده است یا فراموش کرده است یا سهو کرده است یا خوابیده است و وقت مغرب از وقتی است که خورشید غائب شود تا اینکه ستارگان در هم فرو روند و برای هیچ کس نیست که آخر وقت را وقت نماز قرار دهد مگر به جهت عذر یا علتی.

روایت بعد به سند صحیح اعلانی است که در کتاب فقیه و مشابه آن در کافی آمده است:

وَقَالَ زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنٍ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع كَانَ الَّذِي قَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ عَشْرَ رَكَعَاتٍ وَفِيهِنَّ الْقِرَاءَةُ وَ لَيْسَ فِيهِنَّ وَهُمْ يَعْنِي سَهْوُ قِرَادٍ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبْعًا وَ فِيهِنَّ السَّهْوُ وَ لَيْسَ فِيهِنَّ الْقِرَاءَةُ فَمَنْ شَكَّ فِي الْأَوَّلَتَيْنِ أَعَادَ - حَتَّى يَحْفَظَ وَ يَكُونَ عَلَى يَقِينٍ وَ مَنْ شَكَّ فِي الْأَخِيرَتَيْنِ عَمِلَ بِالْوُحْمِ. ۴ و ۳

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: كَانَ الَّذِي قَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ مِنَ الصَّلَاةِ عَشْرَ رَكَعَاتٍ وَ فِيهِنَّ الْقِرَاءَةُ وَ لَيْسَ فِيهِنَّ وَهُمْ يَعْنِي سَهْوًا قِرَادَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبْعًا وَ فِيهِنَّ الْوُحْمُ وَ لَيْسَ فِيهِنَّ قِرَاءَةً. ۵ و ۶

همان طور که می بینید یکی از آثار سنت بودن عمل این است که شک در آن، موجب بطلان عمل نمی شود. البته قبلاً عرض کرده ایم که این قواعد تخصیص پذیر است. ابتدا ممکن است به نظر برسد که این مسأله یکی از مصادیق سه قاعده سابق است. به عبارت دیگر از آنجا که نقصان در سنت موجب بطلان فریضه نمی شود، در

۱. امام باقر ع فرمود: ده رکعت یعنی دو رکعت ظهر و دو رکعت عصر و دو رکعت صبح و دو رکعت مغرب و دو رکعت عشاء در آن ها شک داخل نمی شود و هر کس در چیزی از این ها شک کند، نماز را از سر می گیرد و این ده رکعت همان فریضه ای است که خداوند بر مؤمنین در قرآن واجب کرده است و امر را به رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تفویض کرد پس نبی در نماز هفت رکعت افزود و آن سنتی است که در آن قرائتی نیست. آن (یعنی هفت رکعت) تنها تسبیح و تهلیل و تکبیر و دعاء است پس شک تنها در آن راه دارد پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در نماز برای مقیم غیر مسافر دو رکعت در ظهر و عصر و عشاء افزود و یک رکعت برای مقیم و مسافر در مغرب افزود.

۲. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۲۷۳ / باب فرض الصلاة ص ۲۷۱

۳. آنچه خدا بر بندگان واجب کرده دو رکعت است که در آن ها وهمی راه ندارد، اراده می کرد (از وهم) سهو را. پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هفت رکعت افزود و در آن ها شک راه دارد و در آن ها قرائتی نیست پس هر کس دو دو رکعت اول شک کند اعاده می کند تا اینکه حفظ کند و بر یقین باشد و هر کس در دو رکعت اخیر شک کند به شک عمل می کند.

۴. من لا یحضره الفقیه / ج ۱ / ۲۰۱ / باب فرض الصلاة ص ۱۹۵

۵. آنچه خدا بر بندگان واجب کرده دو رکعت است که در آن ها وهمی راه ندارد. پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هفت رکعت افزود و در آن ها شک راه دارد و در آن ها قرائتی نیست.

۶. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۲۷۲ / باب فرض الصلاة ص ۲۷۱

اینجا نقصانی که همان شک است در سنت، موجب بطلان عمل نمی شود ولی به نظر می رسد مسأله اندکی فراتر از این باشد. به روایت زیر توجه کنید:

دُرُسْتُ قَالَ: حَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَصْلَحَكَ اللَّهُ الْيَوْمَ الَّذِي يُشْكُ فِيهِ مِنْ رَمَضَانَ أَوْ شَعْبَانَ يَصُومُهُ الرَّجُلُ فَيَتَبَيَّنُ أَنَّهُ مِنْ رَمَضَانَ؟ قَالَ: عَلَيْهِ قَضَاءُ ذَلِكَ الْيَوْمِ؛ إِنْ الْفَرَائِضُ لَا تُؤَدَّى عَلَى الشَّكِّ. ^{۲ و ۳}

مشابه این مطلب در کتاب دعائم الاسلام هم قابل مشاهده است:

و عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ: لَا تَصَامُ الْفَرِيضَةَ إِلَّا بِاعْتِقَادٍ وَ نِيَّةٍ وَ مَنْ صَامَ عَلَى شَكٍّ فَقَدْ عَصَى. ^{۳ و ۴}

و مطابق آنچه بیان شد، معنای روایتی که در کتاب استبصار به سند اعلانی نقل شده است روشن می شود: الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي الرَّجُلِ يَصُومُ الْيَوْمَ الَّذِي يُشْكُ فِيهِ مِنْ رَمَضَانَ قَالَ عَلَيْهِ قَضَاؤُهُ وَ إِنْ كَانَ كَذَلِكَ. ^{۵ و ۶}

در واقع در اینجا پا را از سه قاعده قبل اندکی فراتر می گذاریم و می گوییم که نقصانی در فریضه داخل نمی شود و در این روایات یکی از مصادیق نقصان که شک باشد، بیان شده است.

البته به کمک این روایات می توان معنای روایاتی را که در روزگار ما به عنوان دلیل استصحاب مطرح می شود، فهمید. به نظر می رسد روایت «لا تنقض اليقين

۱. به امام صادق عليه السلام عرض کردم خدا امور شما را به صلاح قرار دهد، آن روزی که شک می شود که از ماه رمضان است یا شعبان و کسی در آن روزه می گیرد و معلوم می شود که ماه رمضان است (چه حکمی دارد)؟ فرمود: بر او قضای آن روز است. همانا فرائض بر شک ادا نمی شود.

۲. الأصول الستة عشر (ط - دار الحديث) / ۲۹۷ / کتاب درست بن ابی منصور ص ۲۸۱.

۳. از رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود که روزه فریضه گرفته نمی شود مگر به سبب اعتقاد و نیت و هر کس بر شک روزه بگیرد، به تحقیق عصیان کرده است.

۴. دعائم الإسلام / ج ۱ / ۲۷۲ / ذکر الدخول فی الصوم ص ۲۷۱

۵. از امام باقر عليه السلام در مورد کسی که روزه روزی را که شک می شود از ماه رمضان است، می گیرد. فرمود: بر او قضای آن روز است حتی اگر (واقعا) ماه رمضان باشد.

۶. الاستبصار فيما اختلف من الأخبار / ج ۲ / ۷۸ / ۳۷ باب صيام يوم الشك ص ۷۷.

بالشک» عبارت دیگری از «لا تتقض السنة الفريضة» باشد؛ به عبارت دیگر یقین به قرینه مورد سؤال اشاره به فريضة و شک اشاره به سنت است؛ یعنی عمل یقینی که فريضة است وقتی انجام شد دیگر شک در عمل مشکوک که سنت است، آسیبی به فريضة یقینی نمی‌رساند. با این توضیح تازه معنای صحیحة الثالثة زرارہ روشن می‌شود. در واقع صحیحة ثالثه زرارہ در ادله قاعده محل بحث ماست و ربطی به استصحاب ندارد.

قاعده پنجم: الاصل في الفريضة عدم امکان النيابة فيها بخلاف السنة

ابتدا به روایت زیر توجه کنید:

و قال عليه السلام العليل الذي لا يستطيع الطواف بنفسه يطاف به و إذا لم يستطع الرمي رمى عنه و الفرق بينهما أن الطواف فريضة و الرمي سنة. ^{۲۱}

البته محتمل است که ذیل این عبارت، که محل شاهد ماست، تعبیر جناب شیخ مفید باشد که در این صورت نشان دهنده تفکر اصولی مرحوم شیخ مفید در مورد قواعد سنت و فريضة خواهد بود. از این عبارت نکته‌ای لطیف برداشت می‌شود و آن اینکه فرائض حتی الامکان نیابت بردار نیستند به خلاف سنن. این یکی دیگر از قواعد سنن و فرائض است که البته تنها دلیلی که برای آن یافتیم همین عبارت کتاب مقنعه است.

قاعده ششم: لا يجزى السنة عن الفريضة

سنت از فريضة کفایت نمی‌کند ولی فريضة اکبر از فريضة اصغر و نیز سنت اکبر از سنت اصغر کفایت می‌کند. ابتدا به عبارت زیر که هب حسب ظاهر عبارت مرحوم صدوق است و نه روایت، توجه کنید:

۱. فرمود: بیماری (نا توانی) که نمی‌تواند خودش به تنهایی طواف به جا بیاورد، طواف داده می‌شود و هنگامی که رمی را نتواند، از جانب او رمی می‌شود و فرق بین این دو (که یکی نیابت راه دارد و دیگری خیر) این است که طواف فريضة است و رمی سنت است.

۲. المقنعة / ۴۴۷ / ۲۹ باب من الزیادات فی فقه الحج ص ۴۴۰

وَالْغُسْلُ كُلُّهُ سُنَّةٌ مَا خَلَا غُسْلَ الْجَنَابَةِ وَقَدْ يُجْزَى الْغُسْلُ مِنَ الْجَنَابَةِ عَنِ الْوُضُوءِ لِأَنَّهُمَا فَرَضَانِ اجْتَمَعَا فَأَكْبَرُهُمَا يُجْزَى عَنْ أَصْغَرِهِمَا وَمَنِ اغْتَسَلَ لِغَيْرِ جَنَابَةٍ فَلْيَبْدَأْ بِالْوُضُوءِ ثُمَّ يَغْتَسِلْ وَلَا يُجْزِيهِ الْغُسْلُ عَنِ الْوُضُوءِ لِأَنَّ الْغُسْلَ سُنَّةٌ وَالْوُضُوءَ فَرَضٌ وَلَا يُجْزَى السُّنَّةُ عَنِ الْفَرَضِ.^{۱ و ۲}

این سنخ از عبارت بسیار برای اثبات ادعای ما مناسب است زیرا نشان می‌دهد که فقهی چون صدوق که متوفی ۳۸۱ هستند و شیخ القمینی فی زمانشان هستند و البته به شدت اخباری هم هستند و تعبد بسیاری به روایات دارند، روی تفکر سنت و فریضه برای فروع فقهی دلیل می‌آورده‌اند. تقریر کلام ایشان چنین است که همه غسل‌ها سنت هستند؛ زیرا در قرآن نیامده‌اند به جز یک استثناء که غسل جنابت است که در قرآن ذکر شده است. از طرفی غسل جنابت هم مثل وضو فریضه است ولی غسل جنابت اکبر و وضو اصغر است. در بین دو فریضه، اکبر آن‌ها از اصغر آن‌ها کفایت می‌کند. ولی سائر اغسال، سنت هستند و وضو فریضه است و لذا سائر اغسال از وضو کفایت نمی‌کند؛ زیرا «لا یجزی السنة عن الفریضة». این قاعده اگرچه در روایتی به صورت صریح به دست ما نرسیده است ولی اولاً می‌توان آن را از اصول پیش گفته استظهار کرد به این بیان که رسول اکرم ﷺ در امری که خدا فریضه کرده است، ترخیص نمی‌دهند و همچنین هیچ گاه اموری که ذاتاً مکمل و متمم فرائض هستند، نمی‌توانند جایگزین فرائض شوند و ثانیاً این مسأله در سراسر فقه فروعات بسیاری دارد و لذا هیچگاه روزه مستحبی از روزه ماه رمضان کفایت نمی‌کند و هیچگاه عمره مستحبی از حج کفایت نمی‌کند و همین طور مصادیق دیگری از این مسأله که در سراسر فقه پراکنده هستند.

لازم است که در اینجا نکته‌ای در مورد خصوص فرع فقهی کفایت غسل مستحبی از وضو نیز مطرح کنیم. روایاتی که ادعا شده که ظهور دارند در اینکه سائر

۱. همه غسل سنت است مگر به جز غسل جنابت غسل جنابت از وضوء کفایت می‌کند، زیرا هر دو فریضه هستند که اجتماع کرده‌اند و بزرگتر آن دو از کوچک کفایت می‌کند و هر کس برای غیر جنابت غسل کند، پس باید ابتدا به وضوء کند سپس غسل بگیرد و غسل او را از وضوء کفایت نمی‌کند؛ زیرا غسل سنت است و وضوء فریضه است سنت از فریضه اکتفا نمی‌کند.

اغسال مسنونه کفایت از وضو می کنند، هرگز چنین دلالتی ندارند و توهم این معنا از آن ها، ناشی از عدم مراجعه به مصادر اولیه روایت و اکتفا به مراجعه به جوامع حدیثی مثل وسائل است. متأسفانه این نکته ای است که بسیار دامن گیر فقها شده است و اگر مصدر اصلی روایت را دیده بودند و روایات را در باب خودش ملاحظه کرده بودند قرائن منفصله ای برایشان حاصل می شد که استظهار آن ها را از روایات عوض می کرد و متوجه می شدند که مراد از «الغسل» در آن روایات، خصوص غسل جنابت است. به عبارت دیگر ال ابتدای «الغسل» برای عهد است و نه جنس.^۱

قاعده هفتم: سننی که در محرمات جعل شده اند در صورت نسیان و سهو، سبب ثبوت شرعی فدیة نمی شوند به خلاف فرائض

به روایت زیر توجه کنید:

مُوسَى بْنُ الْقَاسِمِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي سَمَّاءٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا تَأْكُلْ شَيْئًا مِنَ الصَّيْدِ وَ إِنْ صَادَهُ حَلَالٌ وَ لَيْسَ عَلَيْكَ فِدَاءٌ شَيْءٌ أَتَيْتَهُ وَ أَنْتَ مُحْرِمٌ جَاهِلًا بِهِ إِذَا كُنْتَ مُحْرِمًا فِي حَبْكَ أَوْ عُمَرِكَ إِلَّا الصَّيْدَ فَإِنَّ عَلَيْكَ الْفِدَاءَ بِجَهْلٍ كَانَ أَوْ عَمْدٍ وَ لِأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْجَبَهُ عَلَيْكَ فَإِنْ أَصْبَتَهُ وَ أَنْتَ حَلَالٌ فِي الْحَرَمِ فَعَلَيْكَ قِيمَةٌ وَاحِدَةٌ وَ إِنْ أَصْبَتَهُ وَ أَنْتَ حَرَامٌ فِي الْجَلِّ فَعَلَيْكَ الْقِيمَةُ وَ إِنْ أَصْبَتَهُ وَ أَنْتَ حَرَامٌ فِي الْحَرَمِ فَعَلَيْكَ الْفِدَاءُ مُضَاعَفًا وَ أَيْ قَوْمٌ اجْتَمَعُوا عَلَى صَيْدٍ فَأَكَلُوا مِنْهُ فَإِنَّ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ قِيمَةً قِيمَةً وَ إِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ فِي صَيْدٍ فَعَلَيْهِمْ مِثْلُ ذَلِكَ.^{۲ و ۳}

این روایت دربردارنده نکته جدیدی است که البته شبیه آن را قبلاً داشتیم. پیشتر

۱. رک: کافی، ج ۳، ص ۴۵.

۲. چیزی از صید (هنگامی که محرم هستی) نخور حتی اگر انسان غیر محرمی آن را صید کرده باشد. و بر تو فدیة چیزی که در حال احرام حج یا عمره به جهت جهل انجام دادی نیست مگر صید و بر تو فدیة است چه به جهل صید کنی چه به عمد. چرا که خدا آن را به تو واجب کرده است (به خلاف بقیه که سنت هستند) پس اگر به آن اصابه کردی در حالی که تو غیر محرمی در حرم بودی پس بر تو قیمت یکی است و اگر به آن اصابه کردی در حالی که در خارج از حرم محرم بودی پس بر تو قیمت است و اگر در حرم محرم بودی پس بر تو دو برابر فدیة است و هر گروهی که بر صیدی اجتماع کردند پس از آن خوردند پس بر هر یک از آن ها قیمت است و اگر اجتماع کردند بر آن در صیدی پس بر آن ها مثل آن است.

۳. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان) / ج ۵ / ۳۷۰ / ۲۵ باب الکفارة عن خطا المحرم و تعديه الشروط ص ۳۱۶

گفتیم در سنن واجب، سهو و نسیان، موجب اعاده عمل نمی شد به خلاف فرایض. این روایت در بردارنده نکته ای مشابه در محرمات است. سننی که در محرمات جعل شده است، در صورت نسیان و سهو، فدیة نمی طلبند به خلاف فرایض که حتی اگر فراموش شد یا مورد سهو واقع شد، فدیة می طلبند. این نکته از تعلیل موجود در این روایت قابل استفاده است که می فرماید: «لَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْجَبَهُ عَلَيْكَ». پس چون این عمل فریضه است در هر صورت، چه عمدی و چه از روی جهل انجام شد، فدیة دارد.

قاعده هشتم: بهتر است سنن مخفیانه و فرائض علنی امتثال شوند

ابتدا به دو روایت زیر توجه کنید:

علی بن إبراهیم، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن عبد الله بن يحيى، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كل ما فرض الله عليك، فإعلانه أفضل من إسراره؛ وكلما كان تطوعاً، فإسراره أفضل من إعلانه؛ ولو أن رجلاً حمل زكاة ماله على عاتقه فقسمها علانية، كان ذلك حسناً جميلاً. ^۱ و ^۲

علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن ابن فضال، عن ابن بكير، عن رجل، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله - عز وجل: ﴿إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ﴾ قال: يعني الزكاة المفروضة. قلت: ﴿وَأِنْ تُخْفَوْهَا وَتُؤْتَوْهَا الْفُقَرَاءَ﴾. قال: يعني النافلة. إنهم كانوا يستحبون إظهار الفرائض و كتمان التوافل. ^۳ و ^۴

درواق در روایت اول فرض به معنای واجب به کاررفته است نه فریضه. دقت به این نکته مهم است. در روایت دوم هم از آنجاکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سنن الزامی

۱. امام صادق عليه السلام فرمودند: هر چه خدا بر تو واجب کرد پس علنی بودنش بهتر از مخفی کردن آن است و هر چه تطوع باشد پس مخفی بودنش بهتر از علنی بودنش است و اگر مردی زکات مالش را بر شاهنشاه حمل کند پس آن را علنی تقسیم کند، آن کار نیکی زیبایی است.

۲. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۵۰۱ / باب فرض الزكاة وما يجب في المال من الحقوق ص ۴۹۶

۳. در مورد فرمایش خدا عزیز و جلیل که «اگر صدقات را آشکار کنید پس خوب چیزی است آن کار» فرمود اراده کرده است زکات فریضه را. عرض کردم (ادامه آیه شریفه) «و اگر آن را مخفی کند و به فقراء بدهد» (چه می شود؟) فرمود: ناقله را خواسته است. همانا آنها نیک می پنداشتند ظاهر کردن فرائض را و کتمان نوافل را.

۴. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۴ / ۶۰ / باب النوادر ص ۶۰.

مستقل از فریضه در زکات نداشته‌اند فرض (واجب) و فریضه یکی می‌شود یعنی در روایات اول فرض (واجب) و در روایت دوم فریضه (مجمعول در کتاب الله) در مقابل سنن ضعیف (که معمولاً از آنها با تطوع و نافله تعبیر می‌شود) به کار رفته است.

قاعده نهم: در تراحم فرائض با سنن، فرائض مقدم هستند یا «لا تضر السنة بالفريضة»

و سَأَلَ عبد الرحمن بْنُ أَبِي نَجْرَانَ- أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام - عَنْ ثَلَاثَةِ نَفَرٍ كَانُوا فِي سَفَرٍ أَحَدُهُمْ جُنُبٌ وَ الثَّانِي مَيِّتٌ وَ الثَّالِثُ عَلَى غَيْرِ وَضوءٍ وَ حَضَرَتِ الصَّلَاةُ وَ مَعَهُمْ مِنَ الْمَاءِ قَدْرٌ مَا يَكْفِي أَحَدَهُمْ مَنْ يَأْخُذُ الْمَاءَ وَ كَيْفَ يَصْنَعُونَ فَقَالَ يَغْتَسِلُ الْجُنُبُ وَ يُدْفِنُ الْمَيِّتُ وَ يَتِيمُّ الَّذِي هُوَ عَلَى غَيْرِ وَضوءٍ لِأَنَّ الْغُسْلَ مِنَ الْجَنَابَةِ فَرِيضَةٌ وَ غُسْلُ الْمَيِّتِ سُنَّةٌ وَ التَّيْمُّمُ لِلْآخِرِ جَائِزٌ.^۱

مسأله از این قرار است که از بین سه نفر، یک نفر مرده است و یک نفر بی وضو است و یک نفر هم جنب است و وقت نماز شده است؛ و آبی که دارند به مقدار یک نفر است. آیا میت را غسل دهند یا جنب غسل جنابت کند یا محدث به حدث اصغر وضو بگیرد. حضرت می‌فرمایند که جنب غسل کند و میت با تیمم دفن شود و محدث به حدث اصغر هم با تیمم نماز بخواند و تعلیل می‌فرمایند به اینکه غسل جنابت فریضه است و غسل میت سنت و تیمم بدل شرعی وضو. پس اولاً در مقام تراحم فریضه به سنت مقدم است و در مرحله بعد هم غسل جنابت و هم وضو بدل شرعی اختیاری دارد ولی چون غسل جنابت اعظم است و این بار در مقام تعارض دو فریضه، مهمتر و بزرگتر (یعنی غسل) مقدم می‌شود.

این هم یکی از مباحث مهم و اثرگذار بحث سنت و فریضه است که در مقام تراحم فریضه مقدم بر سنت است و فقیه به کمک این قاعده، گرفتار مشکلات مقام

۱. عبد الرحمن بن ابی نجران از امام صادق عليه السلام از سه نفری پرسید که یکی جنب است و دیگری میت و دیگری بی وضو و وقت نماز شده است و با آنها از آب تنها مقداری است که کفایت یک نفر را می‌کند. چه باید بکنند؟ فرمود: جنب غسل می‌گیرد و میت به تیمم دفن می‌شود و کسی که بی وضو است تیمم می‌کند، زیرا غسل جنابت فریضه است و غسل میت سنت است و تیمم برای دیگری جایز است.

۲. من لا یحضره الفقیه / ج ۱ / ۱۰۸ / باب التیمم ص ۱۰۲

اثبات و استظهارات لفظی در تمییز اهمیت دو واجب نخواهد شد.

بر اساس برخی دیگر از روایات می‌توانیم معنایی عام‌تر از این قاعده برداشت کنیم و آن اینکه سنت به هیچ نحوی نباید به فریضه ضرر بزنند. به روایات زیر توجه کنید:

و عَنْهُ عَنِ النَّضْرِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ قَبْلَ الْفَجْرِ أَوْ بَعْدَ الْفَجْرِ فَقَالَ قَبْلَ الْفَجْرِ إِنَّهُمَا مِنْ صَلَاةِ اللَّيْلِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً صَلَاةُ اللَّيْلِ أَتُرِيدُ أَنْ تُقَاسَ لَوْ كَانَ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَ كُنْتَ تَتَطَوَّعُ إِذَا دَخَلَ عَلَيْكَ وَقْتُ الْفَرِيضَةِ فَأَبْدَأُ بِالْفَرِيضَةِ. ^۲ و ^۱

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارَ عَنْ فَصَّالَةَ بِنِ الْأَيْوَبِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قَالَ لِي أَ تَدْرِي لِمَ جُعِلَ الذَّرَاعُ وَ الذَّرَاعَانِ قَالَ قُلْتُ لِمَ قَالَ لِمَكَانِ الْفَرِيضَةِ لَكَ أَنْ تَتَنَقَّلَ مِنْ زَوَالِ الشَّمْسِ إِلَى أَنْ يَبْلُغَ ذِرَاعًا فَإِذَا بَلَغَ ذِرَاعًا بَدَأْتَ بِالْفَرِيضَةِ وَ تَرَكَتِ النَّافِلَةَ. ^۳ و ^۴

که حکمت جعل اوقات دو هفتم سایه و چهارم هفتم سایه دیواری^۵ برای نماز

۱. از امام باقر عليه السلام در مورد دو رکعت (نافله) فجر پرسیدم که آیا قبل از فجر است یا بعد از آن. فرمود: قبل از فجر است زیرا آن دو از نماز شب ۱۳ رکعت نماز شب است. آیا می‌خواهی قیاس کنی اگر بر تو از ماه رمضان روزه‌ای باشد آیا تطوع (روژه مستحبی) می‌کنی؟ هنگامی که بر تو وقت فریضه داخل شد، به فریضه ابتدا کن.

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان) / ج ۲ / ۱۳۳ / ۸ باب کیفیة الصلاة و صفتها و شرح الإحدی و خمسين رکعة و ترتيبها و القراءة فيها و التسبیح فی رکوعها و سجودها و القنوت فيها و المفروض من ذلك و المسنون ص ۶۵

۳. امام باقر عليه السلام به من فرمود: آیا می‌دانی چرا ذراع و دو ذراع (دو هفتم و چهارم هفتم سایه شاخص که وقت فضیلت نماز ظهر و عصر است) جعل شده است؟ عرض کردم: چرا؟ فرمود: به دلیل فریضه. برای توست که نافله بخوانی از زوال خورشید تا اینکه به حد ذراع برسد پس هنگامی که به ذراع رسید، فریضه را شروع می‌کنی و نافله را رها می‌کنی.

۴. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۲۸۸ / باب التطوع فی وقت الفریضة و الساعات التي لا یصلی فیها ص ۲۸۸

۵. توضیح اینکه رساله‌ای در دست تدوین است که مباحث کتاب‌های مختلف فقه را بر پایه نظام سنت و فریضه تبیین کنیم و در آنجا آورده‌ایم که ظاهراً روایات ذراع و ذراعان و همچنین روایات قدمین و اربعه اقدام برای وقت فضیلت ظهر و عصر، درواقع با روایات قامة و قامتین متعارض نیستند و تقریباً بیانگر یک وقت می‌باشند با این توضیح که روایات ذراع درواقع مقدار سایه دیوار شمالی جنوبی را تبیین می‌کند زیرا دیوار مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله ملاک این معیار بوده است که یک دیوار شمالی جنوبی است و در وقت ظهر همیشه مقدار سایه صفر می‌شود و دوهفتم آن و چهارهفتم آن، وقت فضیلت می‌شود ولی روایات قامة و قامتین ظاهراً ناظر به شاخص خطی متعارف در زمان آقا امام صادق علیه السلام هستند که معمولاً وقتی سایه شخص به عنوان یک شاخص خطی به مقدار قامة یا دو برابر قامتش برسد و یا به عبارتی سایه

ظهر و عصر را این می‌داند که در وقت فریضه مزاحمی نباشد و در روایتی در کتاب خصال که مشهور است به روایت آداب امیرالمؤمنین علیه السلام صریحاً به این مطلب تصریح شده است:

لَا يُصَلِّي الرَّجُلُ نَافِلَةً فِي وَقْتِ فَرِيضَةٍ إِلَّا مِنْ عَذْرٍ وَ لَكِنْ يَقْضِي بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا أَمَكَّنَهُ الْقَضَاءُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾ يَغْنَى الَّذِينَ يَقْضُونَ مَا فَاتَهُمْ مِنَ اللَّيْلِ بِالنَّهَارِ وَ مَا فَاتَهُمْ مِنَ النَّهَارِ بِاللَّيْلِ لَا تَقْضَى النَّافِلَةُ فِي وَقْتِ فَرِيضَةٍ ابْدَأْ بِالْفَرِيضَةِ.

۲ و ۱

در واقع «لا تنقض السنة الفريضة» یکی از قواعد همراهی این قاعده است که در هنگام تراجم سنت و فریضه، فریضه مقدم است. شاید حتی با بیانی بتوان گفت که قاعده «لا تنقض السنة الفريضة» موارد استفاده زیادی دارد که یکی از موارد استفاده اش قاعده «لا تعاد» است و یکی دیگر از موارد استفاده اش قاعده «ابدأ بالفريضة» است.

همچنین یک سری ضوابط کلی در بعضی از روایات دارد که سنت اگر به فریضه ضرر بزند خیری که از انسان به سبب فوت فریضه دور شده است، بیش از خیر سنت هست. به این روایات توجه کنید:

وَ قَالَ علیه السلام لَا قُرْبَةَ بِالنَّوَافِلِ إِذَا أَصْرَتْ بِالْفَرَائِضِ ۳ و ۴

شاخص خطی برابر طول شاخص و برای عصر دو برابر شاخص برسد، وقت فضیلت است که در سرزمین عراق تقریباً این دو معیار هم‌زمان هستند. البته انصافاً به نظر می‌رسد که روایات قامت و قامتین قابل قبول نباشند؛ زیرا در سرزمین عراق در ایام پاییز طول سایه انسان در موقع ظهر از طول قامت مقداری بلندتر است. بنده در ایام اربعین (که مصادف با آذرماه بود) به عتبات عالیات مشرف شدم، مشاهده کردم که هنگام زوال طول سایه تقریباً ۸ هفتم الی ۹ هفتم طول شاخص بود. یعنی طول سایه از خود شاخص هم به مقدار یک هفتم الی دوهفتم بیشتر بود.

۱. کسی نماز نافله را در وقت فریضه نمی‌خواند مگر به جهت عذر یا علتی بلکه بعد از آن قضا می‌کند اگر امکان قضا برایش بود. خدا فرمود: «کسانی که بر نمازهایشان دائم هستند» اراده کرد: کسانی که آنچه از شب قضا شد در روز قضا می‌کنند و آنچه از روز قضا شد در شب قضا می‌کنند. نافله در وقت فریضه قضا نمی‌شود. به فریضه شروع کن.

۲. **الخصال** / ج ۲ / ۶۲۸ / علم امیرالمؤمنین علیه السلام أصحابه فی مجلس واحد أربعاً باب مما يصلح للمسلم فی دینه و دنیا ص ۶۱۰

۳. فرمود: قربتی برای نوافل نیست هنگامی که به فرائض آسیب برساند.

۴. **نهج البلاغة (للصبي صالح)** / ۴۷۵ / ۳۹ - ص ۴۷۵

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَصْرَتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَأَرْقُضُوهَا^۱ ۲

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَ وَإِدْبَارًا فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَأَحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَأَقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ^۳ ۴

وَمَا رَوَاهُ - أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ التَّفْلِيسِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مِثَّتٍ وَجُنُبٍ اجْتَمَعَا وَمَعَهُمَا مَا يَكْفِي أَحَدَهُمَا أَيُّهُمَا يَغْتَسِلُ قَالَ إِذَا اجْتَمَعَتْ سَنَةٌ وَفَرِيضَةٌ بَدِئَ بِالْفَرَضِ. ۵ و ۶

قبلاً این روایت گذشت ولی این متن خصوصیتی دارد که آن را ذکر کردیم و آن تصریح به قاعده کلی تقدیم به فریضه است. در این روایت تصریح شده است که: «اذا اجتمعت سنة و فريضة بدئ بالفرض»^۷ البته واضح است که این قاعده برای جعل سنت و فریضه جدای از هم و بی ارتباط به هم است. لذا مواردی مثل صلاة نافله ظهر قبل از نماز ظهر و امثال آن از این قاعده تخصّصاً خارج است. شاید منشأ بعضی از شبهاتی که در طول تاریخ نسبت به خواندن تطوع در وقت فریضه پیش آمده است عدم توجه به همین خروج موضوعی این بحث از این قاعده باشد. البته این سؤال یک جواب فنی تر نیز دارد و آن اینکه در برخی از روایات فرموده اند حکمت جعل وقت فضیلت نماز ظهر در سایه دوهفتم شاخص دیواری، این است که هنگام وقت فریضه مردم مشغول سنت و نافله نشوند.

پس در مقام جمع بندی می توان گفت که قاعده «لا تضر السنة بالنافله» که می توان عام شده قاعده «لا تنقض السنة الفريضة» دانست در موارد متعددی در

۱. فرمود: هنگامی که نوافل به فرائض آسیب برساند، پس آن را کنار بگذارید.

۲. نهج البلاغة (للصبحي صالح) / ۵۲۵ / [۲۸۵] ۲۷۹ ص ۵۲۵.

۳. فرمود: برای قلبها ادبار و اقبالی است. پس هنگامی که اقبال داشت، پس آن ها را بر نوافل مجبور کنید و هنگامی که ادبار داشت بر فرائض اکتفا کنید.

۴. نهج البلاغة (للصبحي صالح) / ۵۳۰ / [۳۱۸] ۳۱۲ ص ۵۳۰.

۵. از ابا الحسن علیه السلام پرسیدم از میت و جنبی که اجتماع کرده اند و با آن دو آبی است که یکی را کفایت می کند. کدام یک غسل می کند؟ فرمود: هنگامی که سنتی با فریضه اجتماع کند، به فریضه شروع می شود.

۶. تهذيب الأحكام (تحقیق خراسان) / ج ۱ / ۱۰۹ / ۵ باب الأغسال المفترضات و المسنونات ص ۱۰۳

۷. تهذيب الأحكام (تحقیق خراسان) / ج ۱ / ۱۰۹ / ۵ باب الأغسال المفترضات و المسنونات ص ۱۰۳

روایات تطبیق شده است و از جمله آن‌ها مقام تراحم بین دو عمل است و مواردی دیگر که در متن گذشت.

قاعده دهم: کل فریضة تؤدى اذا حلت

به روایات زیر توجه کنید:

«حَمَّادُ بْنُ عَيْسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَيْزَكِي الرَّجُلَ مَالَهُ إِذَا مَضَى ثَلَاثُ السَّنَةِ قَالَ لَا أَيْصَلِّي الْأَوَّلَى قَبْلَ الزَّوَالِ»^۱

و همچنین: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الرَّجُلُ يَكُونُ عِنْدَهُ الْمَالُ أَيْزَكِيهِ إِذَا مَضَى نِصْفُ السَّنَةِ قَالَ لَا وَ لَكِنْ حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَ يَحِلَّ عَلَيْهِ إِنَّهُ لَيَسَّ لِأَحَدٍ أَنْ يُصَلِّيَ صَلَاةً إِلَّا لَوْفَتَهَا وَ كَذَلِكَ الزَّكَاةَ وَ لَا يَصُومُ أَحَدٌ شَهْرَ رَمَضَانَ إِلَّا فِي شَهْرِهِ إِلَّا قَضَاءً وَ كُلُّ فَرِيضَةٍ إِنَّمَا تُؤَدَّى إِذَا حَلَّتْ.^۲

دو روایت ذکر شده کاملاً گویا هستند و تعبیر قاعده نیز صریحاً در روایت دوم آمده است. فریضه تنها وقتی که زمانش فرا رسید، امتثال می‌شود. اما سنت چنین حالتی ندارد. به عنوان مثال، غسل جمعه را در شرایطی که روز جمعه آب در دسترس نباشد، قبل از روز جمعه نیز می‌توان امتثال کرد^۳ و نیز نافله ظهر در صورتی که بعد از ظهر فرصت انجام دادن آن نباشد، می‌شود امتثال شود.^۴

۱. آیا مرد مالش را هنگامی که یک سوم سال گذشته است می‌دهد؟ (آیا چنین چیزی جایز است) فرمود: آیا نماز آیا نماز اول (ظهر) را قبل از زوال می‌خواند؟! (پس همانطور که این جایز نیست آن هم جایز نیست)

۲. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۵۲۴ / باب أوقات الزكاة ص ۵۲۲

۳. به امام صادق عليه السلام عرض کردم: نزد مرد مالی است. آیا می‌شود زکات مالش را بدهد در حالی که نصف سال گذشته است؟ فرمود: خیر. سال بر او می‌گذرد و وقتش می‌رسد. همانا برای هیچ کس نیست که نمازش را مگر در وقتش بخواند و همین طور است زکات و احدی روزه ماه رمضان نمی‌گیرد مگر در همان ماه مگر به صورت قضا. و هر فریضه تنها هنگامی ادا می‌شود که وقتش برسد.

۴. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۵۲۳ / باب أوقات الزكاة ص ۵۲۲

۵. به عنوان نمونه رک: من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۱، باب غسل يوم الجمعة و دخول الحمام و آدابه و ما جاء في التنظيف و الزينة.

۶. بلکه مطابق برخی از روایات بدون هیچ شرایطی می‌توان آن‌ها را قبل از ظهر خواند. رک: تهذيب الاحكام (تحقیق خراسان)، ج ۲، ص ۹، ح ۱۷.

قاعده یازدهم: من تعدی السنة ردّ الی السنة

به روایت زیر توجه کنید:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ^۱ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: كُلُّ مَنْ تَعَدَّى السَّنَةَ رَدَّ إِلَى السَّنَةِ.^{۲ و ۳}

این مضمون را توضیح های مختلفی داده اند. به نظر می رسد مراد این باشد که هرکسی که از سنتی تعدی کند از آنجا که سنن جامع هستند و مسأله ای نیست مگر اینکه در کتاب و سنت صحبتی در مورد آن شده باشد، بازگشتش به سنتی دیگر است؛ مثلاً اگر در سفر روزه گرفت و این تعدی را انجام داد بازگشتش به سنتی دیگر است که مثلاً وجوب قضای روزه آن روز است.

البته می توان با دقت در دو روایت زیر، معنای جدیدی از این روایت فهمید:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى حُكْمِهَا قَالَ لَا يُجَاوِزُ حُكْمَهَا مُهُوَ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أُوقِيَةً وَ نَشَأَ وَ هُوَ وَزَنَ خَمْسِمِائَةَ دِرْهَمٍ مِنَ الْفِضَّةِ قُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ تَزَوَّجَهَا عَلَى حُكْمِهِ وَ رَضِيتَ بِذَلِكَ قَالَ فَقَالَ مَا حَكَمَ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ جَائِزٌ عَلَيْهَا قَلِيلاً كَانَ أَوْ كَثِيراً قَالَ فَقُلْتُ لَهُ فَكَيْفَ لَمْ تُجِزْ حُكْمَهَا عَلَيْهِ وَ أَجَزْتَ حُكْمَهَا عَلَيْهَا قَالَ فَقَالَ لِأَنَّهُ حَكَمَهَا فَلَمْ يَكُنْ لَهَا أَنْ تَجُوزَ مَا سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ تَزَوَّجَ عَلَيْهِ نِسَاءَهُ فَرَدَدْتُهَا إِلَى السَّنَةِ وَ لِأَنَّهَا هِيَ حَكَمَتْهُ وَ جَعَلَتْ الْأَمْرَ إِلَيْهِ فِي

۱. سند اول اجمالاً معتبر و سند دوم مقداری محل تأمل هست.

۲. فرمود: هر کس از سنت تعدی کند به سنت بر می گردد.

۳. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۱ / ۷۰ / باب الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب ص ۶۹

الْمَهْرِ وَ رَضِيَتْ بِحُكْمِهِ فِي ذَلِكَ فَعَلَيْهَا أَنْ تَقْبَلَ حُكْمَهُ قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا. ۲۹

و نیز این روایت:

عن عمر بن یزید قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أخبرني عمن تزوج على أكثر من مهر السنة أ يجوز له ذلك قال: إذا جاوز مهر السنة فليس هذا مهر إنما هو نحل - لأن الله يقول ﴿فَإِنْ آتَيْتُمْ أَحَدَهُنَّ قِنْطَارًا - فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾ إنما عنى النحل و لم يعنى المهر، ألا ترى أنها إذا أمهرها مهرًا - ثم اختلعت كان لها أن تأخذ المهر كاملاً [كملاً] فما زاد على مهر السنة فإنما هو نحل كما أخبرتك، فمن ثم وجب لها مهر نسائها لعله من العلل، قلت: كيف يعطى و كم مهر نسائها قال إن مهر المؤمنات خمسمائة و هو مهر السنة، و قد يكون أقل من خمسمائة - و لا يكون أكثر من ذلك، و من كان مهرها و مهر نسائها - أقل من خمسمائة أعطى ذلك شيء و من فخر و بذخ بالمهر فازداد على خمسمائة - ثم وجب لها مهر نسائها فى علة من العلل - لم

۱. از امام باقر عليه السلام پرسیدم از مردی که با زنی بر اساس حکم او (در مهریه) ازدواج کرده است. فرمود: حکم زن (در مورد مهریه) از مهریه آل محمد عليهم السلام تجاوز نمی‌کند که برابر دوازده اوقیه و نشی است و آن وزن پانصد درهم از نقره است. عرض کردم اگر بر اساس حکم مرد (در مورد مهریه) با مردم ازدواج کند و به آن راضی باشد؟ (در این صورت چه طور؟) فرمود: هر چه مرد حکم کند جایز است کم یا زیاد. عرض کردم: پس چه طور حکم زن را در مورد مرد اجازه ندادید؟ فرمود: زیرا مرد او را حاکم قرار داده است پس برای او (زن) نیست که از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سنت کرده است و بر آن با زنانش ازدواج کرده است، تجاوز کند پس آن را (حکم زن را) به سنت برگرداندم. و (حکم دوم) به این دلیل است که زن مرد را حاکم قرار داده است و مسأله مهر را به او سپرده است و به حکم مرد راضی شده است پس بر زن است که حکم مرد را کم یا زیاد قبول کند.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۳۷۹، باب نوادر فی المهر ص: ۳۷۹

اگر این معنا ثابت شود، معنای جدید از این قرار است که حتی اگر در برخی از قراردادهای که بطلان آن به سادگی امکان پذیر نیست (مثل ازدواج)، از سنن رسول الله ﷺ تعدی شود، قسمت‌های باطل قرارداد به صورتی که در سنت است، بر می‌گردد.

نقد برخی از دعاوی در مورد فرائض و سنن

الف. صغار الفرائض سنن

مرحوم صدوق در کتاب فقیه چنین روایتی را نقل می‌کند:

رَوَى جَمِيلُ بْنُ دَرَّاجٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: صَلَاةُ الْعِيدَيْنِ فَرِيضَةٌ وَ صَلَاةُ الْكُصُوفِ فَرِيضَةٌ.^{۳ و ۴}

بلافاصله با دیدن این روایت نوعی تعارض بین این روایت و سائر روایات احساس می‌شود؛ زیرا این نمازها دستور صریح قرآنی ندارند و چون برنامه فکری مرحوم صدوق روی نظام سنت و فریضه به تبع روایات برپاشده است، سریعاً به این روایت حاشیه می‌زنند و می‌فرمایند:

۱. به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من را آگاه کن از کسی که به مقداری بیش از مهر السنة ازدواج کرده است. آیا برای او جایز است؟ فرمود: هنگامی که بر مهر السنة تجاوز کند، پس آن مهر نیست. آن نحل (بخشش) است؛ زیرا خداوند متعال فرمود: «اگر به آن‌ها قنطار (مقدار زیاد مال) دادید، پس از آن‌ها چیزی نگیرید.» فقط نحل را قصد کرد و نه مهر را. آیا نمی‌بینی هنگامی که مهر را قرار داد و سپس طلاق گرفت برای اوست که مهر را کامل بگیرد. پس هرچه بر مهر السنة زیاد شد پس آن فقط نحل است، همانطور که خبر دادم. پس از این جهت برای او (زن) مهر زنان مانند خودش برای جهتی از جهات واجب می‌شود. عرض کردم: چگونه می‌دهد و مهر زنان مانند او چه قدر است؟ فرمود: مهر زنان مؤمن پانصد درهم است و آن مهر السنة است و گاهی کمتر از این مقدار است و بیشتر نمی‌شود و هر کس مهر او و مهر زنان او کمتر از پانصد درهم باشد، آن را دریافت می‌کند و هر کس فخر کند و با مهر بزرگی جوید، پس مهر را بیش از پانصد درهم کند، بر او مهر زنان مانند او واجب شود به جهت علتی از علت، از مهر السنة، ۵۰۰ درهم، بیشتر نمی‌شود.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۲۹ [سورة النساء (۴): آیه ۲۰] ص: ۲۲۹.

۳. فرمود: نماز دو عید (فطر و قربان) فریضه است. نماز کسوف فریضه است.

۴. من لا یحضره الفقیه / ج ۱ / ۵۰۴ / باب صلاة العیدین ص ۵۰۴.

يَعْنِي أَنَّهُمَا مِنْ صَغَارِ الْفَرَائِضِ وَ صَغَارُ الْفَرَائِضِ سُنَنٌ لِرِوَايَةِ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: صَلَاةُ الْعِيدَيْنِ مَعَ الْإِمَامِ سُنَّةٌ وَ لَيْسَ قَبْلَهُمَا وَ لَا بَعْدَهُمَا صَلَاةٌ ذَلِكَ الْيَوْمَ إِلَى الزَّوَالِ.

سپس می‌فرمایند: وَ وَجُوبُ الْعِيدِ إِنَّمَا هُوَ مَعَ إِمَامٍ عَدْلٍ.^۱

به نظر می‌رسد که مرحوم جمیل در فرض اینکه این روایت ایشان باشد و بعدها نقل به معنا نشده باشد، به جای «فریضه» فرموده باشند «فرض» و کسی که فقاهت لازم را نداشته است آن را فریضه نقل کرده است. تعبیر فرض در روایات برای هم سنت فی الفریضه و هم فریضه استفاده می‌شود. لذا در بعضی از روایات داریم که «سنة فرض» یعنی سنتی که مفروض و الزامی هست؛ و در مورد صلاة عیدین خود مرحوم صدوق در خصال به سند اعلانی این روایت را می‌آورند:

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الصَّلَاةَ وَ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم عَلَى عَشْرَةِ أَوْجُهٍ صَلَاةَ الْحَضَرِ وَ السَّفَرِ وَ صَلَاةَ الْخَوْفِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ وَ صَلَاةَ الْكُسُوفِ لِلشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ صَلَاةَ الْعِيدَيْنِ وَ صَلَاةَ الْإِسْتِسْقَاءِ وَ الصَّلَاةَ عَلَى الْمَيِّتِ.^۲

در هر صورت شکی نیست که در روایت جمیل مراد مفروضیت هست نه فریضه بودن و مؤید تصحیف لفظی این است که در طریق به جمیل مرحوم ابن ابی عمیر هستند. ایشان نسخشان بر اثر باران خراب شده بوده است^۳ و در بازخوانی نسخ ایشان ممکن هست این اتفاق افتاده باشد.

لذا بر اساس توضیحاتی که عرض کردیم، استدلال مرحوم صدوق در این قسمت مخدوش است. ایشان بر اینکه «صغار الفرائض سنن» به روایت حرز

۱. قصد می‌کند که آن دو از فرائض کوچک هستند و فرائض کوچک سنت هستند به دلیل روایت حرز از زراره از امام باقر عليه السلام که فرمود: نماز دو عید با امام سنت است و قبل از آن دو و نه بعد از آن دو نمازی در آن روز تا زوال نیست.

۲. من لا یحضره الفقیه / ج ۱ / ۵۰۶ / باب صلاة العیدین ص ۵۰۴.

۳. خدا نماز را فریضه کرد و رسول خدا آن را به ده صورت سنت کرد. نماز حضر و نماز سفر و نماز خوف به سه صورت و نماز کسوف خورشید و ماه و نماز دو عید و نماز باران و نماز بر میت.

۴. الخصال / ج ۲ / ۴۴۴ / الصلاة على عشرة أوجه ص ۴۴۴

۵. رک: نجاشی، ص ۳۲۶.

استناد می‌کنند که در آن نماز عید، سنت شمرده شده است و چون روایت سابق را با متن فریضه پذیرفته‌اند، چنین نتیجه گرفته‌اند که نماز عید با اینکه فریضه است، در مورد آن سنت گفته شده است. پاسخ ایشان هم این است که در متن اول اشتباه رخ داده است و استدلال ایشان ناتمام است و لذا نماز عید صرفاً سنت است.

البته «صغار الفرائض سنن» در هر صورت قاعده فقهی نیست بلکه صرفاً یک نکته تعبیری است که البته پذیرفتنی نیست.

ب. السنة فریضة

به روایت زیر توجه کنید:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ^۱ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ عَمَرًا السَّابَّاطِيَّ رَوَى عَنْكَ رَوَايَةً قَالَ وَ مَا هِيَ قُلْتُ رَوَى أَنَّ السُّنَّةَ فَرِيضَةٌ فَقَالَ أَيْنَ يَذْهَبُ أَيْنَ يَذْهَبُ لَيْسَ هَكَذَا حَدَّثْتُهُ إِذَا قُلْتُ لَهُ مَنْ صَلَّى فَأَقْبَلَ عَلَى صَلَاتِهِ لَمْ يَحْدِثْ نَفْسَهُ فِيهَا أَوْ لَمْ يَسْهَ فِيهَا أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَا أَقْبَلَ عَلَيْهَا فَرَجًّا رَفَعَ نَصْفَهَا أَوْ رُبْعَهَا أَوْ ثُلُثَهَا أَوْ خُمُسَهَا وَإِنَّمَا أَمَرْنَا بِالسُّنَّةِ لِيَكْمَلَ بِهَا مَا ذَهَبَ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ.^{۲ و ۳ و ۴}

پیش‌تر در همین نوشتار در بخش «روش تشخیص درجه سنت» شرح این روایت و برداشت صحیح از آن گذشت و در خود همین روایت نیز این برداشت

۱. سند که کاملاً معتبر و اعلانی هست.

۲. به ابی عبد الله عليه السلام عرض کردم همانا عمار ساباطی از شما روایتی نقل کرده است. گفتیم آن چیست؟ عرض کردم روایت کرده است که سنت فریضه است! فرمود: کجا می‌رود؟ کجا می‌رود؟ من این چنین به او حدیث نگفتم. من به او تنها گفتم که هر کس نماز بخواند و بر نمازش رو کند در حالی که با خویش سخن نگوید و در آن سهو نکند خدا به اندازه‌ای که در نماز به او اقبال کرده است، نمازش را قبول می‌کند. پس چه بسا نصف نماز یا ربع یا ثلث یا خمس آن بالا رود و به سنت امر شده‌ایم تنها از آن جهت که آنچه از مکتوبه (فریضه) از بین رفته است، کامل شود.

۳. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۳۶۲ / باب ما یقبل من صلاة الساهی ص ۳۶۲

۴. در خود کافی نسخه‌ای دیگر از همین روایت نقل شده است که صدر آن تقطیع شده است.
مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ الْعَبْدَ لَيُرْفَعُ لَهُ مِنْ صَلَاتِهِ نَصْفُهَا أَوْ ثُلُثُهَا أَوْ رُبْعُهَا أَوْ خُمُسُهَا فَمَا يُرْفَعُ لَهُ إِلَّا مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ بَقْلِهِ وَإِنَّمَا أَمَرْنَا بِالنَّافِلَةِ لِيَتِمَّ لَهُمْ بِهَا مَا نَقَصُوا مِنَ الْفَرِيضَةِ. (الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۳۶۳ / باب ما یقبل من صلاة الساهی ص ۳۶۲)

عمار ساباطی که خلط بین فرض بودن و فريضه بودن، سنت است، توسط امام علیه السلام رد شده است.

ج. الفرائض لا تكون الا تاما

صحت و سقم این مطلب بستگی به این دارد که چه طور تفسیر شود. اینکه در فرائض نقص وارد نمی شود، مطلبی است که در قسمت قواعد متعرض آن شدیم ولی برخی از این قاعده، برداشتی افراطی داشته اند که قابل قبول نیست. به روایت زیر توجه کنید:

و فِي رِوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ شُعَيْبٍ^۱ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّ النَّاسَ يَرَوُونَ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله مَا صَامَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ تِسْعَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا أَكْثَرَ مِمَّا صَامَ ثَلَاثِينَ قَالَ كَذَبُوا مَا صَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِلَّا تَامًا وَلَا تَكُونُ الْفَرَائِضُ نَاقِصَةً إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ السَّنَةَ ثَلَاثِمِائَةً وَ سِتِّينَ يَوْمًا وَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ فَحَجَرَهَا مِنْ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ سِتِّينَ يَوْمًا فَالْسَّنَةُ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ أَرْبَعَةٌ وَ خَمْسُونَ يَوْمًا وَ شَهْرَ رَمَضَانَ ثَلَاثُونَ يَوْمًا لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ﴾ وَ الْكَامِلُ تَامٌ وَ سُؤَالَ تِسْعَةٍ وَ عِشْرُونَ يَوْمًا وَ ذُو الْقَعْدَةِ ثَلَاثُونَ يَوْمًا لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَاعْدُنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً﴾ فَالشَّهْرُ هَكَذَا ثُمَّ هَكَذَا أَيُّ شَهْرٍ تَامٌ وَ شَهْرٌ نَاقِصٌ وَ شَهْرُ رَمَضَانَ لَا يَنْقُصُ أَبَدًا وَ شُعْبَانُ لَا يَتِمُّ أَبَدًا.^{۲ و ۳}

اگرچه این روایت را مرحوم صدوق در باب نوادر آورده اند، این روایت را قبول

۱. ظاهراً سند تصحیف شده است و درستش محمد بن یعقوب بن شعيب بن میثم التمار عن ابیه یعنی یعقوب بن شعيب باشد که پسر وضع روشنی ندارد.

۲. عرض کردم: مردم روایت می کنند که نبی صلى الله عليه وآله آنچه از ماه رمضان روزه ۲۹ روزه گرفت بیشتر از ماه های ۳۰ روز بود. فرمود: دروغ می گویند. رسول الله صلى الله عليه وآله روزه نگرفت مگر تام و فرائض ناقص نمی شود. همانا خداوند تبارک و تعالی سال را ۳۶۰ روز خلق کرد و آسمان ها و زمین را در ۶ روز خلق کرد و آن را از ۳۶۰ روز جدا کرد. پس سال ۳۵۴ روز است و ماه رمضان پس روز است به خاطر فرمایش خداوند «و برای اینکه عدد را کامل کنید» و کامل تام است و شوال ۲۹ روز است و ذو القعد ۳۰ روز است به خاطر فرمایش خداوند عزیز و جلیل: «و موسی سی شب را وعده دادیم» پس ماه این چنین است. سپس این چنین؛ یعنی ماهی تام است و ماهی ناقص و ماه رمضان هرگز ناقص نمی شود و ماه شعبان همیشه ناقص است.

دارند؛ زیرا بعد از این روایت دو روایت هم مضمون دیگر با این روایت را ذکر می کنند و سپس می فرمایند:

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَنْ خَالَفَ هَذِهِ الْأَخْبَارَ وَ ذَهَبَ إِلَى الْأَخْبَارِ الْمَوَافِقَةِ لِلْعَامَةِ فِي ضِدِّهَا اتَّقَى كَمَا يَتَّقَى الْعَامَّةُ وَ لَا يَكْلَمُ إِلَّا بِالتَّقِيَّةِ كَانَتْ مَنْ كَانَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُسْتَرَشِداً فَيُرْشَدَ وَ يُبَيِّنَ لَهُ فَإِنَّ الْبِدْعَةَ إِنَّمَا تَمَاتُ وَ تُبْطَلُ بِتَرْكِ ذِكْرِهَا وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.^۱

بزرگان بغدادی ما برخلاف ایشان، این حدیث و امثال آن را قبول نکردند و روایات متعارض آن را پذیرفتند، اگرچه ابتدا مرحوم مفید هم قائل به مضمون همین روایات بوده اند ولی بعدها عدول فرمودند و در رساله ای که در زمان ما به رساله عدویه مشهور شده است^۲ تفصیلاً علت عدولشان را مطرح می کنند.

خلاصه بحث این است که در عده ای از روایات این تصور بوده است که ماه مبارک رمضان همیشه سی روز است ولی از سوی دیگر روایاتی داشتیم که خلاف این تصور می فرمود که ماه مبارک رمضان از این جهت خصوصیتی ندارد و می شود ۳۰ یا ۲۹ روز باشد. کسانی که تفکر ۳۰ روز را داشتند، برای تفکرشان مؤیدی ذکر می کردند که از آنجاکه در فرائض به خلاف سنن، نقص وارد نمی شود، در ماه مبارک رمضان هم که از فرائض الهی است نقص نباید وارد شود. طرف مقابل هم این تعیین مصداق را قبول نداشتند، یعنی اگرچه قبول داشتند که در فرائض نقص وارد نمی شود ولی این را مرتبط با ماه رمضان نمی دانستند.

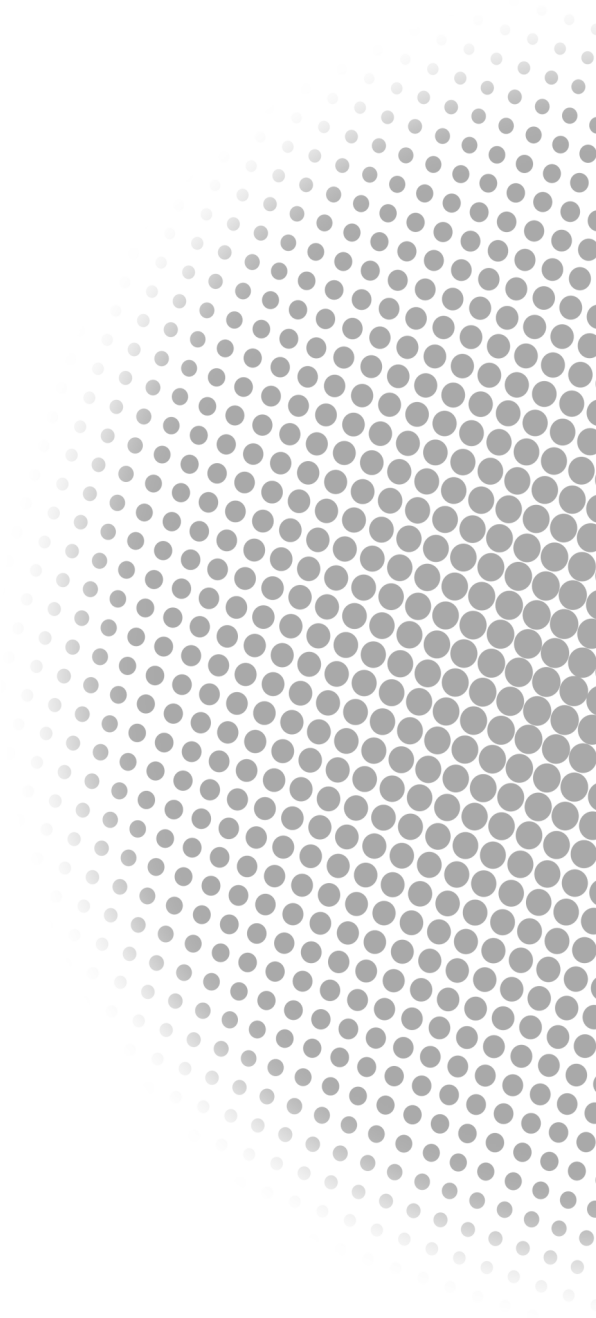
خوب دقت کنید. با صرف نظر از اینکه ما امروز می دانیم که ماه مبارک رمضان خصوصیتی ندارد، جوی فقهی در مورد سنت و فریضه چه قدر می تواند قوی باشد که منشأ این شود که عده ای روایاتی در سی پر بودن ماه مبارک رمضان مطرح کنند و

۱. مصنف این کتاب رضی الله عنه فرمود: هر کس این اخبار را مخالفت کند به سوی اخبار موافق عامه که ضد آنهاست برود، همانطور که از عامه تقیه می شود از او نیز تقیه می شود. هر کس که می خواهد باشد مگر اینکه به دنبال طلب ارشاد باشد که ارشاد می شود و برایش تبیین می شود. پس همانا بدعت از بین می رود با ترک ذکر آن و قوتی نیست مگر به الله.

۲. من لا يحضره الفقيه / ج ۲ / ۱۷۱ / باب النوادر ص ۱۶۹

۳. اسم اصلی این نوشتار رسالة جوابات اهل الموصول الثانية است.

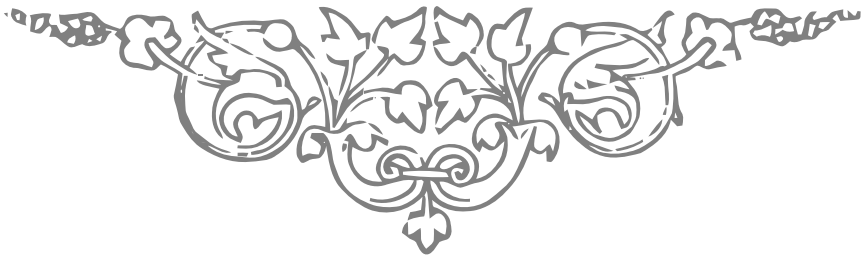
آن را معلل به چنین بحثی بنمایند که چه طور نقص در نماز فریضه موجب بطلان نماز است پس باید ماه رمضان هم دائماً سی پر باشد گویا یک اطلاق بسیار عجیب برای آن دلیل قائل بودند که حتی موضوع فریضه هم قابل نقصان نیست.

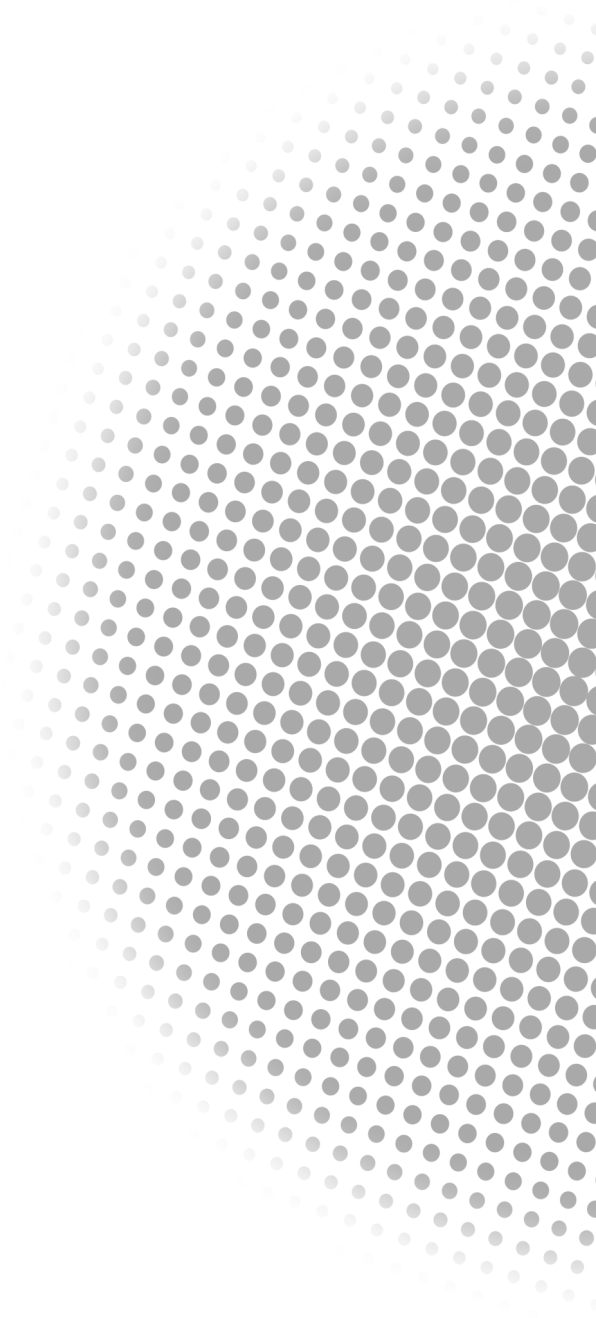




فصل سوم

ثمرات اصولی نظام فریضه و سنت





ثمره اول: به صورت کلی در سنن در صورت گذشت از محل، قاعدة اجزاء است و در فرائض قاعدة عدم اجزاء است

مسأله اجزاء یکی از مسائل مهم علم اصول است که علمای اصول مفصلاً در مورد آن بحث کرده‌اند. اصولیین این مسأله را بر اساس راه حل عقلی مورد بررسی قرار داده‌اند و پیش فرض گرفته‌اند که دلیل نقلی برای حل مشکل وجود ندارد. با صرف نظر از صحت و سقم ادله عقلی مطرح شده در مبحث اجزاء، به دلیل وجود دلیل نقلی معتبر، بسیاری از فروعات مسأله اجزاء بدون نیاز به آن مباحث حل می‌شود.

به روایت زیر توجه کنید:

رَوَى عَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّهُمَا قَالَا قُلْنَا لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام مَا تَقُولُ فِي الصَّلَاةِ فِي السَّفَرِ كَيْفَ هِيَ وَ كَمْ هِيَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ إِذَا صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ قِصَارَ التَّقْصِيرِ فِي السَّفَرِ وَاجِباً كَوُجُوبِ التَّمَامِ فِي الْحَضَرِ قَالَا قُلْنَا إِمَّا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ وَ لَمْ يَقُلْ افْعَلُوا فَكَيْفَ أَوْجَبَ ذَلِكَ كَمَا أَوْجَبَ التَّمَامُ فِي الْحَضَرِ فَقَالَ عليه السلام أَوْ لَيْسَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الصَّافَا وَ الْمَرْوَةِ- فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتِ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الطَّوَافَ بِهِمَا وَاجِبٌ مَفْرُوضٌ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ذَكَرَهُ فِي كِتَابِهِ وَ صَنَعَهُ نَبِيُّهُ صلی الله علیه و آله و سلم وَ كَذَلِكَ التَّقْصِيرُ فِي السَّفَرِ شَيْءٌ صَنَعَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم

وَذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ فِي كِتَابِهِ قَالَا قُلْنَا لَهُ فَمَنْ صَلَّى فِي السَّفَرِ أَرْبَعًا أَلْيَعِيدُ ام لَا قَالَ إِنْ كَانَ قَدْ قُرِئَتْ عَلَيْهِ آيَةُ التَّقْصِيرِ وَفُسِّرَتْ لَهُ فَصَلَّى أَرْبَعًا أَعَادَ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ قُرِئَتْ عَلَيْهِ وَلَمْ يَعْلَمْهَا فَلَا إِعَادَةَ عَلَيْهِ وَ الصَّلَوَاتُ كُلُّهَا فِي السَّفَرِ الْفَرِيضَةُ رَكَعَتَانِ كُلُّ صَلَاةٍ إِلَّا الْمَغْرِبَ فَإِنَّهَا ثَلَاثٌ لَيْسَ فِيهَا تَقْصِيرٌ تَرَكَّهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ ثَلَاثَ رَكَعَاتٍ وَ قَدْ سَافَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى ذِي حُشْبٍ وَ هِيَ مَسِيرَةُ يَوْمٍ مِنَ الْمَدِينَةِ يَكُونُ إِلَيْهَا بَرِيدَانِ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ مِيلًا فَقَصَّرَ وَ أَفْطَرَ فَصَارَتْ سُنَّةٌ وَ قَدْ سَمَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَوْمًا صَامُوا حِينَ أَفْطَرَ الْعَصَاةَ قَالَ ﷺ لَهُمُ الْعَصَاةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّا لَنَعْرِفُ أَبْنَاءَهُمْ وَ أَبْنَاءَ أَبْنَائِهِمْ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا. ۱۲

در این روایات، ابتدا سؤال از وجوب تقصیر نماز مسافر است. حضرت به آیه ای استشهاد می فرمایند که آیه ظاهر در ترخیص تقصیر است نه وجوب آن. سپس حضرت در ادامه می فرمایند که وجوبش از ناحیه فعل پیغمبر اکرم ﷺ است. البته تعبیری که در این روایت به کار رفته است کمی با ادبیات موجود در سائر روایات متفاوت است.

سپس به این نکته می رسیم که اگر آیه سفر برای شخصی که در سفر تمام خوانده

۱. از امام باقر (ع) در مورد نماز در سفر پرسیدیم که چگونه است و چه مقدار است. فرمود: خداوند متعال در قرآن می فرماید: «هنگامی که در زمین مسافرت کردید پس بر شما گناهی نیست که از نماز را قصر کنید.» پس قصر در نماز در سفر واجب است مثل تمام در حضر. گفتند: عرض کردیم که خداوند فرمود «بر شما گناهی نیست» و نفرمود: انجام دهید. پس چگونه آن را واجب کرده است همانطور که تمام در حضر واجب است. امام فرمود: آیا در مورد سعی بین صفا و مروه نفرمود که «پس هر کس حج یا عمره به جا آورد گناهی بر او نیست که بین آن دو طواف کند» و در حالی که طواف بین آن دو واجب مفروض است؛ زیرا خداوند در قرآن ذکر کرده است و نبی آن را عمل کرده است و همین طور است تقصیر در نماز که نبی عمل کرده است و خدا در کتابش ذکر کرده است. گفتند: عرض کردیم: پس هر کس در سفر ۴ رکعت بخواند آیا اعاده می کند یا نه؟ فرمود: اگر بر او آیه تقصیر قرائت شده است و برایش تفسیر شده است پس ۴ رکعت بخواند، اعاده می کند و اگر آیه برایش خوانده نشده است و آن را نمی داند پس اعاده بر او نیست و همه نمازهای فريضه در سفر دو رکعت است مگر نماز مغرب که آن سه رکعت است و رسول خدا ﷺ آن را در سفر و حضر سه رکعت رها کرده است و رسول خدا ﷺ به ذی حشْب مسافرت کرد و آن مسیر یک روز از مدینه بود که به سوی او مسافت دو برید یعنی ۲۴ میل است پس نماز را قصر خواند و افطار کرد پس سنت شد و به تحقیق رسول خدا ﷺ گروهی را که هنگامی که ایشان افطار کردند، روزه گرفتند عاصیان نامید. ایشان فرمود: پس آن ها عاصیان کنندگان هستند تا روز قیامت و ما می شناسیم پسرانشان را و پسران پسرانشان را تا روز قیامت.

است تفسیر شده بود که رسول الله چنین سنتی جعل کرده اند در این صورت چون این شخص روحیه تسلیم و ولایت پذیری را درک نکرده است نمازش اعاده می خواهد تا به امر رسول الله ﷺ را امتثال کرده باشد ولی اگر آیه برایش تفسیر نشده است و نفهمیده است که سنت رسول الله ﷺ چنین است نمازش اعاده نمی خواهد و حال آنکه اگر فریضه بود به حسب قواعد باب سنن و فرایض اعاده می خواست. در تعدادی از روایات که پس از شرح این روایت ذکر می کنیم، این مطلب به صورت یک ضابطه کلی بیان شده است که اگر سنتی از روی جهل ترک شد و محل آن گذشت (در نماز، خروج از وقت، گذشتن از محل است.) دیگر نیازی به اعاده ندارد به خلاف فرایض که قاعده لزوم اعاده آنهاست.

بعد هم حضرت اشاره می کنند که جعل مسافت از سنن رسول الله ﷺ است و کسی که با آن مخالفت کند عصیانگر است^۱ و حضرت اشاره به ماجرای آن اشخاصی می کنند که این قاعده را رعایت نکردند و تا امروز هم زیر بار سنن نبی اکرم ﷺ نمی روند و همچون بسیاری از عامه همچنان قائل به جواز قصر نماز در سفر هستند نه وجوب آن.

روایت زیر تقریباً در این ثمره اصولی صریح است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ نَسِيَ أَنْ يَرْمِيَ الْجِمَارَ حَتَّى أَتَى مَكَّةَ قَالَ يَرْجِعُ فَيَرْمِيهَا يَفْصِلُ بَيْنَ كُلِّ رَمِيَّتَيْنِ بِسَاعَةٍ قُلْتُ فَاتَهُ ذَلِكَ وَ خَرَجَ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ قَالَ قُلْتُ فَرَجُلٌ نَسِيَ السَّعْيَ بَيْنَ الصَّفَا وَ

۱. البته این نکته لازم به تذکر است که در روایات این مسئله به روزه در سفر مثال زده شده است. وجوب افطار در سفر، فقط در روزه قضا سنت رسول الله است ولی در روزه ماه مبارک رمضان اصل روزه در سفر، مصداق امتثال نباشد و در نتیجه روزه ماه مبارک رمضان، برای شخص مسافر زمان امتثالش در غیر ماه مبارک است و در نتیجه برفرض، شخص روزه هم بگیرد، روزه او، روزه ماه مبارک محسوب نمی شود و لذا حتی اگر از روی جهل به حکم، اشتهاً روزه بگیرد لازم است بعداً بخواند زیرا ابتدا امر برای مسافر به روزی دیگر تعلق گرفته است. دلیل این مطلب هم آیه شریفه است: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ» (سوره مبارکه بقره، آیه ۱۸۵).

البته در این مسئله چند روایت صحیحه داریم که خلاف این مطلب را مطرح می کنند و می فرمایند که شخصی که از روی جهل در حالت سفر روزه ماه مبارک رمضان بگیرد، نیاز به اعاده ندارد. خلاصه پاسخ به این روایات این است که این روایات اختلاف نسخه دارد و در برخی از آن ها ماه مبارک رمضان ذکر نشده است و با توجه به شواهد کتاب و سنت همان نسخه درست است و ظاهراً سائر نسخ اشتباه شده است.

الْمُرْوَةِ فَقَالَ يُعِيدُ السَّعْيَ قُلْتُ فَاتَهُ ذَلِكَ حَتَّى خَرَجَ قَالَ يَرْجِعُ فَيُعِيدُ السَّعْيَ إِنَّ هَذَا لَيْسَ كَرَمِي الْجِمَارِ إِنَّ الرَّمْيَ سُنَّةٌ وَ السَّعْيُ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمُرْوَةِ قَرِيبَةٌ. ^۲ و^۱

این روایت از نظر سندی صحیح اعلا نیست و حضرت در ذیل آن به نکته لطیفی اشاره می‌فرمایند که علت فرق بین حکم سعی و رمی جمرات در فرض نسیان و خروج از مکه که اولی اعاده می‌خواهد و دومی خیر، این است که سعی از فرایض است ولی رمی از سنن. این هم از فروقی است که قبلاً هم به آن اشاره شد که سنن در فرض نسیان و خروج از محل اعاده نمی‌خواهد به خلاف فرایض. در نماز هم قرائت پس از عبور از محل و نسیان آن اعاده نمی‌خواهد. البته واضح است که این قاعده ممکن است تخصیص بخورد ولی روح کلی سنن این‌گونه است. این یک قاعده اصولی است.

به‌عنوان مثال در بحث اذان و اقامه روایاتی داریم که ظاهر در لزوم این دو امر هستند. از سوی دیگر روایاتی داریم که در فرض فراموشی، دخول در نماز بدون اذان و اقامه خللی بر نماز وارد نمی‌کند. نتیجه این دودسته این می‌شود که این دو امر از سنن می‌باشند.^۳ بعد از این می‌توان بسیاری از فروع دیگر از قبیل عدم لزوم آن‌ها در سفر و عجله و امثال آن را کشف کرد. اگر ما تفکر سنت و فریضه را نداشته باشیم در استظهار از روایات خیلی دچار اشکال می‌شویم. از اجزاء نماز در فرض عدم خواندن آن‌ها ممکن است استحباب مؤکد آن‌ها را بفهمیم؛ یعنی گویا به زبان

۱. عرض کردم: فردی رمی جمار را فراموش کرد! اینکه مکه آمد. (چه کند؟) فرمود: برمی‌گردد و رمی جمار می‌کند و بین هر دو رمی لحظه‌ای فاصله می‌اندازد. عرض کردم: رمی جمار فوت شده است و از مکه خارج شده است. (چه کند؟) فرمود: چیزی بر او نیست. عرض کردم گفتم: پس مردی سعی بین صفا و مروه را فراموش کرد. فرمود: سعی را اعاده می‌کند. عرض کردم: همان تا اینکه خارج می‌شود. فرمود: بر می‌گردد پس سعی را اعاده می‌کند. همانا آن مثل رمی جمار نیست. همانا رمی سنت است و سعی بین صفا و مروه فریضه است.

۲. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۴ / ۴۸۴ / باب من نسی رمی الجمار أو جهل ص ۴۸۴.

۳. البته در خصوص اذان و اقامه مسأله کاملاً واضح است که از سنن هستند و اینجا صرفاً به عنوان یک راه حل برای کشف سنت یا فریضه بودن اعمال مشتبّه، به این راه حل اشاره کردیم. پیشتر در فصل اول روش‌های اساسی تشخیص و تمییز فرائض از سنن را تشخیص دادیم ولی به این راه حل اشاره نکردیم. این راه حل بر عکس است به این معنا که به دلیل ناواضح بودن نتیجه در راه حل‌های اصلی، بر اساس نوع فروعاتی که برای آن مسأله در روایات ذکر شده است، بفهمیم که کدام عمل فریضه یا سنت است.

اصولی، فقیه می‌گوید یک امر داریم که ظاهر در وجوب است که همان امر به اذان و اقامه است و روایت دال بر اجزاء، قرینه می‌شود بر اینکه مراد از امر، استحباب مؤکد اذان و اقامه است.

حال آنکه بر پایه مباحث سنت و فريضه، معنای سنت بودن اذان و اقامه همین است که الزامی هستند ولی اگر از روی نسیان ترک شوند و از محل آن‌ها بگذرد و شخص داخل در نماز شود، اعاده نمی‌خواهد. به عبارت فنی تر بسیاری از اعمالی که امروزه مستحب شمرده می‌شوند در واقع سننی الزامی هستند که فقها به دلیل عدم احاطه به نظام سنت و فريضه، استحباب آن‌ها را از ادله فهمیده‌اند. اگر چارچوب‌های اصولی بر پایه نظر به فقه و به اصطلاح ادبیات مخصوص به خود شارع تشکیل نشود طبیعتاً ما را از فهم عمیق دین دور می‌کند.

لذا فقیه‌ی مثل صاحب فقه الرضا علیه السلام در بحث اذان و اقامه می‌فرماید:

(وَأَمَّا الْمُتَنَفِّرُ) فَيَخْطُو تَجَاهَ الْقِبْلَةِ خُطْوَةً بِرَجْلِهِ الْيُمْنَى ثُمَّ يَقُولُ بِاللَّهِ أَسْتَفْتِحُ وَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَسْتَنْجِحُ وَ أَتَوَجَّهُ إِلَيْهِمْ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَجْعَلَنِي بِهِمْ وَ جِبِهَاً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ أَيْضاً أَجْزَأَكَ وَ الْأَذَانُ وَ الْإِقَامَةُ مِنَ السَّنَنِ الْإِلَازِمَةِ (وَ لَيْسَتْا بِفَرِيضَةٍ) وَ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ أَذَانٌ وَ لَا إِقَامَةٌ وَ يَنْبَغِي لَهُنَّ إِذَا اسْتَقْبَلْنَ الْقِبْلَةَ أَنْ يَقُلْنَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. (۱ و ۲)

همان‌طور که می‌بینید در این عبارت به صراحت بین سنت بودن و لزوم عمل جمع شده است و حال اینکه در تفکر موجود بین اصحاب ما، سنت (در این تصور به معنای مستحب) و لزوم متنافی به نظر می‌رسند.

برویم سراغ اصل مطلب. قاعده در سنن در صورت گذشت از محل، اجزاء

۱. اما کسی که فرادا می‌خواند یک قدم با پای چپ خود به سمت قبله حرکت می‌کند سپس می‌گوید: «به الله شروع می‌کنم و به حضرت محمد صلی الله علیه و اله طلب پیروزی می‌کنم و به او رو می‌کنم. ای خدا! بر محمد و آل او صلوات بفرست و من را به سبب آن‌ها در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربین قرار ده» و همچنین اگر انجام ندهد تو را کفایت است و اذان و اقامه از سنن لازم‌هاست و فريضه نیستند و بر زنان اذان و اقامه نیست و برای آن‌ها شایسته است که هنگامی که به قبله رو می‌کنند بگویند: «شهادت می‌دهم که معبودی جز الله نیست و همانا حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسول خداست»

۲. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام / ۹۸ / ۶ باب الأذان و الإقامة.

است. این مسأله در صریح ترین روایتی که آمده است، روایتی است که ذکر کردیم که امام علیه السلام علت عدم لزوم رمی جمار را به سنت بودن آن معلل کرده بودند و علت لزوم اعاده سعی با وجود گذشتن از محل را به فریضه بودن آن معلل کرده بودند.

اما این مسأله در سراسر فقه شواهد متعددی دارد. به عبارت دیگر فروعات بسیاری هستند که دقیقاً با این قاعده سازگاری دارند. امروزه علمای ما این فروعات را به صورت مسأله جزئی تصور می کنند ولی بعد از مشاهده این قاعده در برخی از روایات، می توان تمام این فروعات را از مصادیق این قاعده و به عنوان مؤید آن دانست. به برخی از این فروعات توجه کنید:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليهما السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ وَ الْقِرَاءَةَ سُنَّةً فَمَنْ تَرَكَ الْقِرَاءَةَ مُتَعَمِّدًا أَعَادَ الصَّلَاةَ وَ مَنْ نَسِيَ الْقِرَاءَةَ فَقَدْ هَمَّتْ صَلَاتُهُ وَ لَا شَيْءَ عَلَيْهِ. ^۱

اگرچه در این روایت صریحاً به علت حکم اخیر تصریح نشده است ولی به قرینه صدر که قرائت را سنت دانسته است، می توان این نتیجه را معلول سنت بودن عمل دانست.

در روایت زیر نیز تقریباً به این نکته تصریح شده است که علت تفریع مذکور، سنت یا فریضه بودن غسل است:

وَ قَدْ رَوَى أَنَّ الْغُسْلَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ وَجْهًا ثَلَاثٌ مِنْهَا غُسْلٌ وَاجِبٌ مَفْرُوضٌ مَتَى مَا نَسِيَهُ ثُمَّ ذَكَرَهُ بَعْدَ الْوَقْتِ اغْتَسَلَ وَ إِنْ لَمْ يَجِدِ الْمَاءَ تَيَمَّمَ ثُمَّ إِنْ وَجَدَتِ الْمَاءَ فَعَلَيْكَ الْإِعَادَةُ وَ أَحَدُ عَشَرَ غُسْلًا سُنَّةٌ غُسْلُ الْعِيدَيْنِ وَ الْجُمُعَةِ وَ يَوْمَ عَرَفَةَ وَ دُخُولِ مَكَّةَ وَ دُخُولِ الْمَدِينَةِ وَ زِيَارَةِ الْبَيْتِ وَ ثَلَاثَ لَيَالٍ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةٌ تِسْعَ عَشْرَةَ وَ لَيْلَةُ إِحْدَى وَ عَشْرِينَ وَ لَيْلَةُ ثَلَاثٍ

۱. فرمود: همانا خداوند عزیز و جلیل رکوع و سجود را فریضه کرد و قرائت سنت است پس هر کس قرائت را متعمداً ترک کند نماز را اعاده می کند و هر کس قرائت را فراموش کند، به تحقیق نمازش تمام است و چیزی بر او نیست.

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان) / ج ۲ / ۱۴۶ / ۹ باب تفصیل ما تقدم ذكره فی الصلاة من المفروض والمسنون و ما يجوز فيها و ما لا يجوز.

عَشْرِينَ وَ مَتَى مَا نَسِيَ بَعْضَهَا أَوْ اضْطُرَّ أَوْ بِهِ عِلَّةٌ يَمْتَنِعُهُ مِنَ الْغُسْلِ فَلَا إِعَادَةَ عَلَيْهِ. ۲ و ۱

به روایت بعد توجه کنید:

سئل الصادق عليه السلام عن الرجل يطوف بالبيت طواف الفريضة و نسي أن يصلي ركعتين عند مقام إبراهيم؟ فقال: يصليها و لو بعد أيام، ان الله تعالى قال: ﴿وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾. ۳ و ۴

تنها وجه تبیین تفریع ذکر شده در این روایت، همین قاعده است و الا ذکر آیه مبارکه بعد از این تفریع چه معنایی دارد؟

البته روایت فوق معارض دارد و معارض آن با قواعد سنت و فريضة سازگاری ندارد. به این روایت توجه کنید:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ نَسِيَ أَنْ يُصَلِّيَ الرُّكْعَتَيْنِ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فِي طَوَافِ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ فَقَالَ إِنْ كَانَ بِالْبَلَدِ صَلَّى رُكْعَتَيْنِ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - ﴿وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ وَ إِنْ كَانَ قَدْ ارْتَحَلَ فَلَا أَمْرُهُ أَنْ يَرْجِعَ. ۵ و ۶

۱. و به تحقیق روایت شده است که غسل چهارده وجه دارد. سه تا از آن‌ها واجب مفروض است. هر گاه آن را فراموش کند و بعد وقت آن را یاد بیاورد غسل می‌گیرد و اگر آب نیافت تیمم می‌کند سپس اگر آب را یافتی پس بر تو اعاده است و یازده تا غسل سنت است که عبارتند از: غسل دو عید و جمعه و روز عرفه و دخول مکه و دخول مدینه و زیارت کعبه و سه شب در ماه رمضان روز نوزده و بیست و یک و بیست و سه و هرگاه برخی را فراموش کرد یا مضطرب شد یا بیماری داشت، او را از غسل منع می‌کند پس اعاده بر او نیست.

۲. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام / ۸۳ / ۳ باب الغسل من الجنابة و غیرها.

۳. از امام صادق عليه السلام از کسی پرسیده شد که طواف فريضة را دور خانه کعبه انجام می‌دهد و فراموش کرد که دو رکعت را نزد مقام ابراهیم بخواند. (چه کند؟) فرمود: آن را می‌خواند ولو بعد از روزها، همانا خداوند متعال می‌فرماید: « بگیرید مقام ابراهیم را محل نماز خواندن ».

۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۸۳، المعنی ص ۳۸۲.

۵. از امام صادق عليه السلام از مردی پرسیدم که فراموش کرد نزد مقام ابراهیم دو رکعت در طواف حج یا عمره بخواند. فرمود: اگر در شهر است دو رکعت نماز را نزد مقام ابراهیم می‌خواند چرا که خداوند عزیز و جلیل می‌فرماید: «و بگیرید مقام ابراهیم را محل برای نماز خواندن» و اگر مسافرت کرده است پس او را امر نمی‌کنم که برگردد.

۶. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۴ / ۴۲۵ / باب السهر فی رکعتی الطواف.

ثمره دوم: تقدم فریضه بر سنت در مقام تراحم

شرح این مسأله در ضمن قاعده نهم گذشت.

ثمره سوم: مسأله اجتماع امر و نهی و مسأله ضد و شرط بودن قدرت برای تکلیف

ابتداء ممکن است، این مسائل بی ربط به هم به نظر برسند و لذا برای اینکه بحث در این قسمت به خوبی فهمیده شود، باید مقدمه‌ای عرض کنیم. احکام الهی زیر بنایی تکوینی دارند که به آن‌ها ملاک و مناط حکم گفته می‌شود. پس از جعل حکم الهی مطابق با مصالح و مفاسد یا همان مناط، حکم توسط انبیاء الهی ابلاغ می‌شود و بعد از وصول به مکلف، نوبت به امثال حکم توسط مکلف می‌رسد. در این مرحله یک بحث قانونی مطرح می‌شود و آن مقدار دخالت شارع در مرحله امثال است. آیا مرحله امثال تماماً در اختیار مکلف است یا اینکه شارع هم در این مرحله حضور دارد.

در اینجا ما دو نوع نظام قانونی می‌توانیم تصور کنیم. نظامی که شارع تماماً مرحله جعل را در اختیار دارد ولی مرحله امثال حضور ندارد و کار را تماماً به مکلف سپرده است که از آن به نظام قانونی تعبیر می‌شود^۱ و یا اینکه شارع هم در تک تک مراحل و حتی مقام امثال حضور دارد و با عبد در هر مرحله از عملکردش در مقام امثال همراهی می‌کند که از این نظام تعبیر به نظام عبد و مولا می‌شود.

با یک مثال به بیان فرق این دو نظام می‌پردازیم. امروزه در نظام‌های قانونی دنیا غالباً این چنین است که امثال احکام مختلف نافه و مثبت یکدیگر نیستند؛ مثلاً حکومت دو حکم جعل کرده است. یکی اینکه از خیابان ورود ممنوع عبور جایز نیست. دوم اینکه پرداخت مالیات لازم است. حال اگر کسی از خیابان ورود ممنوع خودش را به اداره مالیات برساند و مالیات را بدهد، این عبور او حساب مخصوص به خود را دارد و پرداخت او، حساب خاص خود را خواهد داشت و لذا مثلاً در اداره

۱. مرحوم امام بحثی را در اصول مطرح کرده‌اند با عنوان خطابات قانونی که با این بحث تقارب دارد و خطابات قانونی تنها بررسی یک بخش از نظام قانونی است و لذا بحث را در اینجا با عنوانی اعم مورد بررسی قرار می‌دهیم.



مالیات به او نمی‌گویند که به دلیل عبور از خیابان ورود ممنوع، مالیات شما پذیرفته نیست! در نظام قانونی این چنین است که احکام جعل مستقل دارند و بر یکدیگر تأثیرگذار نیستند مگر در فرض تصریح جاعل.^۱

اما در نظام عبید و موالی امر بالعکس است. اگر مولا به عبدش بگوید برو گوشت بخر و از سوی دیگر بگوید که از خیابان فلان هم نرو معنای این حرف در نظام عبید و موالی این است که گوشت بخر از خیابان فلان هم نباید بروی گوشت بخری و گوشتی که از خیابان فلان بخری پذیرفته نیست؛^۲ به عبارت دیگر: جعل‌های مولا نسبت به هم ناظر هستند و سرّ مطلب این است که مولی نوعی ولایت نسبت به عبد خود دارد و به اصطلاح مالک قانونی عبد است و مالکیت او نسبت به عبد سبب می‌شود که در هر مرحله از افعال او حق نظر دادن داشته باشد. مالکیت مولا به عبد سبب این است که گویا مولا در مرحله به مرحله با عبد حضور دارد ولی در نظام‌های قانونی زمان ما، حاکم، ولایتی ندارد و نوعی قرارداد اجتماعی سبب قدرت او بر جعل حکم و امثال آن شده است. نوعی توافق عمومی که برای انجام شدن امور کلان در جامعه، عده‌ای با ضوابط معین بر مردم حکمرانی کنند.

بحث از اینکه فارق اصلی نظام اوامر عبید و موالی و نظام‌های قانونی نظارت قانون به مقام امتثال در نظام اوامر عبید و موالی است
فرق اصلی نظام عبید و موالی و نظام قانونی، نظارت خطابات بر مقام امتثال در

۱. بله در نظام قانونی احکام روح واحد دارند و قانون شماره یک تا آخرین قانونی همگی باید منسجم باشند به خلاف نظام عبید و موالی که در آن انسجام اوامر و نواهی مولا ضرورت ندارد ولی این یک صحبت است و این مطلبی که در متن ذکر کرده‌ایم مطلبی دیگر. در نظام قانونی از آنجاکه شارع به مقام امتثال نظر ندارد، عصیان‌های مقام امتثال در پذیرش و عدم پذیرش امتثال‌های دیگر تأثیرگذار نخواهد بود.

۲. خوب دقت شود. در نظام قانونی هم معنای اینکه خیابان ورود ممنوع است و مالیات لازم، این است که باید از خیابان آزاد برویم مالیات پردازیم ولی در نظام قانونی پذیرفته نبودن مالیات از خیابان ممنوع، قابل استفاده نیست ولی در نظام عبید و موالی گزاره اخیر هم قابل استفاده است؛ به عبارت دیگر اینکه در ارتکازات قانونی وقتی امری داریم و نهی‌ای داریم، امر در ضمن نهی توضیح داده می‌شود و باید امر از طریقی غیر از طرق منهی امتثال شود مسلم است ولی در نظام عبید و موالی نکته‌ای نهفته است و آن این است که خود نهی موجب تقیید واقعی امر می‌شود ولی در نظام قانونی چنین نیست و تقییدی در مقام جعل در کار نیست بلکه تقیید صرفاً در حیطه امتثال مکلف است. اثر این موضوع در پذیرفته شدن و عدم پذیرفته شدن عمل از طریق امر خلاف قانون در این دو نظام روشن می‌شود.

نظام عبید و موالی و عدم نظارت در نظام قانونی است و این فارق یک فرق دیگر را هم به دنبال دارد که در نظام عبید و موالی ادله احکام مختلف حقیقتاً در مقام جعل مقید یکدیگر هستند به این نحو که اگرچه ظاهر «گوشت بخر» که امروز صبح مولا امر کرده است و همچنین ظاهر «از خیابان فلان نرو» که امشب مولا نهی کرده است اطلاق است ولی این دو دلیل در واقع می‌توانند قید زننده یکدیگر باشند به این صورت که آن زمان که مولا می‌گوید گوشت بخر یعنی گوشت بخر از غیر خیابان فلان. فرق دیگر نظام عبید و موالی و نظام قانونی تسانخ قانونی احکام است. در نظام قانونی باید کل نظام قانونی متسانخ باشد ولی در نظام عبید و موالی تسانخ قانونی مهم نیست و آنچه مهم است اراده مولا در هر لحظه است. البته طبیعتاً اگر مولا شخصی حکیم باشد، قوانین در نظام عبید و موالی نیز متسانخ خواهد بود.

سؤال این است که نحوه حضور خداوند متعال در احکام اسلامی به چه نحو است؟ آیا از قبیل نظام قانونیست یا از قبیل نظام عبید و موالی.

از شواهد بر اینکه نظام احکام اسلام از نوع قانونی است، وجود روایاتی با این مضمون که لوح محفوظی در کار است و احکام به نحو کلی جعل شده‌اند و تاقیامت این احکام بر خودش باقی است و امثال اینهاست.

تعیین نوع نظام قانونی اسلام به حسب این جهت

اما از شواهد بر اینکه نظام از نوع نظام عبید و موالی است روح کلی روایات است که انسان فروع مختلف فقهی را که می‌بیند احساس می‌کند روح حاکم بر احکام، روح نظارت آن‌ها بر هم است و مثلاً نماز در زمین غصبی جایز نیست و امثال این‌ها؛ حتی روایتی از عمار ساباطی داریم که از نظام عبید و موالی هم چیزی آن طرف‌تر است.

«وَرَوَى عَمَّارُ السَّابَّاطِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الرَّجُلِ يُصَلِّي وَ عَلَيْهِ خَاتَمٌ حَدِيدٍ قَالَ لَا وَ لَا يَتَخَتَّمُ بِهِ لِأَنَّهُ مِنْ لِبَاسِ أَهْلِ النَّارِ.»^۱

۱. از عمار ساباطی نقل شده است در مورد مردی که نماز می‌خواند و بر او انگشتر آهنی است. فرمود: نه و آن را به انگشت نمی‌کند؛ زیرا آن از لباس اهل آتش است.

۲. من لا يحضره الفقيه / ج ۱ / ۲۵۳ / باب ما يصلی فیہ و ما لا يصلی فیہ من الثیاب و جمیع الأنواع.

با اینکه پوشیدن انگشتری یک نوع ترکیب انضمامی با نماز دارد و اصحاب اصولی متأخر ما، اجتماع امرونی را در ترکیب انضمامی مفروغ عنه در نظر گرفته‌اند باین حال در این فرض هم عمار حکم به امتناع کرده است. حکم به امتناع، اصولاً با نظام عبید و موالی سازگار است همان طور که از امثله مالیات و گوشت خریدن واضح شد. به عبارت دقیق تر ما وقتی نظام احکام اسلامی را نظر می‌کنیم روح ولایت در سرتاسر آن حضور دارد و لذا از این جهت بسیار شبیه نظام عبید و موالی است.

البته واضح است که نظام عبید و موالی هم لازمه اش امتناع امرونی نیست، یعنی ممکن است در نظام عبید و موالی باز هم قائل به اجتماع امرونی شویم. با یک مثال مطلب را این گونه شرح می‌دهیم که اگر مولایی به عبد خود بگوید: «برو گوشت بخر» و از طرفی به او بگوید که گوشت از فضای فلان فروشگاه خریده نشود. اگر علت نهی مولا این باشد که عبد در محیط فرهنگی فاسد فروشگاه فلان قرار نگیرد و علت امر مولا به خرید گوشت تهیه گوشت منزل باشد، در این صورت اگر هم عبد عصیان کند و گوشت را از آن فروشگاه بخرد حتی در فضای عبید و موالی اگر چه اشتباه کرده است ولی گوشت خریدن را درست امثال کرده است و لذا مولا به او نمی‌گوید که برو دوباره گوشت بخر. لذا در نظام عبید و موالی لازمه قطعی امتناع نیست ولی قاعده امتناع است به این بیان که مکلف مأمور به وظیفه‌ای است و می‌داند که همراه شدن آن با نهی معلوم نیست امثال حقیقی باشد و اشتغال یقینی برائت یقینین می‌طلبد ولی اگر انجام داد ممکن است به دلیلی که بیان‌کننده ملاک امر است قائل به اجزاء شویم؛ به عبارت دیگر اگر چه تکلیف در مقام اثبات مقید به غیر فروشگاه خاص شده است ولی از این جهت که علت حکم در فروشگاه منهی هم هست، عمل مکلف مجزی است و به عبارت دیگر اجتماع امرونی در نظام عبید و موالی هم قابل تصور است.^۱

۱. البته انصافاً این تعبیر مقداری تسامح دارد و بهتر این است که بگوییم خرید از فروشگاه که منهی است مجزی است؛ به عبارت دیگر در خرید از فروشگاه فقط نهی داریم و نه امر ولی با وجود این مجزی از امر نیز هست؛ زیرا ملاک امر در آن وجود دارد.

فضای روایات ما با بحث امتناع امر و نهی سازگارتر است و لذا به نظام عبید و موالی شبیه‌تر است. عده‌ای مثل مرحوم آیت‌الله خوئی قائل به اشد درجات امتناع شده‌اند و خلاصه وجه کلامشان این است که بحث را برده‌اند روی مقام ملاکات که یک عمل نمی‌تواند در آن واحد برآیند ملاک‌هایش مصلحت و در همان حال مفسده باشد.

با توضیحات ما روشن شد که عمل واحد حتی اگر ترکیب اتحادی باشد هم می‌تواند از جهاتی مصلحت و از جهاتی مفسده داشته باشد و در جهات مصلحتش غرض مولا از امر محقق شود و جهت مفسده مضر به مصلحت نباشد.

درواقع تفکرات ایشان ناشی از یک نوع تصور کسر و انکسار در مصالح و مفاسد است که این الزامی نیست و ممکن است بعضی مواقع این کسر و انکسار صورت نگیرد و فعل از جهت مصلحتش تمام باشد. مصلحت کل و مفسده کل ناظر به جهت محبوب یا مبغوض بودن فعل است نه تحقق مصلحت در طاعت و عدمش و نه اجزاء و عدم آن. خرید از فروشگاه حقیقتاً منهی و مبغوض است ولی در همان حال به دلیل اینکه ملاک امر در آن موجود است مسقط امر است.

به نظر می‌رسد که نظام قوانین اسلام نه نظام عبد و مولا باشد که تمام لوازم آن را داشته باشد و نه نظام قانونی که تمام لوازم آن را داشته باشد. به نظر می‌رسد که از آنجاکه روح اسلام، تسلیم است و مصلحت تسلیم در اسلام نقشی محوری دارد با مراجعه به فضای روایات می‌بینیم که صریحاً امام علیه السلام در موردی که سنت عمداً ترک شده است و به اصطلاح بحث تعارض امر به فریضه و نهی از ترک سنت رخ داده است حضرت حکم به بطلان فریضه کرده‌اند و لذا می‌گوییم که فضای کلی شریعت نظارت احکام به یکدیگر است و ارتکازی که در شریعت همواره موجود است که طاعت باید از راه طاعت انجام شود و اگر از راه معصیت انجام شود باروح کلی شریعت که تسلیم است در تضاد است.^۱

۱. به عنوان مثال به این روایت مبارکه از امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب تحف العقول توجه فرمایید: «انْظُرْ فِيمَا تُصَلِّي وَ عَلَى مَا تُصَلِّي إِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ وَجْهِهِ وَ جِلِّهِ فَلَا قَبُولَ.» (تحف العقول / النص / ۱۷۴ / وصيته علیه السلام لکمیل بن زیاد مختصره ص ۱۷۱) یا به عنوان مثال از حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام در کتاب غیبه شیخ (الغیبه (للطوسی) / کتاب الغیبه للحجة / النص / ۲۹۱ / ۴ - فصل بعض معجزات الامام المهدي علیه السلام و ما ظهر من جهته علیه السلام من التوقيعات علی یدی

از سوی دیگر در نظام عبید و موالی مصالح کاملاً شخصی هستند ولی در نظام قوانین اسلام قطعاً این گونه نیست. پس نظام قوانین اسلام از جهتی شبیه به نظام عبید و موالی است و از جهتی شبیه نظام های قانونی زمان ما و نه این است و نه آن؛ مثلاً نظام های قانونی ولایت مدار نیست و حال اینکه روح شریعت ما ولایت است و از سوی دیگر نظام های قانونی نظارتی به مقام امتثال ندارد و حال اینکه شریعت ما چنین نیست ولی نظام عبید و موالی تناسخ قانونی ندارد و حال اینکه شریعت ما تناسخ قانونی دارد. نظام عبید و موالی قائل به ملکیت عبد برای مولاست و حال اینکه نظام اسلامی قائل به ملکیت مکلف برای شارع نیست.

پس شارع در مرحله به مرحله با مکلف حضور دارد ولی نه به خاطر اهداف شخصی (به خلاف نظام عبید و موالی که بر اساس اهداف شخص مولاست) بلکه روی ملاک های کلی به نفع خود مکلف (شبیه نظام های قانونی) و این الزاماً سبب امتناع نمی شود (به تعبیر دقیق تر الزاماً موجب بطلان عمل نمی شود) و این باکلیت احکام هم در تضاد نخواهد بود و از طرفی احکام شارع ناظر به یکدیگر هم هستند و درجایی که با روح تسلیم در تعارض باشند، عبادت از عبادیت ساقط خواهد شد. طبق این استدلال هم در مسئله اجتماع امر و نهی و هم در مسئله ضد، عبادت انجام شده به دلیل تنافی با روح تسلیم باطل است.

این جهتی از دخالت شارع در مقام امتثال است و به این جهت در بعضی از روایات تصریح شده است، مثل آنچه در کتاب کافی وارد شده است که:

«و يَهْدِي الْإِسْنَادُ عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ الطَّبَرِيِّ قَالَ: كُنْتُ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخُرَاسَانَ وَ عِنْدَهُ عِدَّةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ فِيهِمْ إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى بْنِ عِيسَى الْعَبَّاسِيُّ فَقَالَ يَا إِسْحَاقُ بَلِّغْنِي أَنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّا نَزَعُكُمْ أَنَّ النَّاسَ عِبِيدٌ لَنَا لَا وَ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا قُلْتُهُ قَطُّ وَ لَا سَمِعْتُهُ مِنْ آبَائِي قَالَهُ وَ لَا بَلِّغْنِي عَنْ أَحَدٍ مِنْ آبَائِي قَالَهُ وَ لَكِنِّي أَقُولُ النَّاسَ

عَبِيدٌ لَنَا فِي الطَّاعَةِ مَوَالٍ لَنَا فِي الدِّينِ فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ» (۱ و ۲)

اینکه نظام شریعت چگونه است در مباحث مختلفی غیر از اجتماع امرونی و ضد و امثال این‌ها اثرگذار است؛ مثلاً در بحث تجری، در نظام قانونی تجری قاعدتا مشکل ندارد ولی در نظام عبید و موالی تجری هتک حرمت مولاست و لذا ممنوع است.^۴

به نظر می‌رسد که نظام شریعت شاخصه‌های مهم نظام قانونی مثل بر پایه ملاکات بودن و انسجام درونی را دارد ولی فارق اساسی نظام قانونی شریعت و نظام قانونی این است که در شریعت ولایت امری قطعی است؛ یعنی نمی‌شود ولایت را از نظام قانونی شریعت جدا کرد. با توجه به این نکته به نظر می‌رسد که نظارت بر مقام امتثال اجمالاً در شریعت امری واقع است اگرچه کلیت نداشته باشد.

اشاره به بعضی از آثار اصولی نظارت قانون به مقام امتثال و عدم آن در مبحثی مثل اجتماع امرونی

تذکر به این نکته در پایان لازم است که اصل این بحث در مواضع بسیاری تأثیرگذار است. به عنوان مثال این بحث که قدرت شرط تکلیف است یا اینکه صرفاً

۱. نزد امام رضا (ع) در خراسان ایستاده بودم و نزد ایشان تعدادی از بنی هاشم بودند و در میان آن‌ها اسحاق بن موسی بن عیسی عباسی بود. پس فرمود: ای اسحاق! به من خبر رسیده است که مردم می‌گویند ما گمان می‌کنیم که مردم بردگانی برای ما هستند. نه و قسم به فامیلی من با رسول خدا (ص) ، من هرگز چنین نگفتم و از پدرانم نشنیده‌ام و نه از احدی از پدرانم به من چنین رسیده است ولی من می‌گویم که مردم بندگان ما در اطاعت هستند و موالیان ما در دین هستند. پس باید شاهد به غائب برساند.

۲. در اینجا اشاره به این روایت بد نیست: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلَوِيهِ رَه قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَاسِرِ الْخَدَّامِ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا (ع) مَا تَقُولُ فِي التَّقْوِيضِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَوَّضَ إِلَى نَبِيِّهِ (ص) أَمْرَ دِينِهِ فَقَالَ مَا أَتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا فَأَمَّا الْخَلْقُ وَ الرِّزْقُ فَلَا تُمْ قَالِ (ع) إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ تُمْ رَزَقَكُمْ تُمْ يُمِيتُكُمْ تُمْ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شَرِكِنَاكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ دِينِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (عیسون اخبار الرضا (ع) / ج ۲ / ۲۰۲ / ۴۶ باب ما جاء عن الرضا (ع) فی وجه دلالت الأئمة (ع) و الرد علی الغلاة و المفوضة لعنهم الله ص ۲۰۰)

۳. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۱ / ۱۸۷ / باب فرض طاعة الأئمة (ع) ص ۱۸۵.

۴. متأسفانه بحث تجری در بین اصحاب ما خیلی به صورت عوامانه مورد پیگیری واقع شده است و به زمینه‌ها و لایه‌های بحث نپرداخته‌اند. به نظر می‌رسد اصل عنوان بحث اشکالات بسیاری داشته باشد چه برسد که ما بخواهیم در این بحث صحبت از نتیجه بکنیم. تفصیل این بحث از حوصله این نوشتار خارج است.

معذر است نیز می توان بر پایه این تفکر تشریح شود به این صورت که در نظام عبید و موالی قدرت شرط تکلیف است به دلیل نظارت شارع به مقام امتثال و حال اینکه طبق نظام قانونی، قدرت صرفاً معذر است به دلیل عدم نظارت به مقام امتثال و متعلق حکم در نظام قانونی جامعه است نه فرد خاص. به نظر می رسد که با توجه به روایات موجود در بحث، رابطه قدرت و تکلیف، این خصوصیت شریعت اسلام مطابق با نظام عبید و موالی باشد و قدرت شرط تکلیف باشد.

ثمره چهارم: حکومت معنوی

قواعدی که به عنوان قواعد فریضه و سنت ذکر کردیم، به صورت قضایایی هستند که در حالت کلی بر کل فضای فقه حاکم هستند. ما از این قواعد می توانیم به منزله قرینه منفصله برای فهم روایات استفاده کنیم. نامی که برای این رویکرد انتخاب کرده ایم، «حکومت معنوی» است. به مثالی در این زمینه دقت کنید:

عَنْهُ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي مَنْ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ قَالَ أَلْفَهَا وَاسْتَأْنَفَ. ^{۲۱}

ابتدا که به این روایت می نگریم، این روایت مطلق است و به نظر می رسد که می فرماید، قضای هیچ نمازی واجب نیست. اما بر اساس قواعد فریضه و سنت می دانیم که تنها سنت است که بعد از گذشتن از محل در صورتی که با روح تسلیم ترک شده باشد، قضا ندارد. لذا بر اساس این قاعده می فهمیم که این روایت در واقع در مورد خصوص نماز نافله است و فعلاً قرینه اش به دست ما نرسیده است. این نوع عملکرد در میان فقهای سابق نیز رواج داشته است. به عنوان مثال جناب شیخ طوسی رحمته الله بعد از این روایت می فرماید:

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ: لَا تَنَافِي بَيْنَ الْخَبَرَيْنِ لِأَنَّهُ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ الْخَبَرُ الْأَوَّلُ مَخْصُوصاً بِالْفَرَائِضِ فَيَجِبُ أَنْ يَتَحَرَّى وَ يَقْضَى وَ يَكُونَ الْخَبَرُ الثَّانِي مَخْصُوصاً بِالنَّوَافِلِ فَيَجُوزُ لَهُ تَرْكُهَا وَ لَوْ

۱. کسی که از امام صادق عليه السلام پرسیده بود از مردی که نماز برایش جمع می شود، گفت: فرمود: رها کن و از نو شروع کن.

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۲، ص: ۲۷۶.

حَمَلْنَاهُمَا جَمِيعًا عَلَى النَّوَافِلِ لَجَازٌ أَنْ يُحْمَلَ الْخَبَرُ الْأَوَّلُ عَلَى الْإِسْتِحْبَابِ وَالثَّانِي عَلَى الْجَوَازِ.^۱

ثمره پنجم: مسأله حجیت خبر و تعارض بین روایات

آنچه از این مسأله اصولی در اینجا در صدد بیان هستیم، صرفاً بحثی است که در گذشته به آن اشاره‌ای کردیم و آن اینکه یکی از مقومات حجیت خبر، داشتن شواهد از کتاب و سنت است. در اینجا می‌خواهیم مقداری این مسأله را تبیین کنیم. به طور کلی می‌توان این مسأله را در دو ساحت تبیین کرد.

الف. وجود شاهد محتوایی

از آنجا که سنن در راستای تکمیل و تتمیم فرائض هستند، هر سنتی دارای اصلی در کتاب الله است که آن سنت در راستای تتمیم و تکمیل و تزیین آن است. لذا سنتی که در راستای اصلی قرآنی هستند، موافق کتاب الله هستند. در فصل اول در شرح دو روایت مفصلی که بیانگر نظام فریضه و سنت بودند، دیدید که حرمت شرب مسکر در توافق و سازگاری با حرمت شرب خمر در کتاب الله دانسته شده بود. بدیهی است که حرمت شرب مسکر در راستای تقویت حکم قرآنی شرب خمر است و لذا می‌توان روایت حرمت شرب مسکر را دارای شواهد کتاب دانست. لذا هر خبری را می‌توان با کتاب الله و سنن قطعی رسول اکرم ﷺ مقایسه کرد و در صورت نداشتن سازگاری با آن‌ها و نداشتن اصلی در کتاب الله دارای مقومات حجیت نیست.

مشکلی که هست این است که این معیار در مقام تطبیق بسیار مشکل دارد و ممکن است گاهی برای طرفین تعارض شواهد قرآنی یافت شود و نیز ممکن است، روایتی هم موافق با قرآن و هم مخالف با قرآن پنداشته شود. این مشکلی است که از گذشته مورد توجه فقها بوده است و لذا در روایات معروف عمر بن حنظله از امام علی (ع) نیز در مورد آن پرسش شده است و در آنجا امام علی (ع) معیاری برای مرحله

۱. تنافی بین دو خبر نیست زیرا محتمل است که خبر اول مخصوص به فرائض باشد پس واجب است که تلاش کند و قضا کند و خبر دوم مخصوص به نوافل باشد، پس ترکش جایز است و اگر هر دو را بر نوافل حمل کنیم، جایز است که خبر اول بر استحباب حمل شود و خبر دوم بر جواز.

بعد ارائه فرموده‌اند. به این روایت توجه کنید:

قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْفَقِيهَانِ عَرَفَا حُكْمَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبْرَيْنِ مُوَافِقًا لِلْعَامَّةِ وَ الْآخَرَ مُخَالِفًا لَهُمْ بِأَيِّ الْخَبْرَيْنِ يُؤْخَذُ قَالَ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فَفِيهِ الرَّشَادُ.^۱

این فرضی که عمر بن حنظله مطرح می‌کند که هر دو خبر موافق کتاب و سنت هستند، به جهت همین عدم وضوح این معیار در مقام تطبیق است و گرنه معنا ندارد که قرآن هر دو خبر معارض را تأیید کند. ب. وجود شاهد قاعده‌ای

همانطور که در فصل دوم بیان کردیم، نظام فریضه و سنت دارای قواعد بسیاری است. حال اگر روایتی با این قواعد سازگار باشد، شاهد از کتاب و سنت دارد و اگر با این قواعد سازگار نباشد، شاهد از کتاب و سنت ندارد. به چند مثال توجه کنید:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ ابْنِ سِتَّانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ الصَّائِمُ بِالْخِيَارِ إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ قَالَ ذَلِكَ فِي الْقَرِيضَةِ قَالَمَا النَّافِلَةُ فَلَهُ أَنْ يُفْطِرَ أَيَّ سَاعَةٍ شَاءَ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ.^۲

در این روایت نوعی سعه در سنت قائل شده‌اند. در کلیت شریعت نوعی توسعه در سنن نسبت به فرایض می‌بینیم. روایتی که بیان‌کننده چنین مطلبی هست شاهی از سنت دارد و باروح شریعت سازگار است.

به مثالی دیگر توجه کنید:

می‌دانیم خواندن سوره جمعه و منافقون در نماز ظهر روز جمعه، سنت لزومی

۱. عرض کردم فدایت شوم اگر دو فقیه حکم آن را از کتاب و سنت شناختند و یکی از دو خبر را موافق عامه و دیگری را مخالف با آن‌ها یافتیم، به کدام یک از دو خبر عمل می‌شود؟ فرمود: آنچه مخالف عامه است در آن هدایت است.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۶۸.

۳. امام صادق عليه السلام در مورد فرمایش ایشان «روژه دار تا زوال خورشید مخیر است» فرمود: آن در فریضه است و اما نافله برای اوست که هر ساعتی که خواست تا غروب خورشید افطار کند.

۴. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۴ / ۱۲۲ / باب الرجل یصبح و هو یرید الصیام فیفطر و هو لا یرید الصوم فیصوم فی قضاء شهر رمضان و غیره ص ۱۲۱

است. به عنوان نمونه به روایت زیر توجه کنید:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَكْرَمَ بِالْجُمُعَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَسَنَّا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِشَارَةٍ لَهُمْ وَ الْمُتَنَافِقِينَ تَوْبِيخًا لِلْمُتَنَافِقِينَ وَ لَا يَنْبَغِي تَرْكُهَا فَمَنْ تَرَكَهَا مُتَعَمِّدًا فَلَا صَلَاةَ لَهُ. ^{۱ و ۲}

حال می خواهیم به روایاتی متعارض در مورد برخی از فروع این مسأله را بررسی کنیم.

در کتاب کافی: محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن العلا، عن محمد بن مسلم، عن أحدهما عليه السلام في الرجل يريد أن يقرأ بسورة الجمعة في الجمعة، فيقرأ قل هو الله أحد. قال: يرجع إلى سورة الجمعة. و روى - أيضا - يتمها ركعتين ثم يستأنف. ^{۳ و ۴}

سند روایت اول (یعنی روایتی که می فرماید به سوره جمعه بر می گردد)، صحیح اعلانی است. در اینجا این روایت اول با نظام سنت و فریضه در تعارض نیست؛ زیرا با قرائت سوره قل هو الله احد، هنوز از محل قرائت عبور نکرده است و لذا لازم است که سوره جمعه را بخواند. ولی روایت دوم (یعنی انتهای روایت که می فرماید: روی ایضا الخ) که به حسب ظاهر سندش مرسل است، با قواعد سنت و فریضه همراه نیست مگر اینکه مراد از روایت دوم در جایی باشد که شخص به رکوع رفته است که حتی در این صورت هم بر ناسازگاری خود باقی است؛ زیرا با رفتن به رکوع از محل قرائت خارج شده است و علی القاعده، سنت در چنین فرضی نیاز به اعاده ندارد و نمی تواند موجب نقض فریضه شود. به روایت دیگری در فروع قرائت سوره جمعه توجه کنید:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عمير، عن معاوية بن عمار، عن عمر بن يزيد قال:

۱. امام باقر عليه السلام فرمودند: همانا خداوند مؤمنین را به سبب جمعه (ظاهراً سوره جمعه) اکرام کرد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برای بشارت آن ها و توبیخ منافقین آن را (در نماز جمعه) سنت کرد و ترک آن (در نماز جمعه) شایسته نیست. پس هر کس آن را عمدتاً ترک کرد پس نمازی او نیست.

۲. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۴۲۵ / باب القراءة يوم الجمعة و ليلتها في الصلوات ص: ۴۲۵

۳. در مورد شخصی پرسیدم در مورد مردی که می خواهد در جمعه، سوره جمعه بخواند پس قل هو الله احد می خواند. فرمود بر می گردد به سوره جمعه. و همچنین روایت شده است: دو رکعت تمام می کند سپس از سر می گیرد.

۴. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۴۲۶ / باب القراءة يوم الجمعة و ليلتها في الصلوات ص ۴۲۵

قال أبو عبد الله عليه السلام: من صلى الجمعة بغير الجمعة و المنافقين أعاد الصلاة، في سفر أو حضر. و روى: لا بأس في السفر أن يقرأ بقل هو الله أحد. ^{۱ و ۲}

این روایت بنابر اینکه راوی آن عمر بن یزید بیاع سابری باشد سندش اعلانی است ولی اصلاً با شواهد سنت و کتاب سازگار نیست؛ زیرا از قواعد کلی باب این بود که در سفر، بسیاری از امور عفو شود ولی روایت اخیر (با تعبیر و روى لا بأس الخ) برخلاف روایت اول، کاملاً با شواهد سنت و کتاب سازگار است. این مطلب مخالفت با این سری قواعد شاهد سلبي قوى برای وثوق به روایت است.

این قواعد به منزله شواهدی برای وثوق یا عدم به وثوق به یک روایت محسوب می شود. در اینجا باید به این نکته اشاره کنیم که در واقع قواعد فريضة و سنت ابزاری برای تفریع نیز هست. اگر فرض کنیم که در مورد سوره جمعه روایات بالا نبود، بر اساس عمومات قواعد فريضة و سنت می توانستیم، حکم این مسأله را بیان کنیم. به مثالی دیگر نیز توجه کنید:

سئل الصادق عليه السلام عن الرجل يطوف بالبيت طواف الفريضة و نسي أن يصلي ركعتين عند مقام إبراهيم؟ فقال: يصليها و لو بعد أيام، ان الله تعالى قال: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾. ^{۳ و ۴}

پس نماز پشت مقام، فريضة است. حال به این روایت توجه کنید:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُضَيْلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ نَسِيَ أَنْ يُصَلِّيَ الرُّكْعَتَيْنِ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فِي طَوَافِ الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ فَقَالَ إِنْ كَانَ بِالْبَيْدِ صَلَّى رُكْعَتَيْنِ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ- ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ وَإِنْ كَانَ قَدْ

۱. فرمود: هر کس جمعه را به غیر جمعه و منافقین بخواند در سفر یا حضر، نماز را اعاده می کند. و روایت شده است که عیبی ندارد در سفر قل هو الله احد بخواند.

۲. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۴۲۶ / باب القراءة يوم الجمعة و ليلتها في الصلوات ص ۴۲۵

۳. از امام صادق عليه السلام از کسی پرسیده شد که طواف فريضة را دور خانه کعبه انجام می دهد و فراموش کرد که دو رکعت را نزد مقام ابراهیم بخواند. (چه کند؟) فرمود: آن را می خواند ولو بعد از روزها، همانا خداوند متعال می فرماید: « بگیرد مقام ابراهیم را محل نماز خواندن».

۴. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۳۸۳، المعنى ص ۳۸۲.

که صدر آن موافق این ساختار ولی ذیل آن خیلی باروح کتاب و سنت سازگار نیست و تصدیق آن نیاز به شواهد بیشتری دارد، زیرا قاعده در فرائض این است که باید اعاده شود.

ظاهراً این دیدگاه ما را در این مسأله برخی از اصحاب قدیمی ائمه علیهم السلام نیز داشته‌اند. به روایت زیر توجه کنید:

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ قُؤْلُوبِيٍّ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ بُنْدَارٍ الْقُمِيُّ، قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنُ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا سَأَلَهُ وَ أَنَا حَاضِرٌ، فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا أَشَدَّكَ فِي الْحَدِيثِ وَ أَكْثَرَ انْكَارَكَ لِمَا يَرْوِيهِ أَصْحَابُنَا فَمَا الَّذِي يَحْمِلُكَ عَلَى رَدِّ الْأَحَادِيثِ فَقَالَ حَدَّثَنِي هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا حَدِيثًا إِلَّا مَا وَافَقَ الْقُرْآنَ وَ السُّنَّةَ أَوْ تَجِدُونَهُ مَعَهُ شَاهِدًا مِنْ أَحَادِيثِنَا الْمَتَّقَةِ، فَإِنَّ الْمُعِيرَةَ بْنَ سَعِيدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ دَسَّ فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي أَحَادِيثَ لَمْ يُحَدِّثْ بِهَا أَبِي، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا مَا خَالَفَ قَوْلَ رَبِّنَا تَعَالَى وَ سُنَّةَ نَبِيِّنَا صلی الله علیه و آله فَإِنَّا إِذَا حَدَّثْنَا قُلْنَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. قَالَ يُونُسُ: وَافَيْتُ الْعِرَاقَ فَوَجَدْتُ بِهَا قِطْعَةً مِنْ أَصْحَابِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ وَجَدْتُ أَصْحَابَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مُتَوَافِرِينَ فَسَمِعْتُ مِنْهُمْ وَ أَخَذْتُ كُتُبَهُمْ، فَعَرَضْتُهَا مِنْ بَعْدِ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عليه السلام فَأَنْكَرَ مِنْهَا أَحَادِيثَ كَثِيرَةً أَنْ يَكُونَ مِنْ أَحَادِيثِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ قَالَ لِي: إِنَّ أَبَا الْخَطَّابِ كَذَبَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَعَنَ اللَّهُ أَبَا الْخَطَّابِ! وَ كَذَلِكَ أَصْحَابُ أَبِي الْخَطَّابِ يَدُسُّونَ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا خِلَافَ الْقُرْآنِ، فَإِنَّا إِن تَحَدَّثْنَا حَدَّثْنَا مُوَافَقَةَ الْقُرْآنِ وَ مُوَافَقَةَ السُّنَّةِ إِنَّا عَنْ اللَّهِ وَ عَنْ رَسُولِهِ نُحَدِّثُ، وَ لَا نَقُولُ قَالَ فَلَانٌ وَ فَلَانٌ فَيَتَنَاقَضُ كَلَامُنَا إِنَّ- كَلَامَ آخِرِنَا مِثْلُ

۱. از امام صادق عليه السلام از مردی پرسیدم که فراموش کرد نزد مقام ابراهیم دو رکعت در طواف حج یا عمره بخواند. فرمود: اگر در شهر است دو رکعت نماز را نزد مقام ابراهیم می‌خواند چرا که خداوند عزیز و جلیل می‌فرماید: «و بگیرید مقام ابراهیم را محل برای نماز خواندن» و اگر مسافرت کرده است پس او را امر نمی‌کنم که برگردد.

۲. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۴ / ۴۲۵ / باب السهو فی رکعتی الطواف ص ۲۲۵

مرحوم یونس طبق ملاک موافقت کتاب و سنت (همان فریضه و سنت) و شواهد حاکم بر کتاب و سنت (قواعدی که در بین روایات به آنها اشاره کردیم) احادیث را ارزیابی می کرده اند و این مسئله از دیدگاه اهل حدیث انکار آن ها محسوب می شد.

ثمره ششم: اصول عملیه

در این قسمت دو مبحث مهم داریم.

الف. حکم ولائی جایگزین اصول عملیه: این بحث را در فصل ششم مورد بررسی قرار می دهیم.

ب. قواعد شک مرتبط با اصول عملیه: این بحث را هم در سابق به آن اشاره کردیم که قاعده «الفریضة لا یدخلها الشک» می تواند، بحث های جدیدی را در اصول عملیه باز کند. البته از آنجا که اصول عملیه را بر پایه تحلیل مطلب قسمت الف، چندان مورد توجه نمی دانیم، از تفصیل این بحث چشم می پوشیم.

۱. برخی از اصحاب از یونس بن عبد الرحمن سؤال پرسید در حالی که من حاضر بودم. پس گفت: چه قدر شدید انکار می کنی ای ابا محمد اهل حدیث را و آنچه را که اصحاب ما نقل می کنند. چه چیزی است که تو را به رد احادیث وادار می کند؟ پس گفت: هاشم بن حکم به من حدیث کرد که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «بر ما حدیثی را قبول نکنید مگر اینکه موافق کتاب و سنت باشد یا با آن شاهدی از احادیث متقدم ما باشد؛ زیرا مغیره بن سعید که خدا لعنتش کند، در کتب اصحاب پدرم احادیثی را داخل کرده است که پدرم آن ها را نفرموده است. پس تقوای الهی پیشه کنید و به ما چیزی که مخالف قول رب ما و سنت نبی ما است، نسبت ندهید. پس همانا ما هنگامی که سخن می گوئیم، می گوئیم خدا فرمود و رسول خدا فرمود.» یونس گفت: اهل عراق را به تمام و کمال دریافت کردم و در آن عده ای از اصحاب امام باقر علیه السلام را یافتم و بسیاری از اصحاب امام صادق علیه السلام را یافتم. پس از آن ها شنیدم و از کتیبشان گرفتم پس آن ها را عرضه کردم بر امام رضا علیه السلام. پس احادیث بسیاری را انکار کردند که از احادیث امام صادق علیه السلام باشد. و فرمود خدا لعنت کند ابا الخطاب را! بر امام صادق علیه السلام دروغ بست. خدا لعنت کند ابا الخطاب را و همچنین اصحاب ابو الخطاب را که این احادیث را تا امروز در کتب اصحاب امام صادق علیه السلام داخل می کنند. پس خلاف قرآن را بر ما قبول نکنید؛ زیرا که ما اگر حدیث بگوئیم، به موافقت قرآن و سنت سخن می گوئیم. ما از خدا و رسول خدا سخن می گوئیم و نمی گوئیم فلانی گفت و فلانی گفت تا اقوالمان متناقض شود. همانا کلام آخر ما مثل کلام اول ماست...

شماره هفتم: مباحث اوامر و نواهی

تقریباً اقوال همه علماء در اینکه امر دلالت بر وجوب می‌کند مشترک است و تنها تفاوت آقایان در تحلیل چگونگی دلالت امر بر وجوب است. تمامی اقوال از جهتی دیگر هم مشترک هستند و آن اینکه وجود امر در کتاب یا در سنت موضوعیتی در نتیجه ندارد. امر امر است خواه در کتاب باشد و خواه در سنت. ولی به نظر می‌رسد با توجه به مبحث سنت و فریضه کل این مباحث بر پایه یک پیش فرض غلط است؛ زیرا امر در سنت و امر در کتاب فرق می‌کند. امر در کتاب فریضه است و آثار قانونی خاص خود را دارد ولی امر در سنت، سنت ساز است و بسته به نوع امر استفاده شده و شواهد موجود در هر بحث، یا امری الزامی عدیل الفریضه است و یا امری است که در یک نظام تشکیکی بر پایه توانایی‌های مکلفین تفسیر می‌شود و همچنین ملاک تشخیص اینکه این امر موجود در سنت از کدام نوع است، شواهدی است که در هر مسأله وجود دارد که مفصل از آن‌ها سخن گفتیم - و نه نکات لفظی صرف.

به عبارت فنی، اصولیین پیش فرض گرفته‌اند که شارع در مباحث امر، ادبیاتی مخصوص به خود ندارد و بر پایه این اصل سراغ تحلیل عرفی معنای امر و نهی رفته‌اند، حال اینکه مباحث سنت و فریضه ثابت می‌کند که شارع بر پایه نظام قانونی مخصوص به خود، امر و نهی می‌کند و امر و نهی بسته به اینکه در کتاب یا سنت باشد و نیز شرایط دیگر، معنای مخصوصی خواهد داشت.

به نظر می‌رسد ما هرگز حق نداریم در تحلیل یک نظام قانونمند، کلمات آن نظام را در نظام قانونی دیگری تحلیل و بررسی کنیم. اگر شارع روی نظام سنت و فریضه و فضل صحبت کرده است، هرگز اجازه نداریم بگوییم آخرش واجب هست یا نیست! و بعد با این ایده، ناخود آگاه احکامی را که به حسب توان افراد واجب یا مستحب می‌شوند، به صورت احکام مطلق تبدیل کنیم.

یکی از رسالت‌های فقیه مسلمان این است که دین را همان‌طور که هست مطرح کند. اگر چیزی فریضه است به همان صورت. اگر سنت است به همان صورت.

سنت در فریضه است یا در غیر فریضه به همان صورت. سنت در سنت است به همان صورت. مطابق با مشتهیات خودمان نباید دین را در قالب‌های جدیدی ببریم و آن را عرضه کنیم. دین با همین قالبش دین است خصوصاً اینکه قبلاً عرض شد که در این نقل و انتقال یک سری از اغراضی که شارع مقدس از به‌کارگیری یک ادبیات مخصوص دارد، فوت می‌شود. عرض شد که حداقل مسائلی که فوت می‌شود یکی مصلحت تمرین ولایت‌پذیری در هر عبادتی که بخشی از آن سنن است و دومین نکته تشکیک احکام به‌حسب توانایی افراد است که در نظام احکام خماسی هیچ توجهی به آن نشده است. بیشتر در تحلیل فرق بین فریضه و سنت عدیل الفریضه با واجب و سنت‌های غیرالزامی با مستحب بسیار صحبت کردیم.

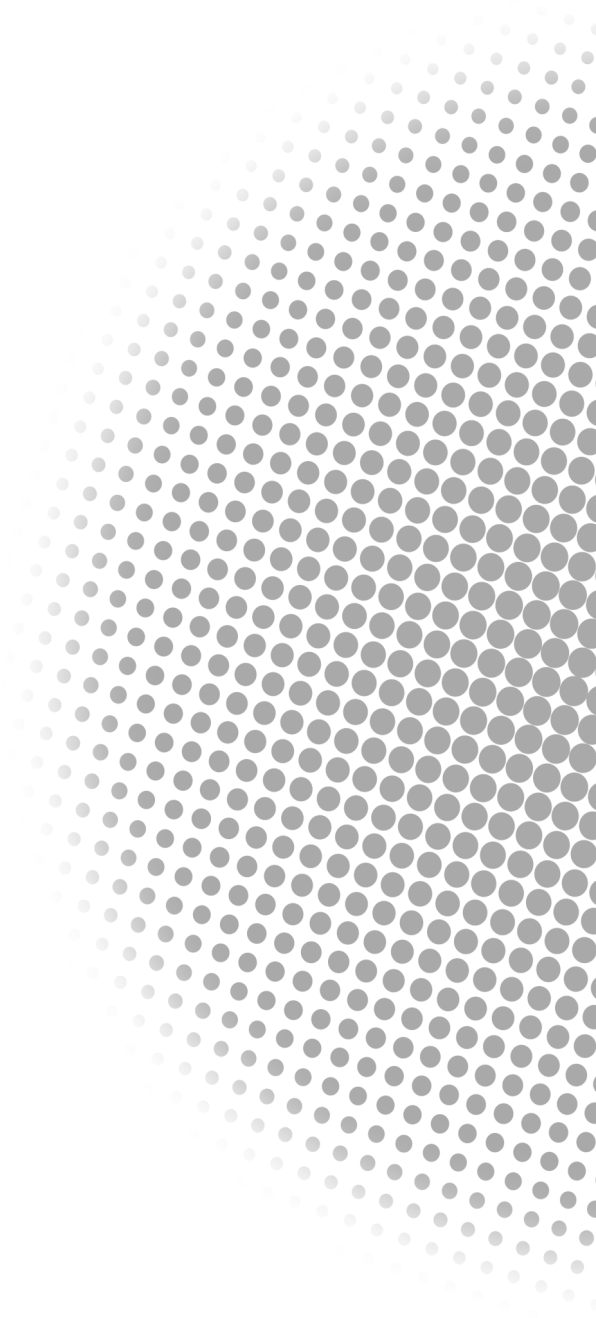
جا دارد در اینجا متعرض یک ثمره دیگر مباحث فریضه و سنت در مباحث اوامر و نواهی بشویم. بحث مفصلی در کتب اصولی مطرح شده است که تعابیر «لا ینبغی» یا «یکره» و امثال این‌ها دلالت بر وجوب می‌کند یا خیر. ظاهراً بین فقها بنایی بوده است که در مورد واجبات غیر کتابی تعبیر «حرام» را به کار نمی‌بردند و به جای آن از تعابیر «لا ینبغی» و امثال آن استفاده می‌کرده‌اند. گویا این یک نوع احترام ویژه به قرآن بوده است و این مسأله شواهدی نیز در کتب روایی ما دارد. به این روایت توجه کنید:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُمَا سَأَلَاهُ عَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمُرِ الْأَهْلِيَّةِ قَالَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَنْهَا وَ عَنْ أَكْلِهَا يَوْمَ حَبَرٍ وَ إِنَّمَا نَهَى عَنْ أَكْلِهَا فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ لِأَنَّهَا كَانَتْ حَمُولَةَ النَّاسِ وَ إِنَّمَا الْحَرَامُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْقُرْآنِ.^{۲۱}

لذا به نظر می‌رسد فهمیدن کراهت از تعابیری مثل «لا ینبغی» و امثال آن، چندان ساده نیست.

۱. زراره و محمد بن مسلم از ابی عبد الله عليه السلام از خوردن گوشت خران اهلی پرسیدند. حضرت فرمودند: رسول خدا صلى الله عليه وآله از آن نهی کرد و از خوردن آن در روز خیبر و تنها از خوردنش در آن وقت نهی کرد، زیرا وسیله حمل بار مردم بود و تنها حرام آن چیزی است که خدا در قرآن حرام کند.

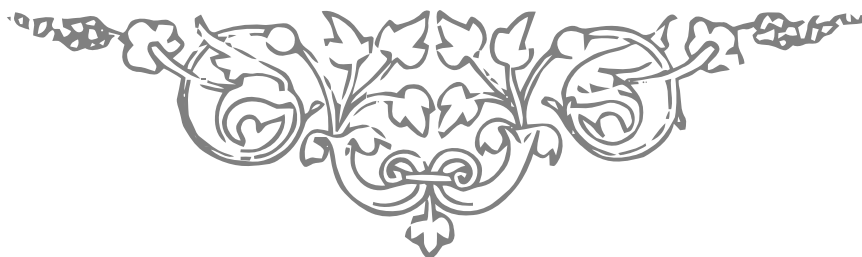
۲. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۶ / ۲۴۶ / باب جامع فی الدواب التي لا تؤکل لحمها.

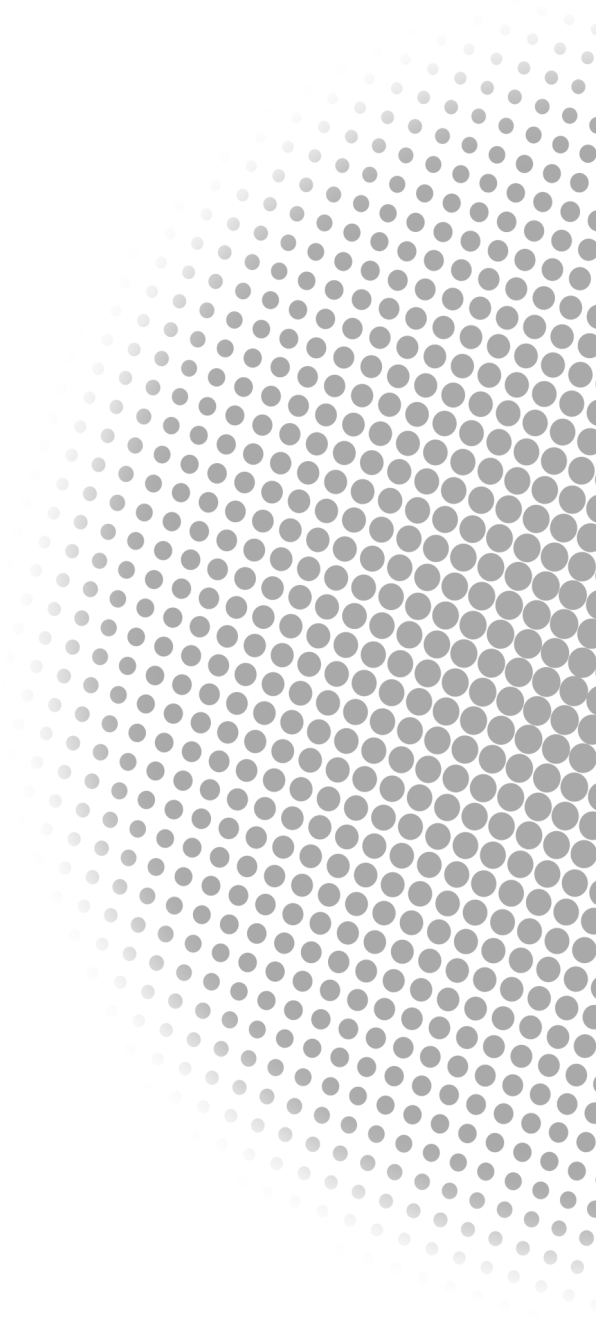




فصل چهارم

تاریخچه تعامل با نظام فریضه و سنت





در تسلسل تاریخی ابتدا از فقهای عصر ائمه علیهم السلام شروع می‌کنیم. در این رویکرد می‌توان غالب راویانی را که در طرق روایات گذشته آمده بودند، از قائلین سنت و فریضه دانست، خصوصاً راویانی که مطالب متعددی از سنت و فریضه را بی‌واسطه از امام علیه السلام نقل کرده بودند و لذا متعرض چنین فقهایی از عصر ائمه علیهم السلام نمی‌شویم. اما اولین فقیهی که می‌توان عباراتی از خود او یافت که نشان دهنده، اعتقاد راسخ او به مباحث فریضه و سنت است، جناب فضل بن شاذان است. در کتب فهرست، به ایشان کتابی به نام کتاب العلل نسبت داده‌اند^۱ این رساله را مرحوم صدوق در کتاب علل الشرائع مفصلاً نقل می‌کنند. رساله ای است حدود ۱۶ صفحه که مشهور به رساله علل فضل بن شاذان است. ظاهراً این رساله کلمات خود فضل بن شاذان است ولی در ذیل آن راوی رساله می‌گوید که من از فضل شنیدم که می‌گفت انسان نمی‌تواند حکمت‌های شریعت را از خودش بگوید و من این حکمت‌ها را از آقا امام رضا علیه السلام در مجالس متعدد شنیده‌ام و خودم آن‌ها را جمع کرده‌ام. نظر استاد بزرگوار ما آیت‌الله سید احمد مددی این است که این رساله اثر خود فضل است و این تعلیل ذیل ناشی از نوعی تفکر اخباری‌گری در راوی نسخه است و او با تفکراتش درک نمی‌کرده است که فضل بن شاذان با آن عظمت قدر این

۱. فهرست شیخ طوسی، ص ۳۶۱.

ها را از خودش در آورده باشد و لذا گفته است که حتماً آن‌ها را از امام علیه السلام شنیده است.^۱ این روایت نشن می‌دهد که ایشان که شاگرد اعظمی چون ابن فضال و هم خط بزرگوارانی چون ابن ابی عمیر و سائر اصحاب عقلی گرای ما بوده است کاملاً روی نظام سنت و فریضه به احکام می‌نگرد.

به قسمت‌هایی از این رساله توجه کنید:

فَإِنْ قَالَ فَلِمَ جُعِلَ صَلَاةُ السُّنَّةِ أَرْبَعًا وَ ثَلَاثِينَ رَكْعَةً قِيلَ لِأَنَّ الْفَرِيضَةَ سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً فَجُعِلَتِ السُّنَّةُ مِثْلِي الْفَرِيضَةِ كَمَا لَا لِلْفَرِيضَةِ فَإِنْ قَالَ فَلِمَ جُعِلَ صَلَاةُ السُّنَّةِ فِي أَوْقَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ لَمْ يُجْعَلْ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ قِيلَ لِأَنَّ أَفْضَلَ الْأَوْقَاتِ ثَلَاثَةٌ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ وَ بَعْدَ الْمَغْرِبِ وَ بِالْأَسْحَارِ فَأَحَبُّ أَنْ يُصَلَّى لَهُ فِي كُلِّ هَذِهِ الْأَوْقَاتِ الثَّلَاثَةِ لِأَنَّهُ إِذَا فُرِّقَتِ السُّنَّةُ فِي أَوْقَاتٍ شَتَّى كَانَ أَدَاؤُهَا أَيْسَرَ وَ أَخَفَّ مِنْ أَنْ تُجْمَعَ كُلُّهَا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ^{۲، ۳}

در جای دیگر: فَلِمَ جُعِلَ فِيهَا اثْنَتَا عَشْرَةَ تَكْبِيرَةً قِيلَ لِأَنَّهُ يَكُونُ فِي كُلِّ رَكْعَتَيْنِ اثْنَتَا

۱. مرحوم صدوق بعد از نقل روایت این طور می‌فرماید: «قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري قال قلت للفضل بن شاذان لما سمعت منه هذه العلل أخبرني عن هذه العلل التي ذكرتها عن الاستنباط والاستخراج وهي من نتائج العقل أو هي مما سمعته ورويته فقال لي ما كنت لأعلم مراد الله تعالى بما فرض ولا مراد رسول الله صلى الله عليه وآله بما شرع وسن ولا أعلم ذلك من ذات نفسي بل سمعتها من مولاي أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام المرة بعد المرة و الشيء بعد الشيء فجمعتها فقلت له فأحدث بها عنك عن الرضا عليه السلام قال نعم حدثنا الحاكم أبو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان النيسابوري رضى الله عنه عن عمه أبي عبد الله محمد بن شاذان عن الفضل بن شاذان أنه قال سمعت هذه العلل من مولاي أبي الحسن بن موسى الرضا عليه السلام فجمعتها متفرقة و ألفتها.» (عيون أخبار الرضا عليه السلام / ج ۲ / ۱۲۱ / ۳۴ باب العلل التي ذكر الفضل بن شاذان في آخرها أنه سمعها من الرضا علي بن موسى عليه السلام مرة بعده مرة و شينا بعد شيء فجمعتها و أطلق لعلي بن محمد بن قتيبة النيسابوري روايتها عنه عن الرضا عليه السلام ص ۹۹ و علل الشرائع / ج ۱ / ۲۷۴ / ۱۸۲ باب علل الشرائع و أصول الإسلام ص ۲۴۷)

۲. پس اگر گفته شود که چرا نماز سنت سی و چهار رکعت شد، گفته می‌شود زیرا فریضه هفده رکعت است پس سنت دو برابر فریضه است به منظور تکمیل فریضه پس اگر گفته شود پس چرا نماز سنت در اوقات مختلف قرار داده شده است و نه در وقت واحد، گفته می‌شود زیرا افضل اوقات سه تاست. هنگام زوال خورشید و بعد مغرب و نزد سحر پس دوست داشت که در کل این اوقات سه گانه نماز خوانده شود زیرا هنگامی که سنت جدا جدا شود در زمان‌های گوناگون ادای آن ساده‌تر و سبک‌تر از این است که همه آن‌ها در زمان یکسان جمع شود.

۳. عیون اخبار الرضا عليه السلام / ج ۲ / ۱۱۱ / ۳۴ باب العلل التي ذكر الفضل بن شاذان في آخرها أنه سمعها من الرضا علي بن موسى عليه السلام مرة بعده مرة و شينا بعد شيء فجمعتها و أطلق لعلي بن محمد بن قتيبة النيسابوري روايتها عنه عن الرضا عليه السلام ص ۹۹ و در کتاب علل الشرائع / ج ۱ / ۲۵۱ / ۱۸۲ باب علل الشرائع و أصول الإسلام ص ۲۴۷ از این به بعد فقط در عیون آدرس می‌دهیم.

عَشْرَةَ تَكْبِيرَةً فَلِذَلِكَ جُعِلَ فِيهَا اثْنَتَا عَشْرَةَ تَكْبِيرَةً فَإِنْ قَالَ فَلِمَ جُعِلَ سَبْعُ تَكْبِيرَاتٍ فِي الْأُولَى وَخَمْسُ فِي الثَّانِيَةِ وَلَمْ يُسَوَّ بَيْنَهُمَا قِيلَ لِأَنَّ السَّنَةَ فِي صَلَاةِ الْفَرِيضَةِ أَنْ يُسْتَفْتَحَ بِسَبْعِ تَكْبِيرَاتٍ فَلِذَلِكَ بَدِئَ هَاهُنَا بِسَبْعِ تَكْبِيرَاتٍ وَجُعِلَ فِي الثَّانِيَةِ خَمْسُ تَكْبِيرَاتٍ لِأَنَّ التَّحْرِيمَ مِنَ التَّكْبِيرِ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسُ تَكْبِيرَاتٍ وَ لِيَكُونَ التَّكْبِيرُ فِي الرُّكْعَتَيْنِ جَمِيعاً وَثَرّاً وَثَرّاً^۲

در جای دیگر: فَإِنْ قَالَ فَلِمَ أُمِرُوا بِصَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ لَا قِلَّ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ قِيلَ لِأَنَّهُ قُوَّةُ الْعِبَادَةِ الَّتِي يَعْطَمُ فِيهَا الْقَوَى وَالضَّعِيفُ وَإِنَّمَا أَوْجَبَ اللَّهُ الْفَرَاغَ عَلَى أَغْلَبِ الْأَشْيَاءِ وَأَعَمَّ الْقَوَى ثُمَّ رَخَّصَ لِأَهْلِ الضَّعْفِ وَرَعَبَ أَهْلَ الْقُوَّةِ فِي الْفَضْلِ وَ لَوْ كَانُوا يُضْلَحُونَ عَلَى أَقَلِّ مِنْ ذَلِكَ لَنَقَصَهُمْ وَ لَوْ احْتَأَجُّوا إِلَى أَكْثَرِ مِنْ ذَلِكَ لَزَادَهُمْ^۳

در جای دیگر: فَإِنْ قَالَ فَلِمَ جَعَلَ الصَّوْمَ السَّنَةَ قِيلَ لِيَكْمَلَ فِيهِ الصَّوْمُ الْقَرَضُ^۴

در جای دیگر: فَإِنْ قَالَ فَلِمَ أُمِرُوا بِحُجَّةٍ وَاحِدَةٍ لَا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ قِيلَ لَهُ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى

۱. اگر گفته شود که چرا در نماز دوازده تکبیر قرار داده شده است، گفته می‌شود که در هر دو رکعت دوازده تکبیر می‌باشد پس به همان جهت در آن دوازده تکبیر قرار داده شده است. پس اگر گفت پس چرا در آن هفت تکبیر قرار داده شده است در اولی و پنج تا در دومی و بین آن دو تساوی برقرار نشده است. گفته می‌شود زیرا سنت ر نماز فريضه این است که با هفت تکبیر شروع کند پس اینجا به هفت تکبیر شروع شده است و در دومی ۵ تکبیر قرار داده شده است؛ زیرا تکبیری که سبب احرام نماز می‌شود در روز و شب پنج تکبیر است و برای اینکه تکبیر در دو رکعت همگی یکی یکی باشد.

۲. **عیون اخبار الرضا** ج ۲ / ۱۱۶ / ۳۴ باب العلل التي ذكر الفضل بن شاذان في آخرها أنه سمعها من الرضا على بن موسى عليه السلام مرة بعده مرة و شينا بعد شيء فجمعها و أطلق لعلي بن محمد بن قتيبة النيسابوري روايتها عنه عن الرضا عليه السلام ص ۹۹

۳. پس اگر گفته شود پس چرا امر نشده‌اند به روزه ماه رمضان نه کمتر از آن گفته می‌شود زیرا توانایی بندگان که قوی و ضعیف را شامل می‌شود این مقدار است و تنها فرائض واجب می‌شود بر غالب‌ترین و عام‌ترین توانایی. سپس برای اهل ضعف ترخیص داده می‌شود و اهل قدرت در زیادی ترغیب می‌شوند و اگر بر کمتر از این مقدار اصلاح شوند از آن کم می‌کرد و اگر به بیش از این احتیاج داشتند، زیادشان می‌کرد.

۴. **عیون اخبار الرضا** ج ۲ / ۱۱۷ / ۳۴ باب العلل التي ذكر الفضل بن شاذان في آخرها أنه سمعها من الرضا على بن موسى عليه السلام مرة بعده مرة و شينا بعد شيء فجمعها و أطلق لعلي بن محمد بن قتيبة النيسابوري روايتها عنه عن الرضا عليه السلام ص ۹۹

۵. پس اگر گفته شود که چرا روزه سنت قرار داده شد، گفته می‌شود برای اینکه روزه فريضه تکمیل شود.

۶. **عیون اخبار الرضا** ج ۲ / ۱۱۸ / ۳۴ باب العلل التي ذكر الفضل بن شاذان في آخرها أنه سمعها من الرضا على بن موسى عليه السلام مرة بعده مرة و شينا بعد شيء فجمعها و أطلق لعلي بن محمد بن قتيبة النيسابوري روايتها عنه عن الرضا عليه السلام ص ۹۹

وَصَّعَ الْفَرَائِضَ عَلَى أَذَى الْقَوْمِ مَرَّةً كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ يَعْزَى شَاءَ لَيْسَ لَه الْقُوَى وَ الضَّعِيفُ وَ كَذَلِكَ سَائِرُ الْفَرَائِضِ إِيَّاهَا وَضِعَتْ عَلَى أَذَى الْقَوْمِ قُوَّةً فَكَانَ مِنْ تِلْكَ الْفَرَائِضِ الْحَجُّ الْمَفْرُوضُ وَاحِدًا ثُمَّ رَغَبَ بَعْدَ أَهْلِ الْقُوَّةِ بِقَدْرِ طَاقَتِهِمْ فَإِنْ قَالَ فَلِمَ أُمِرُوا بِالتَّمَتُّعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ قِيلَ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ لِأَنْ يَسْلَمَ النَّاسُ مِنْ إِحْرَامِهِمْ وَ لَا يَطُولَ عَلَيْهِمْ ذَلِكَ فَتَدَاخَلَ عَلَيْهِمُ الْفَسَادُ وَ لِأَنْ يَكُونَ الْحَجُّ وَ الْعُمْرَةُ وَاجِبَيْنِ جَمِيعًا فَلَا تُعْطَلُ الْعُمْرَةُ وَ لَا تَبْطَلُ وَ لِأَنْ يَكُونَ الْحَجُّ مُفْرَدًا مِنَ الْعُمْرَةِ وَ يَكُونَ بَيْنَهُمَا فَصْلٌ [وَ تَمْيِيزٌ وَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ دَخَلَتِ الْعُمْرَةُ فِي الْحَجِّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ لَا أَنَّهُ - كَانَ سَاقِ الْهَدْيِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَنْ يُجِلَّ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ لَفَعَلَ كَمَا أَمَرَ النَّاسُ وَ لِذَلِكَ قَالَ لَوْ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ لَفَعَلْتُ كَمَا أَمَرْتُكُمْ وَ لَكِنِّي سَفْتُ الْهَدْيَ وَ لَيْسَ لِسَاقِ الْهَدْيِ أَنْ يُجِلَّ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ ٢١

در جای دیگر: لِأَنَّ الْفَرَضَ مِنَ الذَّكْرِ إِيَّاهَا هُوَ الْإِسْتِفْتَا ح وَ كُلُّ سَنَةٍ فَإِنَّهَا تُؤَدَّى عَلَى جِهَةِ الْفَرَضِ فَلَمَّا أَنْ كَانَ فِي الْإِسْتِفْتَا حِ الَّذِي هُوَ الْفَرَضُ رَفَعَ الْيَدَيْنِ أَحَبَّ أَنْ يُؤَدَّوا السَّنَةَ عَلَى جِهَةِ مَا يُؤَدَّى الْفَرَضُ ٢٣

۱. پس اگر گفته شود که پس چرا به یک حج امر شدند نه بیشتر از آن گفته می شود که زیرا خداوند متعال فرائض را به مقدار کمترین توان مردم جعل کرده است. پس از آن فرائض حج مفروض که یکی است، می باشد سپس اهل قدرت را ترغیب کرده است به اندازه طاقتشان. پس اگر گفت پس چرا به تمتع به عمره قبل از حج امر شده اند گفته می شود که آن تخفیفی از جانب رب شماسست و رحمتی است برای اینکه مردم از احرامشان سالم بمانند و بر آن ها طولانی نشود پس فساد بین حج و عمره متداخل شود و برای اینکه حج و عمره هر دو واجب هستند پس عمره تعطیل نشود و باطل نشود و برای اینکه حج جدای از عمره باشد و بین آن دو جدایی باشد و نبی ﷺ فرمود، عمره را در حج تا روز قیامت داخل کردم و اگر نبود که او هدی را با خود برد و برایش نبود که از احرام خارج شود تا اینکه هدی را به محلش برساند به تحقیق آن طور که به مردم امر کرد عمل می کرد و به همین دلیل فرمود اگر از امر خودم از نو شروع می کردم پشت نمی کردم و همانطور که شما را امر کردم عمل می کردم ولی من هدی با خود آوردم و برای آورنده هدی جایز نیست که از احرام قبل از رسیدن هدی به محلش خارج شود.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام / ج ۲ / ۱۲۰ / ۳۴ باب العلل التي ذكر الفضل بن شاذان في آخرها أنه سمعها من الرضا على بن موسى عليه السلام مرة بعده مرة و شينا بعد شيء فجمعها و أطلق لعلي بن محمد بن قتيبة النيسابوري روايته عنه عن الرضا عليه السلام ص ۹۹

۳. زیرا فريضه از ذکر تنها تکبير آغاز نماز است و هر سنتی از جهت فرض ادا می شود پس هنگامی که در تکبير شروع نماز که آن فريضه است، بالا بردن دو دست است، محبوب تر است که سنت بر جهت فرض ادا شود.

۴. علل الشرائع / ج ۱ / ۲۶۴ / ۱۸۲ باب علل الشرائع و أصول الإسلام ص ۲۴۷

می‌بینید که چه طور ایشان از روی این ضوابط تفریعاتی را مطرح می‌کنند. نفر بعدی از فقهای معروف که عباراتی از خود ایشان در تأیید نظام فریضه و سنت می‌توان مطرح کرد، جناب شیخ کلینی است. قبل از ایشان، افرادی مثل احمد برقی و عیاشی که در کتب خود تعدادی از روایات فریضه و سنت را آورده باشند، هستند ولی عبارتی از ایشان که از خودشان باشد-علاوه بر نقل روایت- نیافتیم. اما مرحوم کلینی علاوه بر اینکه در سراسر کافی به نقل روایاتی در تبیین نظام فریضه و سنت دست می‌زنند، عباراتی هم از ایشان یافتیم که در آن‌ها صریحاً بر پایه این نظام سخن گفته بودند. ابتدا به روایت زیر در کافی دقت کنید:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيثَةَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّهُمْ سَمِعُوا أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَا يُصَلِّي مِنَ النَّهَارِ حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ وَ لَا مِنَ اللَّيْلِ بَعْدَ مَا يُصَلِّي الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ حَتَّى يَنْتَصِفَ اللَّيْلُ. ^{۲ و ۱}

سپس مرحوم کلینی بلا فاصله بعد این روایت می‌فرماید:

مَعْنَى هَذَا أَنَّهُ لَيْسَ وَقْتُ صَلَاةِ فَرِيضَةٍ وَلَا سُنَّةٍ لِأَنَّ الْأَوْقَاتَ كُلَّهَا قَدْ بَيَّنَّهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم فَأَمَّا الْقَضَاءُ قَضَاءُ الْفَرِيضَةِ وَ تَقْدِيمُ النَّوَافِلِ وَ تَأْخِيرُهَا فَلَا بَأْسَ. ^{۳ و ۴}

مرحوم کلینی می‌فرماید که اوقاتی که در حدیث بیان شده است، نه وقت نماز سنت است و نه وقت نماز فریضه، زیرا اوقات را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده‌اند. واضح است که ظاهراً مرحوم کلینی جعل اولی اوقات را هم به سنت می‌دانسته‌اند سپس برای دفع توهمی که ممکن است حاصل شود، می‌فرماید که نماز قضا خواندن و همچنین تقدیم و تأخیر نوافل مانعی ندارد و در این اوقات مشکلی ندارد و این روایت ناظر به جعل اولی اوقات نماز است. می‌بینید که فقیه بزرگ شیعه در

۱. امیر المؤمنین عليه السلام این طور بود از روز نمازی نمی‌خواند تا زوال خورشید و از شب بعد از نماز عشاء آخر، نمازی نمی‌خواند تا نصف شب.

۲. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۲۸۹ / باب التطوع فی وقت الفریضة و الساعات التي لا یصلی فیها ص ۲۸۸

۳. معنایش این است که این وقت، وقت نماز فریضه نیست و نه وقت نماز شنت زیرا همه اوقات را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان کرده است و اما قضاء مثل قضای فریضه و مقدم کردن نوافل و مؤخر کردن آن‌ها عیبی ندارد.

۴. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۲۹۰ / باب التطوع فی وقت الفریضة و الساعات التي لا یصلی فیها ص ۲۸۸

انتهای قرن سوم و اوایل قرن چهار چه طور بر اساس نظام سنت و فریضه تفکر می‌کند.

بعد از ایشان جناب شیخ صدوق هستند که همچون مرحوم کلینی علاوه بر نقل روایات در کتاب فقیه بارها و بارها بر اساس فریضه و سنت به تبیین مسائل می‌پردازند و در گذشته هم برخی از عبارات ایشان گذشت. ایشان همچنین در کتاب مقنع نیز بارها به تبیین احکام بر پایه این نظام بر آمده‌اند.

در بین اصحاب بغدادی ما مثل هم مثل شیخ مفید که طبیعتاً بر اثر حضور در فضای اهل سنت مقداری باید خود را با استانداردهای علمی عامه هماهنگ کنند کاملاً تفکر نظام سنت و فریضه را مشاهده می‌کنیم.^۱ حتی در کتاب تهذیب و نهایه شیخ هم کاملاً این امر مشهود است.

با مراجعه به کتب دیگر این محدوده زمانی از قبیل فقه الرضا (علیه السلام) و دعائم الاسلام و حتی نهایه مرحوم شیخ طوسی به این نتیجه رسیدیم که این سنخ ادبیات و دیدگاه به احکام در این مرحله هم کاملاً مشاهده می‌شود.^۲

سؤال این است که دقیقاً از چه زمانی، تفکر فریضه و سنت آرام آرام فراموش می‌شود و جای خود را به نظام احکام خماسی می‌دهد؟ چه شده است که در روزگار معاصر، این بحث حتی برای مثل مرحوم آیه الله العظمی سید حسین بروجردی که شاید بزرگ‌ترین فقیه دوران معاصر باشند، تازگی دارد. ایشان در درس خارجشان بعد از ذکر مباحث امر و دلالت آن بر وجوب، می‌فرمایند که می‌خواهم نکته‌ای ذکر کنم که نکته لطیفیست و باعث اعجاب من می‌شود و سپس به بیان طرح کلی سنت و فریضه در دو سطر می‌پردازند.

۱. رساله‌ای به مرحوم شیخ مفید منسوب است به نام الاختصاص که در این رساله هم مقداری از روایات سنت و فریضه وارد شده است. همچنین در مقنعه نیز عبارات بسیاری یافت می‌شود که بر پایه فریضه و سنت نوشته شده است.

۲. بنده در جمع‌آوری مطالب لازم برای این نوشتار عبارات تمامی این کتب را جمع‌آوری کردم ولی بعد از جمع‌آوری همان‌طور که انتظار می‌رفت مشاهده شد که این عبارات همان روایاتیست که ما تا به حال آورده‌ایم و صرفاً سند روایت حذف شده است و احیاناً مقداری عبارات مرتب‌شده است و لذا دوباره آوردن این عبارات را خالی از فایده علمی دانستیم. علت اینکه این اتفاق موافق انتظارمان بود این است که ساختار کلی این کتب همین است. در کتب فقهی ابتدائی ما، نصوص معمولاً بها صرفاً مرتب‌شده و سند آن‌ها حذف و با ترتیبی مناسب ذکر می‌شده‌اند.

عجیب اینکه بعضی از کسانی که این مطلب ایشان را نقل کرده‌اند به دلیل ندیدن این روایات و کثرت آنها این مطلب ایشان را مطلب شاذ و نادرستی معرفی کرده‌اند! البته در بین علمای عصور اخیر در عبارات مرحوم نائینی هم این مطلب را دیده‌ایم. در فواید مرحوم نائینی این طور آمده است:

«بل الّذی یشهد من جملة من الروایات: أنّ التکلیف بالصلاة إنّما کان بخطایین: خطاب من الله (تعالی) و خطاب من النبی ﷺ و یعبر عن الأوّل بفرض الله (تعالی) و عن الثانی بفرض النبی ﷺ أو سنته و المراد من فرض الله (تعالی) هو الأركان الّتی لا تدخلها النسیان و من فرض النبی ﷺ صلی الله علیه و آله و سلم هو سائر الأجزاء الّتی تدخلها النسیان...»^{۲ و ۳}

ظاهراً مسأله ریشه در اتفاقی دارد که در اصحاب بغدادی ما بعد از مرحوم شیخ طوسی می‌افتد. شیخ دو کتاب فقهی دارند که در فقه متأخر شیعه بسیار تأثیرگذار است. یکی کتاب خلاف و دیگری کتاب مبسوط که اولی فقه مقارن و دومی فقه تقریعیست و هر دو کتاب بر روی ذوق عامه نوشته شده است. به نظر می‌رسد که اصحاب بعدی ما، روش این دو کتاب را به خاطر سادگی‌اش پسندیدند و به این دلیل آرام آرام زمینه‌های تفکر سنت و فریضه در میان اصحاب ما برچیده شد به نحوی که امروزه اصطلاح سنت و فریضه بسیار مهجور واقع شده است. با این دو کتاب خیلی مسائل را عوض کردند. تا قبل ایشان تفریع و قیاس در عرض هم دیده می‌شدند ولی عظمت شخصیت شیخ که یک دانشمند کامل بودند باعث شد که تفریع بعد از ایشان در اصحاب ما جا بیفتد.

این شأن علمی ایشان باعث پوشیده شدن برخی از اشتباهات ایشان هم شد و از جمله این اشتباهات، اشتباهی است که از ایشان در بحث سنت و فریضه رخ داده

۱. مراجعه شود به کتاب تحقیق الاصول، جلد دوم، چند صفحه انتهایی مباحث امر. ایشان در آنجا هم کلام مرحوم آیت الله بروجرودی را نقل می‌کنند و هم مطلب ایشان را نقد می‌کنند.

۲. بلکه آن چیزی که از تعدادی از روایات ظاهر می‌شود اینکه تکلیف به نماز به دو خطاب بوده است یکی خطابی از جانب خداوند متعال و (دیگری) خطابی از جانب نبی ﷺ و از اولی به فریضه الهی و از دومی به فرض نبی ﷺ یا سنت او تعبیر می‌شود و مراد از فرض خدا ارکانی است که نسیان در آن‌ها داخل نمی‌شود و از فرض نبی ﷺ سائر اجزایی است که نسیان در آن‌ها داخل می‌شود.

۳. فوائد الاصول / ج ۴ / ۲۱۵ / أما الجهة الأولى: ص ۲۱۰

است. شواهدی در دست داریم که نشان می دهد ایشان بحث سنت و فریضه را به نحوی که ما از مجموعه روایات استنباط کردیم تلقی نموده اند. به عنوان مثال در کتاب تهذیب، ایشان روایتی را نقل می فرمایند:

عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَقِطِينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ الْكُوفِيِّ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي عَمْرٍو الْجَلَّابِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام رَكْعَتَا الْفَجْرِ تَفْتَوْتُنِي أَمْ أَصَلِيهِمَا قَالَ نَعَمْ قُلْتُ لِمَ أَمْ فَرِيضَةٌ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله سَأَلْتُهُمَا فَمَا سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَهُوَ قَرَضٌ.^{۲۱}

سپس بعد از این روایت می فرمایند: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ: قَوْلُهُ عليه السلام فَمَا سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَهُوَ قَرَضٌ مَعْنَاهُ مُقَدَّرٌ لِأَنَّ الْقَرَضَ مَعْنَاهُ هُوَ التَّقْدِيرُ وَ لَيْسَ يُرِيدُ أَنَّهُ قَرَضٌ يَسْتَحِقُّ تَارِكُهُ الْعِقَابَ.^۳

یعنی ایشان به جای رجوع به مجموع روایات برای کشف معنای سنت و فریضه سراغ معنای لغوی کلمه رفته اند و لذا از حقیقت مطلب به دور مانده اند.^۵ ظاهراً این

۱. به امام صادق عليه السلام عرض کردم دو رکعت فجر (نافله صبح) از من فوت می شود آیا آن دورا بخوانم. فرمود بله. عرض کردم: چرا؟ آیا فریضه است؟ فرمود رسول خدا آن دورا سنت کرد و سنت رسول خدا صلى الله عليه وآله واجب است.

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان) / ج ۲ / ۲۴۲ / ۱۲ باب فضل الصلاة و المفروض منها و المسنون ص ۲۳۶

۳. محمد بن حسن (شیخ طوسی) فرمود: قول امام که هر چه رسول خدا صلى الله عليه وآله سنت کرد، فرض است، معنای فرض اندازه گیری شده است زیرا فرض معنایش اندازه گیری است و مراد از آن فرضی که تارک آن مستحق عقاب است (یعنی وجوب) نیست.

۴. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان) / ج ۲ / ۲۴۳ / ۱۲ باب فضل الصلاة و المفروض منها و المسنون ص ۲۳۶

۵. البته به نظر می رسد که ایشان بیش از اینکه متأثر به معنای لغوی باشند متأثر به معنای کلامی مشهور در بین عامه از این سنخ کلمات بوده اند همان طور که از عبارت «فرض يستحق تاركة العقاب» روشن می شود.

نکته دیگر اینکه به نظر می رسد این روایت با این سنخ تعابیر ناشی از فهم اشتباه راوی باشد. در روایتی جناب محمد بن مسلم از امام عليه السلام می پرسند که عمار ساباطی نقل کرده است که شما فرموده اید سنت نبی فریضه است و حضرت قبول نمی فرمایند و می فرمایند که من چیز دیگر گفته ام. به خود روایت توجه فرمایید: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْخُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الثَّوْرِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ عَمَارًا السَّابَّاطِيَّ رَوَى عَنْكَ رِوَايَةً قَالَ وَ مَا هِيَ قُلْتُ رَوَى أَنَّ الشَّيْخَةَ فَرِيضَةً فَقَالَ أَيْنَ يَذْهَبُ أَيْنَ يَذْهَبُ لَيْسَ هَكَذَا حَدَّثَنِي إِمَّا قُلْتُ لَهُ مَنْ صَلَّى فَأَقْبَلَ عَلَى صَلَاتِهِ لَمْ يَحْدِثْ نَفْسَهُ فِيهَا أَوْ لَمْ يَسْهَ فِيهَا أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَا أَقْبَلَ عَلَيْهَا فَرُجْمًا رُفِعَ نِصْفُهَا أَوْ رُبْعُهَا أَوْ ثُلُثُهَا أَوْ خُمْسُهَا وَ إِمَّا أَمَرْنَا بِالشَّيْخَةِ لِيَكْمُلَ بِهَا مَا ذَهَبَ مِنَ الْمُكْتُوبَةِ.» (الكافي - ط - الإسلامية) / ج ۳ / ۳۶۳ / باب ما يقبل من صلاة الساهی ص ۳۶۲) برای کسی چون عمار که با ادبیات سنت و فریضه کاملاً آشنا نیست طبیعتاً بین الزامی بودن سنت و فریضه بودن آن خلط خواهد شد. به عنوان مثال از شبیه این مضمون، جناب ابی

روایت مبارکه به این معناست که ما سنّ رسول الله ﷺ فهو واجب و این قاعده اولی در سنن است که به تصریح روایتی که از عیون از آقا امام رضا علیه السلام گذشت و نیز سایر روایاتی که مطرح کردیم، این قاعده تنها هنگامی برداشته می شود که ترخیصی از جانب خود رسول اکرم ﷺ بیاید.

از این موارد در تهذیب کم نیست. به عنوان مثال در جای دیگر می فرماید: قَامَا مَا رَوَاهُ - مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ عَبْدِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْوُثْرُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاجِبٌ وَهُوَ وَثْرُ اللَّيْلِ وَالْمَغْرِبِ وَثْرُ النَّهَارِ.^۱

پس از نقل روایت می فرماید: فَلَا يَتَأَيَّ مَا قَدَّمَاهُ مِنْ أَنَّهُ سُنَّةٌ لِأَنَّ الْمَسْنُونِ إِذَا كَانَ مُؤَكَّدًا يُسَمَّى وَاجِبًا عَلَى مَا بَيَّنَّاهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ.^۲

البته احتمالی هم به ذهن می رسد و آن اینکه این قسمت های تهذیب در اوایل جوانی شیخ نوشته شده است و شاید تا این زمان هنوز شیخ ملفت این مطلب نبوده اند ولی بعداً ملفت شده اند زیرا در نهاییه، ادبیات ایشان بسیار به سنت و فریضه نزدیک است.

ریشه یابی اینکه چه طور نظام احکام خماسی جای نظام سنت و فریضه را

بصیر در روایتی دیگر ضروری بودن نافله را فهمیده است و امام علیه السلام هم ایشان را تأیید فرموده اند. به این روایت توجه بفرمایید: وَ عَنْهُ (ظاهرأ محمد بن یحیی به قرینه سند قبلی در کتاب کافی) «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَأَنَا أَسْمَعُ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنِّي كَثِيرُ السَّهْوِ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ وَ هَلْ يَسْلَمُ مِنْهُ أَحَدٌ فَقُلْتُ مَا أَظُنُّ أَحَدًا أَكْثَرَ سَهْوًا مِنِّي فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ الْعَبْدَ يُرْفَعُ لَهُ ثَلَاثُ صَلَاتِهِ وَ نِصْفُهَا وَ ثَلَاثَةُ أَزْبَاعِهَا وَ أَقْلٌ وَ أَكْثَرُ عَلَى قَدْرِ سَهْوِهِ فِيهَا لَكِنَّهُ يَتِمُّ لَهُ مِنَ النَّوَافِلِ قَالَ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ مَا أَرَى النَّوَافِلَ يَنْبَغِي أَنْ تُتْرَكَ عَلَى خَالٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَجَلٌ لَكَ.» (الكافي (ط - الإسلامية) ج ۳ / ۳۶۳ / باب ما يقبل من صلاة الساهی ص ۳۶۲)

لذا اگر عمار ساباطی چنین تعبیری به کار برده بود مورد تأیید واقع می شد ولی او با بی دقتی تمام به جای چنین تعبیری، تعبیری منافی مقصود امام علیه السلام را ادا کرد؛ زیرا سنن هرگز فریضه نیستند بلکه تقسیم آن هستند.

۱. و تر در کتاب علی علیه السلام واجب است و آن وتر شب است و مغرب و تر روز است.

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان) / ج ۲ / ۲۴۳ / ۱۲ باب فضل الصلاة و المفروض منها و المسنون ص ۲۳۶

۳. پس این روایت منافی نیست با آنچه پیشتر ذکر کردیم که آن از سنت است زیرا سنت هنگامی که مؤکد باشد واجب نامیده می شود به آن صورتی که در غیر از یک مورد ذکر کردیم.

۴. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان) / ج ۲ / ۲۴۳ / ۱۲ باب فضل الصلاة و المفروض منها و المسنون ص ۲۳۶

تحلیل این مطلب در قالب نکاتی قابل تبیین است:

اول نکته‌ای بود که قبلاً عرض شد. شیخ طوسی رحمه‌الله دو کتاب در فقه مقارن و فقه تفریعی (خلاف و مبسوط) نگاشتند. در کلمات علمای بعد از شیخ می‌بینیم که به عبارات شیخ در کتب مختلف ایشان، به عنوان آراء شیخ نظر می‌کنند و مطالب کتب مختلف ایشان را در عرض هم می‌بینند. در واقع بعدها به فلسفه نگاشته شدن این دو کتاب توجه نشد و لذا آراء ایشان در این دو کتاب با اینکه در مقام جدال با اهل سنت صادر شده بود به عنوان فتاوی‌ای ایشان مورد توجه قرار گرفت. طبیعتاً در کنار فوایدی که این دو کتاب داشت این یک آسیبی بود که به وسیله این دو کتاب به فقه شیعه وارد شد.

به مطلبی که ذکر شد تقدس شیخ را نیز اضافه کنید. این تقدس منشأ قبول بسیاری از آراء ایشان در قرون متأخر شد، یکی از اسباب تقدس آراء شیخ در زمان‌های متأخر اجماع از باب قاعدة لطف است. ایشان اجماع لطفی را قبول کردند و در نتیجه بسیاری پس از ایشان نیز این اجماع را پذیرفتند. می‌دانیم که در مسائل فقه تفریعی، ما روایتی نداشتیم زیرا آنچه روایت داشته باشیم در حوزه فقه مأثور قرار می‌گیرد. با پذیرش مبنای اجماع لطفی و از سوی دیگر عدم رواج تفریع در جامعه شیعه، تفریعات شیخ در کتاب مبسوط تنها نظر موجود در مسئله می‌شود و با توجه به اجماع لطفی این نظرات همان نظر واقعی و درست در مسأله خواهد بود و در نتیجه آراء شیخ ولو منحصر به ایشان باشد در حکم آنچه در لوح محفوظ وجود دارد، خواهد بود!!

از سوی دیگر از حیث وقایع تاریخی مقارن با این زمان، با خالی شدن قم از شخصیت‌های علمی بسیار قوی همچون ابن الولید و صدوقین، عملاً مکتب قم از پویایی افتاد و از سوی دیگر با حمله سلاجقه به بغداد و آسیب شدیدی که به شیعه رسیده بود جامعه شیعه شدیداً احساس نیاز به یک رهبر داشت. از سوی دیگر جناب شیخ طوسی رحمه‌الله هرگز مانند شیخ مفید و سید مرتضی رحمهما الله نسبت به

قمی‌ها و مبانی آن‌ها تند نبودند^۱ بلکه ایشان بحثی چون حجیت خبر واحد را برای اولین بار در شیعه پذیرفتند^۲ و احتیاط شدیدی در طرح احادیث داشتند و تا جایی که ممکن بود روایات را توجیه می‌کردند.^۳ این سنخ مبانی زمینه بسیار مناسبی برای ایجاد علاقه قمی‌ها به ایشان ایجاد می‌کرد و از سوی دیگر کعبه آمال بغدادی‌ها نیز بعد از آسیب شدید بغداد، در جناب شیخ خلاصه می‌شد. این مسائل سبب شد که جناب شیخ طوسی حقیقتاً شیخ الطائفة باشند یعنی شیخ قمی‌ها و بغدادی‌ها.

از سوی دیگر، شیخ، شخصیتی متکلم داشتند و به تبع رشدشان در بغداد، کاملاً بر تفکرات عامه اطلاع داشتند و از سوی دیگر شواهد زیادی هست که شیخ به دلیل زندگی در جو بغداد، تأثرات خاصی از فضای بغداد هم داشته‌اند. من جمله این تأثرات را می‌توان در طرح بحث حجیت تبعیدی خبر برای اولین بار در شیعه مطرح کرد.

از سوی دیگر جامعه شیعه در اوایل عصر غیبت شرایطی مشابه شرایط عامه در اوایل قرن دوم نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داشت و یک نوع انسداد را احساس

۱. به عنوان مثال جناب سید مرتضی در حق قمی‌ها می‌فرماید: «و أن القمیین کلهم من غیر استثناء لأحد منهم إلا أبا جعفر بن بابویه (رحمة الله علیه) بالأمس كانوا مشبهة مجبرة و کتبهم و تصانیفهم تشهد بذلك و تنطق به.» (رسالن الشریف المرتضی، ج ۳، ص ۳۱۰)

و یا جناب شیخ مفید در حق قمی‌ها این طور می‌فرماید: «فأما نص أبي جعفر رحمه الله بالغلو علی من نسب مشایخ القمیین و علماءهم إلى التقصیر فلیس نسبة هؤلاء القوم إلى التقصیر علامة علی غلو الناس إذ فی جملة المشار إليهم بالشیوخة و العلم من كان مقصراً و إنما يجب الحكم بالغلو علی من نسب المحققین إلى التقصیر سواء كانوا من أهل قم أم غیرها من البلاد و سائر الناس و قد سمعنا حکایة ظاهرة عن أبي جعفر محمد بن الحسن بن الولید رحمه الله لم نجد لها دافعا فی التقصیر و هی ما حکى عنه أنه قال أول درجة فی الغلو نفی السهو عن النبى- و الإمام عليه السلام فإن صحت هذه الحکایة عنه فهو مقصر مع أنه من علماء القمیین و مشیختهم؛ و قد وجدنا جماعة وردوا إلینا من قم یقصرّون تقصیرا ظاهرا فی الدین و ینزلون الأئمة عليهم السلام عن مراتبهم و یزعمون أنهم كانوا لا یعرفون کثیرا من الأحکام الدینیة حتی ینکت فی قلوبهم و رأینا من یقول إنهم كانوا یلتجئون فی حکم الشریعة إلى الرأى و الظنون و یدعون مع ذلك أنهم من العلماء و هذا هو التقصیر الذی لا شبهة فیهِ.» (تصحیح اعتقادات الإمامیة، ص: ۱۳۵ و ۱۳۶ نرم افزار کلام ۲، مؤسسه نور).

و انصافاً کلام هر دو بزرگوار در مورد قمی‌ها در غایت بی‌انصافی است. البته متأسفانه قمی‌ها هم بی‌انصافی‌هایی نسبت به بغدادی‌ها داشتند که آثار آن‌ها در کلمات شیخ مفید مشاهده می‌شود. نمونه این بی‌انصافی‌های طرفینی را در زمان معاصر می‌توان در تقابل بین فلاسفه و مکتب تفکیک و یا در تقابل اصولی و اخباری مشاهده کرد. این سنخ از اختلافات متأسفانه سابقه‌دار است و همواره موجب ایجاد تشنج در جامعه می‌شده است.

۲. در مباحث حجیت خبر واحد مفصلاً به این موضوع پرداخته‌ایم.

۳. مرحوم شیخ قاعده الجمع مهما امکن اولی من الطرح را به معنایی بسیار وسیع‌تر از معنایی که متأخرین قبول دارند پذیرفته بودند و جمع‌های کاملاً غیر عرفی شیخ طوسی رحمه الله در استبصار شاهد خوبی در اثبات این مدعاست.

می کردند و راهی که عامه در آن زمان طی کرده بود می توانست گزینه ای بسیار در دسترس برای حل مشکل شیعه نیز باشد.

از سوی دیگر، شیعه که از بغداد بیرون شده بود و خود را در مظلومیت خاصی می دید و قم هم بزرگانش را ازدست داده بود و چشم امید شیعه روی شخصیت پرجاذبه شیخ تمرکز کرده بود و شیخ به نوعی رهبر کل عالم شیعه، آمال تمام شیعه در عصر تاریک غیبت بود و این به تقدس شیخ هم می افزود و عبارات شیخ یک نوع تقدس غیر عادی پیدا کرد به گونه ای که مخالفت با نظر شیخ در فضای جامعه مخالفت با شیعه تلقی می شد.

از سوی دیگر به گزارش ورام بن ابی فراس این جریان تا حدود ۲۰۰ سال بعد شیخ ادامه داشت. بعد از این ۲۰۰ سال شخصیت استراتژیکی که دوباره شروع به تحقیق و پیشبرد فقه در شیعه داشت شخصیت علامه حلی بود که ایشان هم دوباره شبیه شیخ در زمینه های مختلف فقهی کتاب هایی نگاشتند و در این نوشتن بسیاری از مبانی عامه را شیعی کردند و رواج دادند. دوباره فقه مقارنی نگاشته شد (مراد کتاب تذکره علامه است) ولی در شیعه جزو مهم ترین کتاب های علامه پنداشته می شد.

از سوی دیگر این زمان که دوباره تفکر اصولی رشد کرد ۴۰۰ سال از غیبت می گذشت و بسیاری مبانی سنی الاصل و ظاهر التشیع، در شیعه رشد یافته بود و به عنوان پی و پایه ای برای تفکرات اصولی بعدی ها ریخته شده بود و طبیعتاً بزرگان ما، با تمام دقتشان در توسعه مبانی، به دقت در ریشه های مبانی نپرداختند.

تفریع هم در شیعه خیلی ظاهر خوشی تا شیخ نداشت و قبل از شیخ بسیاری از بزرگان چون ابن جنید و ابن ابی عقیل به خاطر تفریع متهم به قیاس شده بودند و این تفکر اصولی که در روایات بود طبیعتاً قبل از قرن ۵، شرایط خوبی برای رشد در جامعه فقهی شیعه نداشت بلکه به نظر می رسد که بزرگانی چون یونس بن عبد الرحمن^۱ که بسیار مورد غضب قمی ها و اهل حدیث واقع شده بودند، به خاطر

۱. در کتاب رجال الکشی - إختیار معرفة الرجال / النص / ۲۲۴ / فی المغیره بن سعید ص ۲۲۳ می فرماید: ۴۰۱ «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ قُتُوبٍ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ بُنْدَارٍ الْقُمِّيُّ، قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى

پذیرش همین بحث سنت فریضه بوده است. درواقع این تفکر، یک روش مستقل از رویه اهل حدیث در قبول و رد روایات است و تا حدی شباهت‌هایی به قیاس دارد و لذا مورد حمله اهل حدیث واقع می‌شود.

از سوی دیگر این روایات در کتب فقهی باب خاصی نداشت و لذا به آن دیدگاه فقهی نداشتند و از سوی دیگر روایات فقهی آن‌هم مکان معینی معین در فقه نداشتند و در نهایت، مجموعه این عوامل دست به دست هم داد تا این روایات در بین علمای ما، در قرون بعد مورد توجه درخور آن‌ها قرار نگیرد.

حال به برخی از عبارات علمای قرون بعد در شرح روایات سنت و فریضه توجه کنید تا دقیقاً ببینید چه طور آن تلقی اولیه از بین رفت و تلقی جدیدی حاصل شد. خلاصه این تلقی جدید، معادل‌سازی نظام سنت و فریضه با نظام احکام خماسیست؛ یعنی سنت معادل حکم غیر الزامی و فریضه معادل حکم الزامی تبیین شود.

عبارت اول را از جناب صاحب جواهر می‌آوریم. صاحب جواهری که کتابشان مبنای بسیاری از درس خارج‌های معاصر است. به عنوان مثال به این عبارت به عنوان تنها یک مثال توجه کنید:

((خبر زرارة سأل أبا جعفر عليه السلام «عن الفرض في الصلاة فقال: الوقت والطهور والقبلة والتوجه والركوع والسجود والدعاء، قال: وما سوى ذلك؟ فقال: سنة في فريضة)) و غیرهما

بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا سَأَلَهُ وَ أَنَا حَاضِرٌ، فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا أَشَدَّكَ فِي الْحَدِيثِ وَ أَكْثَرَ إِنْكَارِكَ لِمَا يَزُويهِ أَصْحَابُنَا فَمَا الَّذِي يَحْمِلُكَ عَلَى رَدِّ الْأَحَادِيثِ فَقَالَ حَدَّثَنِي هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا حَدِيثًا إِلَّا مَا وَافَقَ الْقُرْآنَ وَ السُّنَّةَ أَوْ تَجِدُونَ مَعَهُ شَاهِدًا مِنْ أَحَادِيثِنَا الْمُتَقَدِّمَةِ، فَإِنَّ الْمُغِيرَةَ بْنَ سَعِيدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ دَسَّ فِي كُتُبِ أَصْحَابٍ أَبِي أَحَادِيثَ لَمْ يَحْدُثْ بِهَا أَبِي، فَأَتَقُوا اللَّهَ وَ لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا مَا خَالَفَ قَوْلَ رَبِّنَا تَعَالَى وَ سُنَّةَ نَبِيِّنَا صلى الله عليه وآله فَإِنَّا إِذَا حَدَّثْنَا قُلْنَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله . قَالَ يُونُسُ، وَافَيْتُ الْعِرَاقَ فَوَجَدْتُ بِهَا قِطْعَةً مِنْ أَصْحَابِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ وَجَدْتُ أَصْحَابَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مُتَوَافِرِينَ فَسَمِعْتُ مِنْهُمْ وَ أَخَذْتُ كُتُبَهُمْ، فَعَرَفْتُهَا مِنْ بَعْدِ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام فَأَنْكَرْتُ مِنْهَا أَحَادِيثَ كَثِيرَةً أَنْ يَكُونَ مِنْ أَحَادِيثِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ قَالَ لِي: إِنَّ أَبَا الْخَطَّابِ كَذَّبَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَعَنَ اللَّهُ أَبَا الْخَطَّابِ! وَ كَذَلِكَ أَصْحَابُ أَبِي الْخَطَّابِ يَدُسُّونَ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا خِلَافَ الْقُرْآنِ، فَإِنَّا إِن تَحَدَّثْنَا حَدَّثْنَا بِمُوَافَقَةِ الْقُرْآنِ وَ مُوَافَقَةِ السُّنَّةِ إِنَّا عَنِ اللَّهِ وَ عَنْ رَسُولِهِ نَحْدُثُ، وَ لَا نَقُولُ قَالَ فَلَانٌ وَ فَلَانٌ فَيَتَنَاقَضُ كَلَامُنَا إِنَّ- كَلَامَ آخِرِنَا مِثْلَ كَلَامِ أَوَّلِنَا وَ كَلَامَ أَوَّلِنَا.))

مرحوم یونس طبق موافقت کتاب و سنت (همان فریضه و سنت) و شواهد حاکم بر کتاب و سنت (قواعدی که در بین روایات به آنها اشاره کردیم و در ادامه با تفصیل بیشتری از آنها سخن خواهیم گفت) احادیث را ارزیابی می‌کرده‌اند و این مسئله از دیدگاه اهل حدیث انکار آن‌ها محسوب می‌شد.

من الأخبار الظاهرة في عدم وجوبها»^۲ و^۳

ما طبق آن روایاتی که آورديم که السنة في الفريضة عدیل فریضه است و تنها آثار قانونی آن با فریضه فرق دارد ولی ایشان دقیقاً برعکس فکر می کنند زیرا فکر می کنند سنت یعنی مستحب و عبارت را ترجمه می کنند به مستحبی در واجب! بسیاری درس خارج های کتاب الصلاة بعدی ها که روی کتاب جواهر است بدون تعرض به این فراز مطرح شده است. تمام این بزرگواران از نکته اصلی غافل شده اند.

بله. بعضی از علمای ما که بیشتر در حدیث کار کرده بودند مثل مجلسین، به این امر توجه داشته اند ولی نه به عنوان یک تفکر نظام مند و تأثیرگذار در کل فقه و متممی برای احکام خماسی. لذا مثلاً مرحوم مجلسی پدر در شرح من لا یحضر ضمن همین روایت می فرمایند:

الظاهر أن المراد بالفريضة ما ظهر وجوبها من القرآن و بالسنة مقابلهما كما في أكثر الإطلاقات في الأخبار، أو ما ورد في القرآن أعم من أن يكون شرطاً أو جزءاً واجباً أو مندوباً؛ و يرد بمعنى الواجب أيضاً.^۳ و^۴

این عبارت یک حدیث شناس شیعه متبحر شیعه است که دقیقاً تأکید مطلبیست که ما عرض کردیم^۵ الا اینکه ما این مطلب ایشان را دلیل بر این گرفته ایم که روایات روی ادبیات مخصوص به نظام سنت و فریضه آمده است و ما حق نداریم آن را عوض کرده و به ادبیات دیگری انتقال دهیم؛ زیرا بعضی از ظرایف این نظام در نظام احکام خماسی رعایت نمی شود؛ به عبارت دیگر ما وظیفه داریم همان طور که احکام را برای

۱. خبر زواره که «پرسید از امام باقر علیه السلام از فرض در نماز پس فرمودند: وقت و طهارت و قبله و رو کردن و رکوع و سجود و دعا. گفت: پس غیر این ها. فرمود: سنتی است در فریضه.» و غیر این دو از اخبار که ظاهر است در عدم وجوب آن.

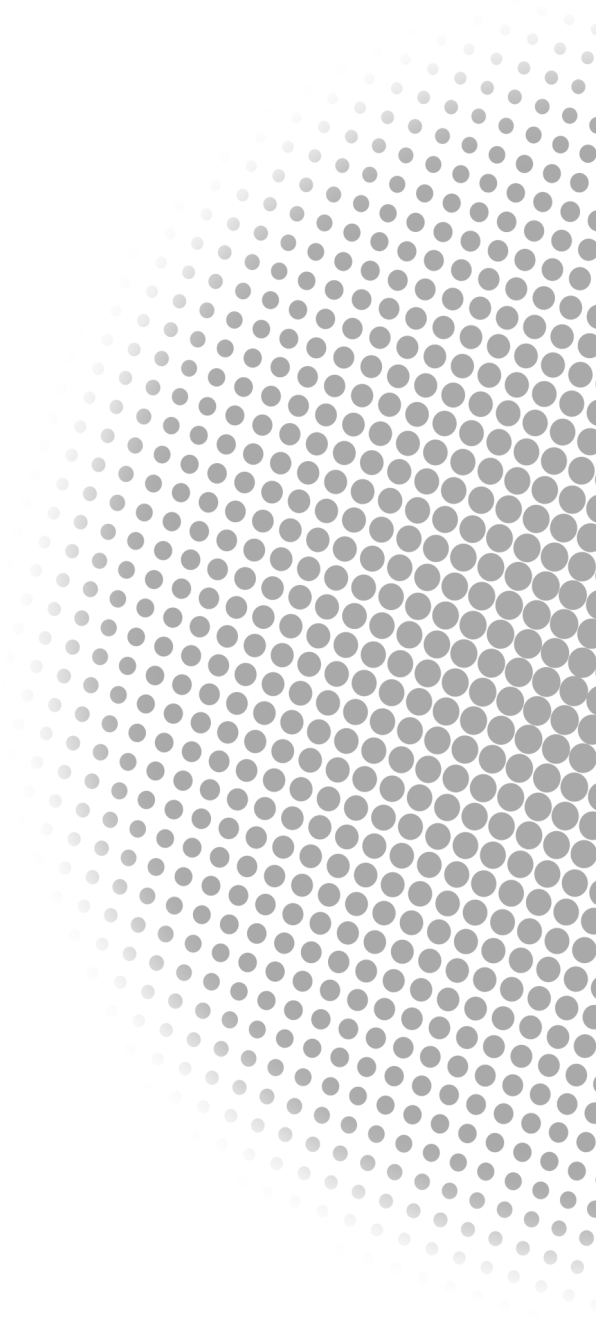
۲. جواهر الکلام فی ثوبه الجدید؛ ج ۵، ص ۴۰۲؛ تفسیر معنی التبیحة الكبرى؛ ج ۵، ص ۴۰۱

۳. ظاهر این است مراد از فریضه آن چیزی است که وجوب آن از قرآن ظاهر شده است و سنت مقابل آن است همانطور که در اکثر اطلاقات اخبار آمده است یا آنچه که در قرآن آمده است اعم از اینکه شرط یا جزء واجب یا جزء مستحب باشد و گاهی به معنای واجب نیز می آید.

۴. روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه (ط - القديمة) / ج ۱ / ۱۲۶ / باب فرائض الصلاة ص ۱۲۵

۵. البته ایشان فریضه را اعم از واجب و مندوب گرفته اند که واضح است خلاف مصطلح موجود در روایات است.

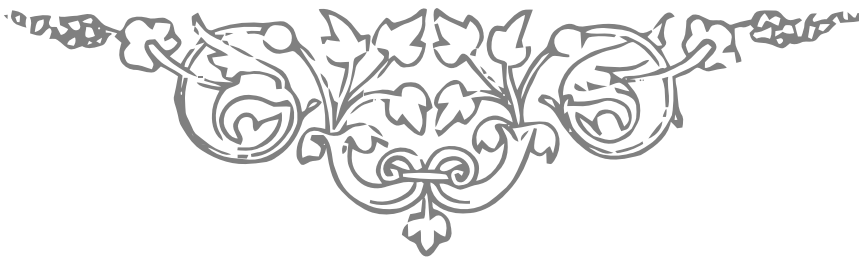
مردم توضیح می‌دهیم سنت یا فریضه بودن را نیز توضیح دهیم زیرا غرض از جعل سنن، امتحان مردم است و این تنها در صورتی رخ می‌دهد که مردم بدانند چه عبادتی سنت و چه عبادتی فریضه است.

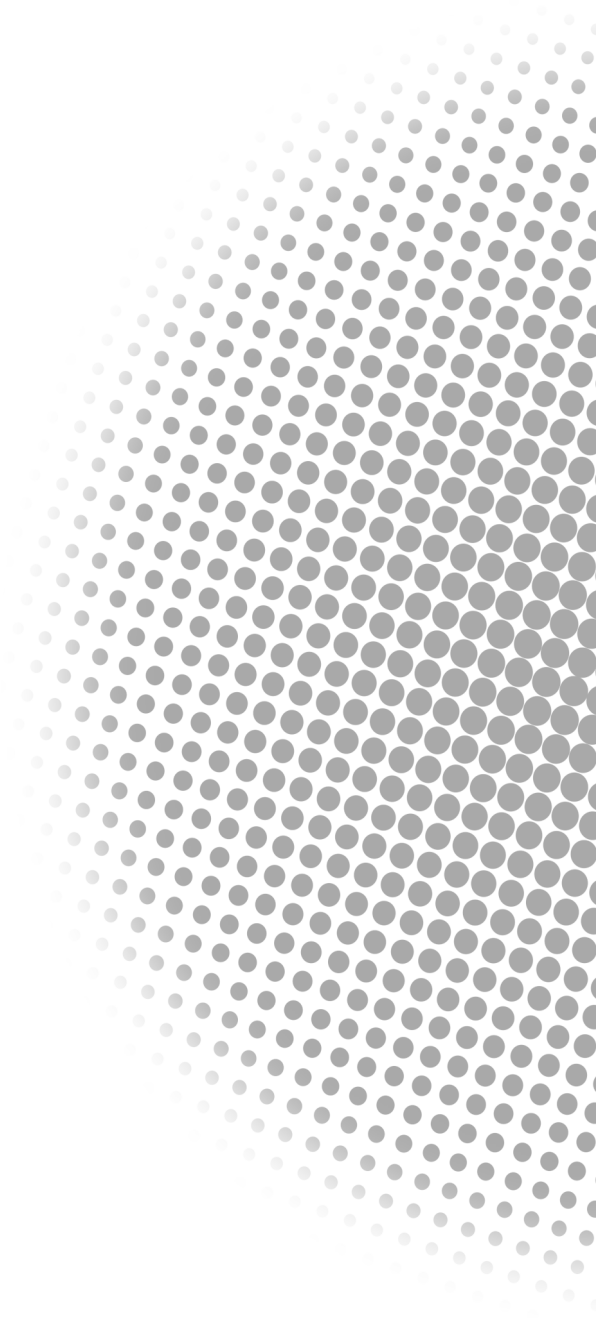




فصل پنجم

نکاتی دقیق در مورد نظام فریضه و سنت





الف. فرائض و سنن شامل اخلاقیات نیز می‌شود

در روایات فریضه و سنت و نه در سائر روایات، نداریم که «اگر مسأله‌ای اخلاقی در کتاب الله آمد، از فریضه بودن خارج می‌شود و یا رعایت آن لازم نیست؛ زیرا امری اخلاقی است!»

در حال حاضر یکی از اصول نانوشته مسلم بسیاری از فقهاء این است که اگر مسأله‌ای اخلاقی بود، از دایره احکام خارج است و لذا در رساله‌های عملیه به مسائل اخلاقی نمی‌پردازند و نیز در درس‌های خارج گاهی تحت عنوان «این روایت مسأله‌ای اخلاقی است»، از فتوا بر اساس روایت اجتناب می‌کنند.

بر اساس مباحث فریضه و سنت، اگر مسأله‌ای اخلاقی در کتاب الله آمد، فریضه است و گر نه از سنن است و در جهت تکمیل فرائض می‌باشد و از این حیث فرقی بین اخلاقیات و غیر آن‌ها نیست. لذا به عنوان مثال «حسد» و «دوست داشتن مؤمن» و «بغض کافر» در قرآن آمده است و لذا از فرائض است؛ یعنی نه تنها حکم شرعی دارد بلکه از بالاترین احکام شرعی است و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در اینجا مقداری به تاریخچه این مسأله می‌پردازیم و برخی از اشکالات مطرح شده بر این دیدگاه را نقد می‌کنیم.

در جوامع امروزی ارتکازی عرفی وجود دارد که بین قانون جامعه و اخلاق فرق

می‌گذارند و قانون جامعه را یک سری اموری می‌دانند که کسی که می‌خواهد در جامعه زندگی کند موظف به انجام آنهاست ولی مسائل اخلاقی اموری غیر الزامی است که اگر کسی به آنها ملتزم نباشد از سوی مراجع قانونی محاکمه نخواهد شد. این ارتکاز در جوامع گذشته به این قوت نبوده است و ذم عرفی بر عدم رعایت اخلاق، صورت قانونی داشت و بر فرض در جایی که بین دو نفر اختلافی پیش می‌آمد و به کدخدای دهکده مراجعه می‌کردند این مدح و ذم‌های اخلاقی نیز در تصمیم‌گیری کدخدا بی‌تأثیر نبود. خواه‌ناخواه در جوامع امروزی، احکام اخلاقی به نوعی غیر واقعی تلقی می‌شوند و به عبارت دیگر از آنجاکه اثر عملی در تصمیم‌گیری‌های نظام قضائی ندارند، واقعی تصور نمی‌شوند.

شاید همین مسأله منشأ شده است که از حدود ۱۵۰ سال پیش در عبارات علمای ما این مسأله مشاهده می‌شود که بعضی از روایات را که با این عبارت که «این روایت اخلاقی است» رد می‌کنند. در جستجوهای انجام‌شده در کتب فقهی چنین اصطلاحی در کتب فقهی هرگز رواج نداشته است و نهایتاً عمر آن به حدود ۱۵۰ سال پیش برمی‌گردد. به عنوان مثال در کل کتاب جواهر یا کتاب لمعه یا مدارک یکجا نمی‌بینیم که با عنوان حکم اخلاقی به روایتی فتوا ندهند. حتی بدون به کار بردن این اصطلاح هم ندیده‌ایم که فقهی از فقهای قدیم ما روایتی را با چنین عنوانی رد کند و به مضمون آن فتوا ندهد. بلکه به عکس، از سوی دیگر بسیار دیده‌ایم که علمای سابق، از روایتی که مضامین اخلاقی دارد در برخی از مباحث مثل ریا و حسد، حکم استنباط کرده‌اند و به بطلان عمل انجام شده از روی ریا و یا حرمت حسد حتی در جایی که با عملی ظاهر نشود، حکم کرده‌اند. برای مثال مقداری از عبارات فقها را می‌آوریم:

مرحوم ابن ادریس در سرائر حسد را جزو گناهان می‌دانند هر چند که صرفاً در دل باشد. ایشان می‌فرمایند:

و الذی یقع الإمساک عنه، علی ضربین: واجب و مندوب، ... الغناء و قول الفحش و النظر
إلی ما لا یجوز النظر إلیه و الحسد و قال بعض أصحابنا: التحاسد، الأولى الإمساک عنه و

مرحوم محقق حلی در کتاب گران قدر شرائع الاسلام حسد را مطلقاً حرام می‌دانند و برای اظهار آن صرفاً در از بین رفتن عدالت تأثیر قائل هستند. ایشان می‌فرمایند:

السابعة الحسد معصية و كذا بغضة المؤمن و التظاهر بذلك قاذح في العدالة.^{۲۲}

و همچنین شاگرد ایشان علامه حلی در کتاب تحریر الاحکام الشرعية علی مذهب الامامية^{۲۳} و همچنین در کتاب قواعد الاحکام^{۲۴} دقیقاً همین عبارت را دارند همچنین ایشان در کتاب مختلف الشيعة عبارت ابن ادریس را نقل می‌فرمایند و تأیید می‌کنند. می‌فرمایند:

و قال ابن إدریس: أنه واجب و هو الأقرب؛ لعموم النهی عن الحسد و النهی يقتضی التحريم.^{۲۵}

در کتاب رسائل شهید ثانی، از قول ایشان این طور آمده است:

و ثالثها الحسد و هو كراهة النعمة على الغير و محبة زوالها على المنعم عليه و هو مع

۱. آن چیزی که امساك از او واقع می‌شود دو نوع است. واجب و مستحب ... (مثل) غناء و فحش و نظر به آنچه که نظر به آنچه که نظر به آن جایز نیست و حسد. و برخی از اصحاب ما فرموده‌اند تحاسد بهتر است امساك از آن و صحيح این است که آن داخل است در آنچه امساك از آن واجب است.

۲. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۱، ص ۳۷۴؛ باب حقيقة الصوم و من يجب عليه ذلك و من لا يجب عليه؛ ج ۱، ص ۳۶۴.

۳. هفتم حسد معصیت است و همین طور بغض مؤمن و تظاهر به آن به عدالت ضرر می‌زند.

۴. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام؛ ج ۴، ص ۱۱۷؛ السابعة الحسد معصية و كذا بغضة المؤمن؛ ج ۴، ص ۱۱۷.

۵. تحریر الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (ط - الحديثة)؛ ج ۵، ص ۲۵۱؛ ۶۶۳۱. الحادی عشر، ج ۵، ص ۲۵۱.

۶. قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام، ج ۳، ص ۴۹۵؛ الرابع العدالة، ج ۳، ص ۴۹۴.

۷. ابن ادریس گفت همانا آن واجب است و نزدیکتر است به دلیل عموم نهی از حسد و نهی اقتضای تحریم دارد.

۸. مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، ج ۳، ص ۵۷۲؛ مسألة: جعل الشيخ - رحمه الله - التحاسد من باب ما الأولى الإمساك عنه؛ ج ۳، ص ۵۷۲.

کونه أيضاً من المحرمات الخاصة والمعاصی الكبيرة ترجع إلى الغيبة القلبية بوجه.^{۲۱}

مرحوم مقدس اردبیلی در کتاب مجمع الفائدة و البرهان می‌فرماید:

و الظاهر أن الحسد مطلقاً ذنب سواء أظهر أم لم يظهر و لكنّ إخلاله بالشهادة إنما يكون إذا كان ظاهراً حتى يعلم، مثل سائر الذنوب، لا أنه لو لم يظهر لم يكن ذنباً، فلو كان ساتراً لم يعاقب و لم تردّ و لم يكن فاسقاً، كما يتوهم من بعض العبارات حيث قيّد بظهور الحسد؛ و كذا بغض المؤمن مطلقاً ظهر أم لا، فإنه حرام، بل نقل الإجماع على تحريمه و تحريم الحسد و استفاضة الأخبار عليه.^{۴۳}

ولی طبیعتاً در زمان ما، قول به حرمت حسد قول قوی نخواهد بود و آنچه حرام خواهد بود به ظهور رساندن حسد است و لذا به عنوان نمونه مرحوم آیت الله تبریزی در کتاب اسس القضاء و الشهادة می‌فرماید:

و على الجملة: استعمال الحسد بإظهاره ببغض المؤمن و إيذائه و إهانته و غير ذلك محرم قاصح في العدالة، كما هو مقتضى ما ورد في ذلك من الروايات الكثيرة المتفرقة في أبواب جهاد النفس و العشرة.^{۴۵}

شواهد بسیار بیش از این موارد است و این‌ها را صرفاً به عنوان نمونه از یک بحث

۱. سوم از آن حسد است و آن بد آمدن از نعمت بر دیگری است و دوست داشتن از بین رفتن کسی که به او نعمت داده شده است و آن با وجود اینکه همچنین از محرمات خاص است و معاصی بزرگ است که در وجهی به غیبت قلبی بر می‌گردد.

۲. رسائل الشهيد الثاني (ط - القديمة)؛ ص ۳۰۴؛ و ثالثها الحسد؛ ص ۳۰۴

۳. و ظاهر این است که حسد مطلقاً حرام است چه ظاهر شود و چه نشود و لكنّ إخلال به به شهادت تنها در صورتی است که ظاهر باشد تا دانسته شود مثل سایر گناهان. نه اینکه اگر اظهار نشد گناه نیست و اگر آشکار نشود عقاب نمی‌شود و رد نمی‌شود و فاسق نیست، آن طور که از برخی از عبارات توهم می‌شود که حسد را به قید ظهور مقید کرده است و همچنین بغض مؤمن مطلقاً حرام است. ظاهر شود یا نشود. آن حرام است بلکه اجماع بر تحريم آن و حسد نقل شده است و استفاضة اخبار بر آن است.

۴. مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۱۲، ص ۳۴۳؛ الرابع: العدالة، ج ۱۲، ص ۳۰۷.

۵. و در کل: به کار گیری حسد با اظهار آن به بغض مؤمن و اذیت کردن او و احانت به او غیر آن حرام است و در عدالت ضرر می‌زند آن طور که مقتضی آن چیزی است که از روایات زیاد متفرق در ابواب جهاد نفس و عشرت وارد شده است.

۶. أسس القضاء و الشهادة؛ ص ۴۶۲؛ التاسعة: اتخاذ الحمام للأنس؛ ص ۴۶۲

اخلاقی آوردیم. اصولاً فقهای قدیمی، هم چون مرحوم کلینی و مرحوم صدوق هرگز امور اخلاقی و روایات اخلاقی را کم اهمیت تر از روایات فقهی نمی دیده اند و لذا می بینیم که مرحوم کلینی روایات اخلاقی را در ابواب اصول ذکر می کنند یا مرحوم صدوق در فقیه که کتاب فقهی و فتوایی ایشان است بسیاری از روایات اخلاقی را خصوصاً در اواخر کتاب ذکر می کنند.

می دانیم روایات و ادله شرعی واقع نما هستند. گاهی بیان کننده حکم یک فعل جوارحی هستند و گاه بیان کننده حکم جوانحی و هیچ فرقی بین این دو سنخ حکم نیست و یک روایت هم نداریم که مثلاً گفته باشند که چون این حکم جوانحی است خیلی مهم نیست بلکه گاهی تأکیدهای روی بعضی از احکام جوانحی بسیار بیش از احکام جوارحی بوده است مثل بحث ریا یا حسد^۱ که تعبیر روایات در آن بسیار شدید است.^۲

به دیگر بیان می توان گفت که ادله شرعی گاهی در مقام اخبار از واقع هستند و گاهی در مقام ایجاد انگیزه بر فعل. دسته اول که دقیقاً مطابق با واقع هستند و واقع را به مقدار خودشان نشان می دهند و دسته دوم گاهی مطلق است و نسبت به فرد خاصی نیست که در این حالت هم برای بیان واقع فعل است و گاهی برای ایجاد انگیزه در فردی خاص است که مثلاً امام علیه السلام برای اینکه شخص را به امری که او نیاز دارد برانگیزد تعبیری را به کار می برند که او را بر انجام فعل تحریک کنند. اینجا ممکن است حضرت بنابر مصالحی بخشی از حقیقت فعل را بیان کنند که سبب شود، این شخص بیشتر به سمت این عمل برود ولی باز هم قطعاً مبالغه نخواهند کرد و چیزی و رای واقعیت آن عمل نمی فرمایند. لذا با دیدن مجموعه روایات آن باب اجمالاً دیدگاه ما نسبت به واقع آن عمل تعدیل می شود. در هر صورت هیچ نکته ای

۱. برای مثال «لا عمل الا بالنیة» (کافی، ج ۲، ص ۸۴ و مشابهاً این تعبیر در روایات ما بسیار است.) و یا «الحسد یا کُل الایمان کما تأکُل النار الحطب» (کافی، ج ۲، ص ۳۰۵ و ج ۴، ص ۸۹ و شبیه این عبارت در کافی، ج ۸، ص ۴۵).

۲. برای نمونه به این روایت به سند صحیح اعلانی توجه کنید: مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْقَلَاءِ بْنِ رَزِینَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّ الرَّجُلَ تَلَأَبَى بِأَيِّ بَادَرَةٍ فَيَكْفُرُ وَ إِنَّ الْحَسَدَ تَلَأَكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ. (کافی، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۱)

برای اینکه یکی از این دسته از روایات را به خاطر جوانحی بودن یا هر عنوان دیگری از ظاهرش صرف نظر کنیم، وجود ندارد و فرق گذاری بین احکام اخلاقی و غیر اخلاقی بی وجه است. به عنوان مثال مثل بحث حسد در قرآن به آن اشاره شده است و لذا ترک آن فریضه است و همچنین بحث اخلاص ولی بعضی از افعال جوانحی دیگر سنت هستند.

بله، نکته ای برای بعضی از این اقسام بیان کرده اند که گفته اند بعضی از افعال جوانحی در واقع فعل نیستند بلکه انفعالات نفسانی هستند و از اختیار انسان خارج می باشند و لذا مستقیم متعلق تکلیف قرار نمی گیرند و اگر نهی از آن ها است یا ناظر به آثار آنهاست که بر آن اثری مترتب نکنید مثل اینکه در ذیل آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا﴾^۱ گفته شده است یا ناظر به مقدمات است که انسان نباید مقدمات آن را فراهم کند؛ یعنی همان طور که مست شدن از اعمال اختیاری نیست و یک انفعال نفسانی است که مقدمات آن به دست ماست و نهی از مست شدن در عرف به معنای فراهم نکردن مقدمات آن است در مباحث افعال جوانحی نیز نهی از آن ها به همین معناست. بله این ها بحث های درستی است که البته ربطی به رد یک روایت به خاطر اخلاقی بودن مضمونش ندارد؛ زیرا اولاً همه احکام اخلاقی، انفعالات نفسانی نیستند و ثانیاً در صورت ورود روایتی در مورد انفعالات نفسانی، طبق این مقدمات، نباید روایت را به دلیل اخلاقی بودن کنار گذاشت بلکه باید به صورت گفته شده؛ یعنی حمل بر مقدمات و آثار، به آن فتوا داد.

همچنین مدلول روایات «نوشته نشدن نیت»، این است که «معصیت جوارحی» تا زمانی که در مرحله نیت باقی بماند، نوشته نمی شود. در واقع از این روایات فهمیده می شود که نیت انجام معصیت جوارحی تا زمانی که به تحقق معصیت نیا نجامد، حرام نیست. نیتی که در این روایات مطرح شده است، تنها «یکی از افعال جوانحی» است که روایت می فرماید حرام نیست. ما ادعا نکردیم هر فعل جوانحی حرام است.

۱. ای کسانی که ایمان آوردید، از بسیاری از ظنون اجتناب کنید همانا برخی از ظن گناه است و تجسس نکنید.

۲. سوره مبارکه حجرات، آیه ۱۲.

ادعای ما این است که به نحو موجهه جزئی به برخی از افعال جوانحی حرام است. وقتی روایت می‌فرماید: «الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالِدَاخِلِ فِيهِ مَعَهُمْ وَ عَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ وَ إِنَّهُمْ [الرَّضَا] الرِّضَى بِهِ»^۱ یعنی اینکه صرف رضایت که یک عمل جوانحی است، معصیت و اثم است. وقتی روایت می‌فرماید علت خلود جهنمیان بقاء نیت آن‌ها بر اثم و عدوان است^۲، معلوم می‌شود که این بقاء نیت که یک فعل جوانحی است و عقاب اخروی دارد. اسلام دین «الا و انّ النية هو العمل»^۳ است و اگر در یک مورد دلیل معتبری اقامه شد که مثلاً «نیت انجام گناه تا زمانی که به عمل خارجی نرسد» حرام نیست، دلیل نمی‌شود که تمام افعال جوانحی، بدون حکم شرعی باشد.

ب. فرق نظام فریضه و سنت در شیعه و اهل عامه و فرق اساسی نظام فریضه و سنت با نظام فقه خماسی بر گرفته است از اهل سنت

پیشتر نکاتی در این زمینه عرض کرده بودیم و اما اینجا به مطلبی می‌پردازیم که تاکنون به صراحت در مورد آن سخن نگفته‌ایم.

قبلاً عرض شد که نمی‌توان گفت: «حالا چه فرقی دارد. بالاخره آخرش واجب هست یا نیست» چرا خود خداوند متعال این گونه که این افراد صحبت می‌کنند صحبت نفرمود. قرار بود که ما را به گونه‌ای خاص تربیت کنند که در این نظام میسر

۱. راضی به کار گروهی مثل کسی است که در آن با آن‌ها وارد شده است و بر هر داخلی در گناهی دو گناه است. گناه عمل به آن و گناه رضایت به آن.

۲. نهج البلاغة (للصبي صالح) / ۴۹۹ / [۱۴۸] ۱۵۴ ص ۴۹۹.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۸۵، باب النية ص: ۸۴.

۴. آگاه باشید و همانا نیت همان عمل است.

۵. کافی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۴.

۶. انکار نمی‌شود که برای هر فردی در رتبه ایمانی خاص در یک لحظه - مثلاً - خواندن نوافل از دو حال خارج نیست. یا واجب است یا خیر. بحث بر سر این است که باید مکلفین بدانند که این عمل خاص سنت است یا فریضه تا هر لحظه بدانند که آن عمل برایشان در آن لحظه چه حکمی دارد و نیز آن تعلیلی که در بسیاری از روایات در بیان حکمت سنن و فرائض مطرح شده بود محقق شود. فرموده بودند حکمت از جعل سنن این است که خداوند متعال ببیند طاعت

است. یکی از فرق‌های نظام سنت و فریضه با نظام احکام خماسی این هست که در نظام سنت فریضه یک نوع تشکیکی بین احکام موجود است و احکام نوعی اولویت‌بندی ذاتی دارند و احیاناً امری برای بنده در درجه‌ای از ایمان، لزومی و در درجه‌ای دیگر غیر لزومی است که به هیچ وجه چنین تشکیکی در نظام احکام خماسی قابل تصور نیست. تشکیک در احکام خماسی، تنها به صورت لا ضرری متصور است. مراد ما از فقه لا ضرری فقه حداقلی است و در مقابل آن فقه حداکثری است.

سعی می‌کنم مراد را در ضمن چند مثال شرح کنم.

مثال اول: احکامی که در رساله‌های متعارف در مورد خانواده وجود دارد، به چه نحو است؟ احکام الزامی خانم عبارت‌اند از تمکین و امور مرتبط با تمکین و احکام الزامی مرد خانواده عبارت‌اند از نفقه به معنای تهیه پوشاک و مسکن و خوراک برای خانواده و در صورت درخواست خانم بعد از هر چهار ماه، یک‌بار رابطه جنسی. سؤال این است که آیا این امور «خانواده» درست می‌کند؟ آیا با رعایت این حداقل‌ها می‌شود زندگی کرد؟! هم‌خانه بودن با زندگی خانوادگی فرق دارد. امکان ندارد خانواده حداقلی (که بر پایه فقه لا ضرری است) خانواده موفق‌ی شود. خانواده لا ضرری صرفاً شرایط مناسب برای هم‌اتاقی بودن یک زن و مرد را فراهم می‌کند.

خانواده حداکثری چیست؟ خانواده‌ای که محبوب‌ترین بنیان‌ها در نزد خداوند است و در آن روح ایثار و مسؤولیت‌پذیری در تمامی شئون مرد و زن مشاهده می‌شود. خانواده‌ای است که با اهداف الهی شکل گرفته است و برای رسیدن به

مردم نسبت به نبی اکرم چگونه است (لینظر کیف طاعتهم). این حکمت تنها در صورتی قابل تحقق است که مردم بدانند چه عملی سنت و چه عملی فریضه است.

پس در نهایت می‌توان گفت که به جز اختلافات قانونی موجود بین سنت و فریضه که در مباحث فقهی تأثیرگذار است، در محدوده عمل مقلدین، سنت و فریضه سه فرق اساسی با سبک رایج تبیین احکام به نحو متعارف امروز دارد. یکی اینکه باید مردم بدانند چه امری سنت و چه امری فریضه است تا در اعمال روزانه ولایت‌پذیری را تمرین کنند. فرق دوم هم اینکه نظام خماسی در حق همه مکلفین شکل یکسانی دارد به خلاف نظام سنت و فریضه که صرفاً فرائض در مورد همه اشخاص یکسان هستند ولی سنن به حسب احوال و درجات مکلفین شکل الزامی یا غیر الزامی به خود می‌گیرند. سوم هم اینکه نظام خماسی حداقلی است به خلاف سنت و فریضه که حداکثری است. توضیح این معنا در متن خواهد آمد.

اهداف الهی تلاش می‌کند. اموری هم که در فقه لا ضرری گفته شد، اینجا جاری است ولی با این تفاوت که دیگر مرد از تهیه نفقه طلبکار نیست و زن از تمکین، احساس نارضایتی نمی‌کند بلکه این امور را مرد و زن ضروریاتی می‌دانند که تنها بخش کوچکی از وظائف آنهاست؛ به عبارت دیگر در خانواده حداکثری به قدری افق نظرها متعالیست که هیچ‌گاه فرایض خانواده به عنوان مسئولیت مورد توجه قرار نمی‌گیرد بلکه ضرورت انجام آن‌ها مفروغ عنه است. صحبت بر سر تکامل و تحقق حداکثری مصلحت در خانواده است که در سنن محقق خواهد شد. به طور کلی یکی از اغراض اصلی جعل سنن همین است؛ یعنی یکی از فوائد سنن، بالا بردن افق دیدگاه انسان است به طوری که فرایض و حداقل‌ها در محیط زندگی محقق گردد و تلاش بشر معطوف به تحقق مصلحت حداکثری موجود در سنن گردد. در این صورت اگر هم کسی کوتاهی کند و لغزشی داشته باشد، نهایتاً مزیّنات و مکملات را (که سنن هستند) ترک کرده است نه چارچوب‌ها و پایه‌های اصلی شریعت (که فرایض هستند).

در سنت و فریضه، تشکیک به نحو حداکثری است نه حداقلی. این گونه نیست که فقط وقتی ضرورت شدیدی حاصل شد حکمی عوض شود. در فرایض تنها ضرورات شدید احکام را جابه‌جا می‌کند ولی در سنن ضرورات عادی از قبیل سفر و مشغله و بیماری‌های عادی، عذر محسوب می‌شوند. در ساختار سنن، ممکن است نماز نافله برای شخصی واجب باشد و برای کسی که به عنوان مثال الآن اقبال قلبی ندارد واجب نباشد و بعد از حصول اقبال قلبی تنها قضای نافله بر عهده او باشد. اگر کسی هم از نوافل دور است و اقبال قلبی برایش به هیچ وجه حاصل نمی‌شود، بیمار است و باید برای رهایی خود از این بیماری مقدماتی که به مرور زمان مسیر سنن را به بهترین وجه طی کند، آماده کند.

به این مثال هم توجه کنید: در مباحث ولایت فقیه عده‌ای از بزرگان قائل به ولایت فقیه از باب حسبه شده‌اند.^۱

۱. از جمله مرحوم خونی. البته ولایت فقیه از باب حسبه معنایش عدم قبول ولایت فقیه هست؛ زیرا طبق این قول نهایتاً وجوب تشکیل حکومت از باب بعضی از ضرورات برای فقیه حاصل می‌شود که نتیجه‌اش هرگز ولایت داشتن

معنای ولایت فقیه از باب حسبه عدم ولایت فقیه است. توضیح اینکه یکی از ضرورات جامعه وجود حاکم است. حال اگر در جامعه‌ای حاکمی نبود و کسی هم (مثل عدول مؤمنین) برای حکومت‌داری اقدام نکردند در این صورت فقیه به‌عنوان یکی از افراد جامعه (نه به‌عنوان فقیه) وظیفه دارد تشکیل حکومت دهد. سپس در این وظیفه، حداقل نظامی که هرج و مرج شدید را از جامعه بردارد وظیفه خود را انجام داده است و بیش از این واجب نیست، بلکه در بسیاری از فروض فقه لازم‌تری بیش از این دخالت فقیه حرام هم می‌شود.

به‌عنوان مثالی ساده می‌توان مطلب را در قوانین راهنمایی رانندگی پیاده کرد. اگر هیچ قانون رانندگی در کار نباشد و هیچ جریمه‌ای تعیین نشود، طبیعتاً جامعه نابود می‌شود و جان بسیاری از انسان‌ها از دست می‌رود. شاهد بر این ادعا این است که تعداد مرگ و میر در کشور ما (که مبالغه سنگینی بابت تخلف رانندگی گرفته می‌شود) بر اثر سوانح رانندگی، طی چند سال به مراتب بیش از تعداد کل شهدای ۸ سال جنگ تحمیلی است! حال با توجه به این نکته، فقیه وظیفه دارد که مقداری جریمه بگیرد! اگر مثلاً با ده هزار تومان جریمه گرفتن، **نظم حداقلی** در جامعه حاصل می‌شود، فقیه حق ندارد با گرفتن جریمه ۲۰۰ هزار تومانی، در راستای به وجود آمدن **نظم حداکثری** در جامعه تلاش کند، بلکه از آنجاکه گرفتن پول مردم در این زمینه‌ها عنوان شرعی مستقل ندارد، اخذ هزینه بابت نظم حداکثری اکل مال به باطل و غصب خواهد بود و به تبع حرام.^۱

برای همگان پرواضح هست که چنین حکومتی اولاً هرگز شکل نخواهد گرفت؛

فقیه نیست. همچنین در افتاء فقیه ولایت در افتاء ندارد بلکه صرفاً نظر خودش را بیان می‌کند و مردم از باب وجوب رجوع جاهل به عالم باید به او رجوع کنند و یا در باب قضاوت هم فقیه ولایت در قضا ندارد بلکه اگر مردم خواستند مراجعاتشان را حل کنند، باید ببینند نظر اسلام چیست و در نتیجه به فقیه رجوع می‌کنند؛ و اگر نبود که این نوشتار به اصطلاح علمی است و قرار نیست که نظر خود را به مخاطب منتقل کند جا داشت که صفحات زیادی در تأسف بر وجود چنین رأیی در فقه‌های شیعه، نگارش شود.

۱. کاملاً شبیه روزه که هر ضرری مبیح افطار نیست. صرفاً ضرری که قابل توجه باشد مجوز افطار است. در اینجا هم مثلاً گرفتن پول مردم به‌عنوان جریمه نقدی تخلفات رانندگی، عنوان اولی‌اش غصب است. چه زمان چنین غصبی جایز می‌شود وقتی که به ضرورتی جدی تبدیل شود و در آن فرض هم باید به حداقل اکتفا کرد.



زیرا هیچ‌گاه چنین صغریایی محقق نخواهد شد^۱ و در فرض تحقق جامعه با حداقل‌ها هرگز اداره نخواهد شد. با لاضرر نمی‌شود خانواده را اداره کرد چه برسد به حکومت. اما اگر کسی قائل به جواز تشکیل حکومت برای فقیه شد، طبیعتاً به راحتی به ملازمت‌اش از قبیل جواز صدور حکم ولائی در محدوده‌ای که نظام به خوبی اداره شود نه فقط در حدی که نظام فروپاشد، ملتزم خواهد شد.

اصولاً نه تنها در حد خانوادگی و اجتماعی بلکه حتی در حوزه فردی هم فقه لاضرری و حداقلی هرگز راهگشا نخواهد بود. نماز لاضرری و حداقلی هرگز موجب دلدادگی و انس قلبی با خداوند متعال نخواهد شد. انصافاً نمازی که در روایات اهل بیت علیهم‌السلام تبیین شده است سراسر فرق است با آنچه امروزه در رساله‌های عملی به عنوان نماز آموزش داده می‌شود و توسط مردم خوانده می‌شود. توصیه می‌کنم تنها یک بار با توجه به ضوابطی که در اینجا از نظام سنت و فریضه می‌خوانیم، روایات کتاب الصلاة یکی از مجامع حدیثی را ملاحظه کنید.

با این توضیح فرق بین نظام خماسی و نظام سنت و فریضه در این محدوده قابل تبیین است که در نظام سنت و فریضه احکام یک نوع تشکیکی دارند که با ضوابطی که شرح دادیم، الزامی یا غیر الزامی خواهد بود. حال اگر هم در جایی بر یک مکلف در یک لحظه و جویی از ناحیه سنن نبود، تنها با روحیه تسلیم می‌تواند آن عمل را ترک کند.

ولی اگر با دید احکام خماسی نگاه کنیم اولاً روح ولایت‌پذیری نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را مورد غفلت گذاشته‌ایم و در مرحله بعد بسیاری از امور صرفاً مستحباتی هستند که چندان اهمیتی ندارند و لذا فقها هم در این زمینه خیلی کار نکرده‌اند و به تعبیر بعضی از اعظم حوزه علمیه، ما (فقها) در مستحبات کار فقهی عمیق نکرده‌ایم. منشأ اصلی‌اش هم این است که اصولاً در نظام احکام خمسه

۱. مگر اینکه شخصی خیلی ساده لوح باشد و فکر کند که چنین واقعه‌ای رخ خواهد داد همان‌طور که نقل شده است که برخی در قرون معاصر چنین تصویری کردند و گمان بردند که حاکم عراق رفته است و کسی باید زعامت مردم را به دست بگیرد و بعد از چند روز توسط حاکم قلع و قمع شدند و هر ۶ نماینده این فرد کشته شدند و با خود ایشان هم رفتار بسیار ناشایستی صورت گرفت که باعث اهانت عظیم به شیعیان و مقام مرجعیت شد.

این‌ها مهم نیستند تا کسی بخواهد روی آنها کار فقهی عمیق انجام دهد، خصوصاً با توجه به قاعده تسامح در ادله سنن که از حدود قرن ۸ توسط ابن فهد حلی (قرن ۸ و ۹) تقریباً این قاعده وارد شیعه شده است (اسم قاعده از حدود سال‌های ۸۰۰ به بعد تسامح در ادله سنن گذاشته شد) و به این نحو باب تسامح و عدم تأمل و تدقیق را در این امور بازکرده‌اند.^۱

۱. استاد بزرگوار حضرت آیت‌الله سید احمد مددی می‌فرمودند که بعضی از اهل سنت قاعده‌ای داشته‌اند که هنگامی که به احکام برسیم شدنا (سخت می‌گیریم) و هنگامی که به تاریخ و فضائل برسیم تساهلنا (سخت نمی‌گیریم) و از حدود قرن ۸ به بعد در ما شبیه این قاعده به وجود می‌آید و در قرن ۸ اسمش تسامح در ادله سنن می‌شود و تقریباً هیچ شاهد جدی نداریم که مثلاً مرحوم صدوق یا بزرگان بغدادی ما طبق این قاعده در مستحبات عمل می‌کرده‌اند و لذا می‌بینیم مرحوم صدوق در صلاة یوم غدیر و دعای بعد از آن عباراتی دارند که تمام دقت‌هایی را که در امور الزامی فقه انجام می‌داده‌اند در آنجا هم پیاده می‌کنند و یا مرحوم سید مرتضی خبر واحد را حجت نمی‌دانند چه در مستحبات و چه در واجبات (اخبار الآحاد لا یوجب علماً و لا عملاً و لا یصح الاستدلال بها علی حکم من الاحکام (رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۶۰)) و یا مرحوم مفید به مناسبتی در ذیل مسئله عدد در ماه مبارک رمضان می‌فرمایند: «و هذا الحديث شاذ مجهول الاسناد و لو جاء بفضل صدقة او صیام او عمل برّ لوجب الترجیح فیه فکیف اذا جاء بشیء یخالف الكتاب و السنة و اجماع الامة» (الرد علی اهل العدد، ص ۲۲) که صریح در این است که خبر شاذ مجهول الاسناد در مستحبات قابل اخذ نیست و ظاهراً از روایت من بلغه شیء من الثواب مطلب دیگری را می‌فهمیده‌اند. بعدها بر اثر عملکرد عامه و سرایت آن به شیعه یا حتی بالعکس (زیرا اگر روایت از مرحوم هشام باشد، هشام حدود سال ۱۵۰ هست و قائلین به این قاعده در اهل سنت همه قرن دوم به بعد هستند)، می‌بینیم که این قاعده تولید می‌شود و استاد بزرگوار تعبیری در مورد این قاعده داشتند که می‌فرمودند این قاعده به این نحوی که بسیاری قائل هستند ویرانگر فقه است و هرگز نمی‌توان فقه را بر پایه امثال این قاعده استوار کرد. استاد در مباحث خارج اصول وقتی به بحث این قاعده رسیدند بعد از بررسی تمامی روایات فرمودند که این قاعده دو روایت بیشتر ندارد که یکی به حسب ظاهر صحیح است که البته به دلیل نقل مصادر متأخر در سندش شبهاتی هست که ممکن است طور دیگر باشد و صحیح نباشد و سند دیگر هم به حسب ظاهر ضعیف است و بر فرض که چنین قاعده را قبول کنیم درجایی قبول می‌کنیم که تعبیر بلوغ از نبی، در حد اعتناء باشد به این نحو که بالفرض شواهد جعل نداشته باشد و از سوی دیگر اصحاب معتمد آن را با اسنادی نقل کرده باشند به طوری که اگر چه ضوابط افتاء در آن متوفر نیست ولی اجمالاً شواهدی بر قبول آن باشد.

مطلبی که به ذهن ما رسیده است این چنین است که تعبیر «من بلغه شیء من الثواب عن النبی» خیلی با آن تعبیری که در روایت عیون (روایت شماره ۲۳) است که سنتی هم فعل و هم ترکش نقل شده است، سازگار هست. به نظر می‌رسد این روایت بر فرض صدور ناظر به چنان فرضی باشد که هنگامی که سنتی فعل و ترکش نقل شده بود و کسی به امید ثوابی در فعل آن نقل شده است آن را انجام دهد آن روح تسلیمی را که باید باشد، داشته باشد، در این صورت به ثوابش می‌رسد اگرچه این سنت جایز الترتک است. طبق این برداشت دلالت روایت از مطلبی که استاد فرمودند هم ضیق‌تر می‌شود زیرا طبق این تفکر سنن به معنای اصطلاحی مستحب در شریعت پیدا نمی‌شود و چیزی اگر فضل باشد اختیاری به دست خود انسان است که مطابق باحالتش در مورد آن تصمیم بگیرد و اگر سنت باشد روایت ناظر

در زمان ما به قدری اصطلاح مستحب دایره اش وسیع شده است که اصولاً برای یک محقق ابتدا بسیار سخت است که قبول کند بسیاری از مستحبات مثل مسجد رفتن و ... در واقع واجب هستند. اصولاً تفکر فقهی رایج در زمان ما بر پایه یکسانی احکام نسبت به افراد مختلف است. به عنوان مثال، نوافل برای همه اشخاص در هر درجه از بندگی خداوند باشند مستحب است و جنبه الزامی ندارد. قبول این چنین تصویری با دیدگاه اعتباری به احکام تناسب دارد و قبول آن بر اساس دیدگاه تکوینی به احکام بسیار مشکل است. اصولاً تصور اینکه بگوییم افراد مختلف با درجات و استعداد های مختلف احکام مشترکی دارند و عمل یکسان این افراد به این احکام موجب سعادت همگی آنهاست بسیار مشکل است. چگونه می توان گفت که به عنوان مثال یک سری احکام حداقلی که در رساله ها بیان شده اند برنامه کاملی برای سعادت همه افراد در جمیع سطوح هستند؟ انصافاً این ادعا هرگز از ما پذیرفته نمی شود. احکام فردی رساله ها توان ایجاد یک فرد سالم را ندارد چه برسد به خانواده و جامعه. چه بسیار افرادی هستند که از نظر فقه رساله ای انسان هایی بسیار مقبول اند ولی باین وجود با اوصاف حداقلی مؤمنین در قرآن کیلومترها فاصله دارند. به عنوان مثال بنده طلاب زیادی دیده ام که اهل احتیاط های بسیاری هستند ولی از نظر اخلاقی، از ابتدایی ترین ارزش های اخلاقی اسلام بی بهره هستند. در هر صورت به نظر می رسد که رساله های عملیه متعارف در زمان ما، صرفاً در بردارنده بخش بسیار محدودی از مجموعه وظائف عملی فرد مؤمن در اسلام است.

اصولاً یکی از فوارق اساسی نظام سنت و فریضه با نظام احکام خماسی تشکیک سنن به حسب احوال و استعدادهای درونی مکلف است و برای شخصی مسئله ای مثل اتلاف عمر حرام و بر شخص دیگر آن مرتبه از اتلاف عمر جایز

به ضعیف ترین درجه سنن می شود که اگر در آنجا به امید ثواب انجام شد ثوابش را می برد. کان له ذلک الثواب و ان لم یقله النبی هم معنایش این نمی شود که اگر چه نبی نگفته باشد بلکه معنایش این می شود که «اگر چه نبی در آن جعل سنت نکرده باشد». این برداشت با ظاهر بدوی روایت تعارض دارد ولی بعد از تأمل در کل نظام احکام اسلامی که این نوشتار درصدد تبیین آن هست چنین روایتی در چنین فضائی این طور ترجمه می شود. اصولاً به نظر می رسد که شیوع این تفکر در جامعه فقهی ناشی از نوعی نگرش اعتباری به احکام است و انصافاً با نگرش تکوینی به احکام انصافاً التزام به این قاعده با قرانت شایع، در غایت اشکال است.

محسوب می‌شود. آنچه در زمان ما از آن به رساله عملیه تعبیر می‌کنند رساله عملیه دادگاه‌هاست نه رساله عمل فردی؛ به عبارت دیگر این رساله‌ها لازم است ولی کافی نیست. فقه قضائی تنها بخشی از کل فقه اسلامیت. این رساله‌ها اگر احکام خانواده دارد، تنها قسمت احکام قضائی خانواده را داراست و نه احکام رسیدن به خانواده کمالی. در محدوده وظیفه شخصی بنا بر تصریح بسیاری از روایات در کتاب العقل و الجهل کافی، شخص به اندازه عقلش مکلف است. اگر کسی استعداد ذاتی بیشتری دارد به اندازه آن استعداد مکلف است، لا یکلف الله نفسا الا وسعها و لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها و ملاک تشخیص هم به تعبیر برخی روایات آیه النفس علی نفسه بصیره^۱ است ولی در مسائل اجتماعی و دادگاهی به خاطر مشکل مقام اثبات، امکان مراعات استعدادهای درونی نیست و از عقل همین را که شخص مجنون نباشد، کافی می‌دانند و از سن همین که شخص به بلوغ رسیده باشد و از مال همین که محجور نباشد و از قدرت همین که معلول نباشد و سائر شروط هم از این قبیل است و روی شدت و ضعف عقل عاقل و قدرت قادر بحث نمی‌کنند.

فقه لا ضرری و فقه دادگاهی برای تعیین سبک زندگی اسلامی در مقیاس فردی و خانوادگی و اجتماعی معیار مناسبی نیست. هر یک از فرد و خانواده و جامعه از دو جهت قابل پیگیری هستند، یکی فرض کمال طلبی و دیگری حل نزاع و اختلافات و رعایت حداقل‌ها و رسیدن به عدالت حداقلی. رساله‌های عملیه مناسب این جهت دوم است و نه جهت اول. رساله‌ها لازم هستند ولی کافی نیستند. بلکه بخش اهم و اوسع دین را مورد بررسی قرار نمی‌دهند. رساله عملیه به سبک امروزی مناسب مؤاخذ در دادگاه است و نه تعیین وظیفه عملیه مکلف در زندگی و نه آنچه شارع از او خواسته است. شارع صریحاً از بسیاری از افراد نافله می‌خواهد. بله محدوده عذر و علت در نوافل بیش از فرایض است. به عبارت فنی تر فقه رساله عملیه، فقهی حداقلی برای رسیدن به حداقل‌هاست ولی فقه آیات و روایات، فقهی حداکثری برای رسیدن به جامعه ﴿انتم الاعلون﴾ است.

پس اجمالا نظام سنت و فریضه و نظام خماسی سه فرق مهم دارند:

۱. سوره مبارکه قیامه، آیه ۱۴.

اول اینکه نظام خماسی در حق همه مکلفین به جز در اضطرارهای شدید یکسان است ولی نظام سنت و فریضه به جز در فرائض، نسبت به مکلفین مختلف با توجه به ظرفیت‌ها و استعدادهای آن‌ها متفاوت خواهد بود.

دوم اینکه نظام خماسی نظامی حداقلی است و نظام سنت و فریضه نظامی حداکثری است که به دنبال دستیابی به کمال حداکثری است.

سوم اینکه در نظام سنت و فریضه در هر عملی ولایت پذیری تمرین می‌شود به خلاف نظام احکام خماسی که در آن خبری از ولایت پذیری نسبت به رسول خدا نیست.

ج. شیوه نوین پیشنهادی برای تدوین رساله عملیه

از اشکالات رساله‌های موجود این است که احکامی که قرآنی است یا از سنن است یا حاصل از قواعد فقهیه است و یا از اصول عملیه به دست آمده است همه با یک لسان و در عرض هم ذکر شده است و نتیجه‌اش در جامعه این شده است که همه مطالب به حساب اسلام گذاشته می‌شود و حال اینکه بسیاری از احکام صرفاً برای تحصیل مؤمن و عذر در محضر پروردگار است و چون بسیاری از مطالب به دست ما نرسیده است و الآن در عصر تاریک غیبت به سر می‌بریم مجبور شده‌ایم که با کلیات وظیفه عملی تعیین کنیم. حال، شخصی که بسیاری از سخت‌گیری‌های موجود در رساله‌ها را می‌بیند و تعبد لازم برای قبول آن‌ها را ندارد، با دیدن چنین وضعی همه احکام را کنار می‌گذارد و به اسلام بدبین می‌شود ولی اگر احکام به صورت طیف بیان شود که این‌ها فرائض است و بر احدی ترکش جایز نیست و از ضروریات اسلام است و این‌ها از سنن است و ضوابطش چنان است و این‌ها مطالبی است که از اسلام به ما مطلبی نرسیده است ولی اگر کسی می‌خواهد طوری عمل کند که بین خود و خدا معذور باشد این گونه عمل کند. این ادبیات سبب می‌شود که شخصی که تعبدش کم است ولی به اصل اسلام اعتقاد دارد، ضرر کمتری بکند و بفهمد که کدام محدوده از دین مهم‌تر است و حداقل به آن قسمت عمل کند. اصولاً رساله‌نویسی به سبک موجود موجب یک سری قرائت‌های نادرست از اسلام

می‌شود. ما در متدینین بسیار مشاهده می‌کنیم که به اصول اخلاقی خیلی پایبند نیستند ولی به اینکه موقع وضو آب به دست چپشان نباشد بسیار حساس هستند. آیا واقعاً در اسلام ارزش‌گذاری به این صورت است که اصول اخلاقی تساهل برانگیز و مسائلی چون «یَمَسَحُ بَقِیَّةِ بِلَلِّهِ» بسیار مهم باشند؟! دین‌داری کاریکاتوری یعنی شخص تناسب موجود بین اجزای دین را آن‌گونه که هست رعایت نکند و از دین یک کاریکاتور بسازد که عملاً موجب تمسخر دین خواهد بود. رساله‌نویسی به صورت موجود تناسبات و ارزش هر یک از احکام را مطرح نمی‌کند و لذا شخص نمی‌فهمد که چه چیز چه قدر ارزش دارد و به تبع در مقام عمل هم نمی‌فهمد که برای چه چیز از اسلام باید سرمایه‌گذاری بیشتری داشته باشد.

به نظر می‌رسد رساله‌نویسی اشکالات دیگری هم دارد که بر خود لازم می‌دانم در اینجا اشاره کنیم و با آشکار شدن اشکالات، راه حل جایگزین، قابل‌دستیابی خواهد بود.

از جمله اشکالاتی که می‌توان به آن اشاره کرد ادبیات پیچیده رساله‌ها است. از آنجاکه رساله برای عمل عموم مردم است بسیار مناسب است که ادبیاتی مناسب فهم آن‌ها داشته باشد.

از طرفی رساله‌های موجود مناسب موضوعات زمان ما نیست. بسیاری از فروعی که در رساله‌ها به تبع کتبی چون عروه مطرح شده است از نیاز مردم بسیار دور است (مثل اجرت حمامی و ...) و بسیاری از فروعی هم که مطرح شده است به گونه‌ای طرح شده است که بسیاری از مکلفین ممکن است به ذهنشان هم نرسد که مصداق این فرع در زمان ما فلان چیز خواهد بود. به عنوان مثال مباحثی چون حرمت حفظ و نشر کتب ضلال که بسیاری از مطالبی که در شبکه‌های اجتماعی به اشتراک گذاشته می‌شود از مصادیق آن هستند.

مثلاً خوب است رساله به این صورت نوشته شود که به مکلف بگوییم: شما می‌خواهید از شبکه‌های اجتماعی استفاده کنید و بدین خاطر، بنده‌ی رساله‌نویس، آمده‌ام تمامی احکامی را که در اسلام هست و ممکن است در استفاده از شبکه‌های اجتماعی برای شما مبتلا به باشد جمع‌آوری کرده‌ام. به این صورت هم مصادیق

روشن می شود و هم مراجعه مکلف ساده تر می شود. شبیه کاری که امروزه در مورد احکام پزشکی انجام شده است. شبیه مثالی را که مطرح شد می توان در این مثال ها نیز یافت: احکام ازدواج، احکام تحصیل خارج از کشور، احکام فعالیت در بازار بورس، احکام کارمندی، احکام استادی، احکام تحصیل و بسیاری از مسائل دیگر. از جمله اشکالات رساله ها که ناشی از فقه ماست اینکه فقه در صدد برآمده است که تمام احکام اسلام را روح قانونی ببخشد در صورتی که به نظر می رسد بسیاری از مسائلی که در اسلام مطرح شده ذاتاً قانونی نیستند و قانونی کردن آن در واقع تفسیر آن به چیزی غیر از حقیقت آن است. به عنوان مثال به نظر رسد بسیاری از مسائل مطرح شده در کتاب طهارت از این قبیل باشند. اینکه فلان متنجس یک بار و دیگری دو بار و سه بار و بحث هایی چون سرایت نجاست و متنجس و امثال این ها به نظر می رسد که ماهیتاً به اموری عرفی اشاره دارد و جنبه قانونی در آن ها بسیار کم است. نتیجه این اختلاف دیدگاه به مباحث کتاب الطهارة این می شود که به عنوان مثال در زمان ما غالب مراجع در بحثی مثل تطهیر لباس توسط ماشین های لباس شویی گرفتار معضلاتی شده اند و به تبع خیلی سخت صحبت کرده اند و به تبع وظیفه مکلف هم سخت شده است و بعضاً دستوراتی بسیاری غیر عرفی داده اند و یا فتوا به بقاء لباس ها بر نجاست داده اند در حالی که طبق دیدگاه دوم، طهارت لباس در این ماشین ها از واضحات است. از جمله مباحث دیگری که در فقه رساله ای زمان ما حالت قانونی دارد ولی در متون شریعت این روح قانونی در آن موجود نیست و حالت عرفی دارد مباحثی چون ازدواج و صیغ عقود و ایقاعات و شاید مباحثی چون بعضی فروعات ضمان یا لقطه و بسیاری مطالب دیگر باشد.

از جمله اشکالات رساله نویسی به سبک موجود این است که یک سری مباحثی در روایات مطرح شده است که بنده از آن ها تعبیر به شاخصه های کلی می کنم و این امور در رساله های امروزی نادیده گرفته شده اند. به عنوان مثال استفاده از بازی های رایانه ای یا برنامه های تلویزیونی طبق رساله های موجود حکم اولی ندارند و به تبع اینکه معروض عناوینی چون ترک نماز یا اشاعه فحشاء و ... شوند حکم ثانوی پیدا می کنند ولی در مورد حکم اولی، همه فقها در این امور اصالة البراءة اجرا می کنند.

اما آیا واقعاً به این سادگی است؟! بگوئیم اصالة البراءة اجرا می کنیم و سربازان دشمن را به خانه خود راه می دهیم!! رسانه به صورت کلی چه کارکردی در جامعه دارد و آیا ممکن است حکم ثانوی این رسانه موجود را با این مقدار پیچیدگی، به مکلف سپرد تا مکلف در این باره تصمیم بگیرد؟! آیا این طور نیست که فقط یک دین شناس کامل که موضوع رسانه را کاملاً شناخته است می تواند تبیین کند که آیا شاخصه های کلی شریعت، در رسانه موجود هست یا خیر؟ مگر نه اینکه با پیچیده شدن موضوع به لحاظ فقهی، تعیین موضوع از وظائف فقیه خواهد بود؟ مکلف چه طور علم به این شاخصه های کلی داشته باشد؟ ضروری به نظر می رسد که بسیاری از اموری که حکم ثانوی دارند در رساله ها گنجانده شوند البته واضح است که باید در رساله ها قید شود که نکته این حکم چیست و از چه بابی چنین تعیین موضوعی صورت گرفته است. در مثال رسانه مطرح شود که مثلاً استفاده از رسانه باید با محدودیت هایی همراه باشد. اصولاً سنخ این سری مسائل به گونه ایست که مردم به صرف اظهار نظر مرجع، انگیزه لازم برای عمل پیدا نمی کنند و باید موضوع دقیقاً برایشان تبیین شود. از دیگر مشکلات زمان ما در بحث رساله نویسی که البته بی ربط به اشکال قبل نیست بحث موضوع شناسی است. در محل خودش مفصلاً تبیین کرده ایم که در این زمینه اصولاً کار علمی صورت نگرفته است. موضوع شناسی های زمان ما به صورت کلی تابع دو ضابطه کلی است یکی برخورد عوامانه و سطحی با موضوعات و دیگری برخورد لفظی. تفصیل این بحث و بیان نمونه های علمی آن از حوصله این نوشتار خارج است و در اینجا فقط به همین مقدار اشاره می کنیم که موضوع شناسی که در اینجا مطرح است به قدری اثرگذار است که حتی در فهم متن دینی هم تأثیرگذار است. به عنوان مثال در همین نوشتار عرض شد که روایت داریم که: «حرم الله الخمر و حرم رسول الله کل مسکر»^۱ و اینکه هر چه اسکار آور باشد، یک قطره از آن هم حرام است. از مجموعه این روایات و روایات مشابه عده کثیری از فقها نجاست مسکر را استفاده کرده اند و غالباً مسکر مائع بالا صالة را فقط نجس می دانند و عده ای این قید را هم شرط نمی دانند. حال اگر به عنوان مثال ماده ای مثل اتانول را

خوب موضوع شناسی کنیم و متوجه شویم که این ماده اولاً مسکر است و بلکه اسکار خمر هم ناشی از همین اتانول است و بفهمیم که بسیاری از میوه‌ها به صورت طبیعی درصدی اتانول دارند و حتی این درصد در بعضی از میوه‌ها به حدود ۶ درصد می‌رسد و اینکه این ماده حتی در موادی مثل نان هم یافت می‌شود و سپس وسعت استفاده این ماده در زندگی امروزی را مطلع شویم که بسیاری از داروها به دلیل اینکه اتانول حلال آلی خوبی است در آن‌ها درصدی اتانول وجود دارد و اینکه در ضد عفونی کردن نوع ماشین‌آلات کارخانه‌ها از این ماده استفاده می‌شود و اینکه تقریباً تمامی عطرها موجود در بازار همواره درصدی اتانول وجود دارد و بسیاری مطالب دیگر. آیا فقهی در چنین فضایی از روایت «القطرة منه حرام»، ممکن است نجاست اتانول را به صورت مطلق استفاده کند؟! آیا در استفتاءات مردم بر اینکه آیا اتانول صنعتی که نجس است یا پاک این قدر عوامانه جواب می‌دهد که مسکر است حرام است و چون این ماده مسموم‌کننده است پس نجس نیست؟! و حال اینکه این ماده اتانول است به اضافه مقداری مواد سمی به منظور عدم استفاده نامشروع از این ماده؟! و بسیاری از مثال‌های دیگر در خصوص همین موضوع که از حوصله این نوشتار خارج است.

اشکال دیگری که می‌خواهیم در این زمینه مطرح کنیم این است که بسیاری از اصطلاحاتی که در رساله‌نویسی رایج شده است ماحصل علمی روشنی ندارد. واضح است که اصطلاحاتی مثل احتیاط وجوبی و استحبابی و امثال آن اگرچه برای آن‌ها شواهدی در روایات گفته شده است. به عنوان مثال تعبیری مثل روایت اول «بَابُ الرَّجُلِ تَكُونُ عِنْدَهُ الْأَمَةُ فَيَطْلُقُهَا ثُمَّ يَشْتَرِيهَا»^۱ در کافی ولی اینکه این اصطلاحات ارزش علمی داشته باشند محل تأمل است. در مباحث اجتهاد و تقلید مفصلاً به این موضوع پرداخته‌ایم و در اینجا به همین مقدار اکتفا می‌کنیم که این سنخ اصطلاحات مشکلی از مقلد حل نمی‌کند و از آنجاکه غرض رساله‌نویسی بیان وظیفه مردم است خوب است که اگر فقهی در مسئله‌ای کارنکرده است و یا به نتیجه‌ای نرسیده است و می‌خواهد احتیاط وجوبی بدهد به جای چنین تعبیری خیلی راحت به فرموده روایات

عمل کند و بگوید من نمی دانم و نظری در این مسئله ندارم. اصولاً سیره اصحاب قدیم ما که اصولاً اهم دلیل جواز تقلید به نظر می رسد که همین باشد (نه رجوع به متخصص همان طور که در محل خودش تبیین شده است) همین بوده است و درجایی که نمی دانسته اند به جهل خود اقرار می کرده اند و مکلف را به دیگران ارجاع می داده اند. اشکال اصلی بر این اصطلاحات هم این است که حسن احتیاط به معنای متعارف بر لسان فقهای امروزی ما روشن نیست. حضرت استاد آیت الله مددی در مباحث خارج اصولشان سه نوع احتیاط در کلمات اعلام را تبیین کرده اند که احتیاط به مستوای عقل نظری و به مستوای عقل عملی و به مستوای اصل عملی است و غالب موارد استفاده احتیاط مستحب و وجوبی احتیاط به مستوای عقل نظری است که حسن آن ثابت نیست. تفصیل این مطلب در محالش باید پیگیری شود.

اشکال نهایی هم اینکه فقها بسیاری اوقات در مسائلی وارد شده اند که ربطی به آن ها ندارد. به عنوان مثال فقیه متوجه شده است که عزاداری بر سید و سالار شهیدان از امور بسیار مورد تأکید در شریعت است. حفظ شعائر حسینی از مصادیق حفظ شعائر الله است و واجب؛ اما اینکه این وظیفه در زمان ما به چه شکل اجرا شود و اینکه در زمان ما در جامعه جهانی و در جامعه شیعی خودمان و در کشور ما و در منطقه ما، چه سبک از عزاداری و حفظ شعائر حسینی، بهترین شکل انجام این عمل دینی چیست، کار فقیه نیست. یک جامعه شناس مطلع بر دین که متخصص امور فرهنگی هم باشد به مراتب نظرش در این موضوع تخصصی تر و قابل قبول تر از یک فقیه است. بله اگر فقیهی، متخصص امور فرهنگی هم بود به تبع صلاحیت نظر در این مطالب را دارد ولی فقیهی که چنین شئونی ندارد طبیعتاً صلاحیت نظر در این سنخ موضوعات را ندارد و در صورت نظر دادن هم یک نظر عوامانه است که ارزش هیچ نوع ترتیب اثری ندارد. خلاصه اینکه فقه و اصول خواندن انسان را متخصص امور فرهنگی نمی کند. حال به عنوان مثال، فلان فقیه می تواند بگوید که لخت شدن در مجلس عزا درجایی که زنان نمی بینند بر مرد اشکال ندارد ولی اینکه این کار در زمان ما خوب است یا نه و یا اینکه فلان شعر خاص خواندنش مشکل دارد یا نه اصولاً شأن فقیه بما هو فقیه نیست. انتظار می رود که فقط فقهای در این زمینه



اظهار نظر کنند که متخصص امور فرهنگی هم هستند نه کسانی که به تصریح خودشان عمرشان را بین محل درس و حجره گذرانده اند!

د. احکام ولائی نوعی از سنن و رابطه این بحث با اصول عملیه

یکی از دخالت‌های شارع در مقام امثال، صدور احکام ولائی است؛ به این معنا که در مرحله امثال و اجرا، شکل جدیدی از احکام شکل می‌گیرد که از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است.

توضیح اینکه احکام شارع بر پایه مصالح و مفساد کلیه بنا شده است و گاهی اجرای این احکام با مصالح و مفساد دیگری همراه می‌شود که به ناچار باید برای مُنْفَذ و مجری قانون که در درجه اول معصوم عَلَيْهِ السَّلَام و به نیابت، فقیه جامع الشرائط است، نوعی قدرت جعل ثانوی داده شود که بتواند احکام را در چارچوب‌های معین اجرا کند. این همان امری است که از آن قبلاً تعبیر به احکام ولائی موقت کردیم. در واقع این احکام در این مرحله شکل می‌گیرد. خوردن گوشت خر، جایز است ولی در شرایط خاصی به دلایل خصوصیات مقام اجرا، پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حق تحریم آن را دارند.

از این قبیل است آنچه در توقیع مبارک اسحاق بن یعقوب آمده است که: «اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا»^{۱ ۲}

حوادث واقعه امور جدید هستند که معنایش این است که به حسب ظاهر حکم اولی ندارند و گرنه اگر امر یا نهی داشتند، حوادث واقعه و رویدادهای جدید نبودند. در اتفاقات متعارف، معلوم است که باید به عنوان متخصص فهم احکام شرعی به فقیه مراجعه شود و لذا راوی از این سؤال نپرسید و سؤال را دقیقاً روی بحثی برد که

۱. استاد بزرگوار حضرت آیت‌الله العظمی سید احمد مددی موسوی مفصلاً در مباحث ولایت فقیه شواهد بسیار زیادی برای وثوق به صدور این توقیع مبارک مطرح فرمودند که بعید می‌دانم انسانی در جاتی از انصاف داشته باشد و بتواند در آن شبهه کند.

۲. کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۲ / ۴۸۴ / ۴۵ باب ذکر التوقيعات الواردة عن القائم عَلَيْهِ السَّلَام ص ۴۸۲ و الغيبة (للموسوي) / كتاب الغيبة للحجة / النص / ۲۹۱ / ۴ - فصل بعض معجزات الإمام المهدي عَلَيْهِ السَّلَام و ما ظهر من جهة عَلَيْهِ السَّلَام من التوقيعات على يدى سفرائه

نمی دانند چه کنند و روایتی در آن زمینه وجود ندارد. حادثه واقعه یعنی چیزی که جدید است و حکمش را نمی دانیم. حضرت بقیة الله الاعظم روحی و ارواح العالمین فداه هم می فرمایند در این امور، به روایان حدیث مراجعه کنید. در آن زمان راوی بار معنایی خاص خودش را داشته است که در روزگار ما ندارد. در روزگار ما، راوی تقریباً معادل حکایت کننده است ولی در گذشته به کسی راوی می گفتند که یک متخصص حدیث باشد و متوجه می شد که کدام روایات قابل قبول و کدام یک، قابل قبول نیستند؛ به عبارت دیگر، راوی یک فقیه و متخصص در امر حدیث بود. این شخص با توجه به اینکه مذاق های او بر اساس مذاق آیات و روایات شکل گرفته است با توجه به این مناظرات کلی و چارچوب های کلی برگرفته از شریعت نکات اجرایی لازم در حوادث واقعه را پیاده خواهد کرد. یک حکم ولائی موقت.

یکی از اسراری که سبب شده است که شارع مقدس در بسیاری از مسائل که به حسب ظاهر خیلی نیاز به توضیحات اجرایی دارد سکوت کند پیش بینی چنین امری است.

البته می توانیم به این بحث از زاویه دیگری نگاه کنیم. می دانید که اهل سنت بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، با فتوحات و به وجود آمدن موضوعات جدید، در بسیاری از مسائل، حکم شرعی نداشتند. راهی که اهل سنت پیش گرفتند قیاس و امثال آن بود. حال، مطلب این طور تبیین می شود که سؤال در توقیع مبارک این گونه معنا پیدا می کند که ما هم بعد از غیبت در شرایطی مشابه اهل سنت مواجه می شویم. ما چه کنیم؟ اهل سنت سراغ قیاس و استحسان و ... رفتند. ما چه کنیم؟ امام عصر * می فرمایند که در این امور به فقها^۱ مراجعه کنید؛ یعنی در این مسائل جدید از آنجا که فقها به ملاکات احکام پیش از بقیه مطلع هستند و فهم عمیق تری از دین دارند و در شرایطی که شیعه دسترسی به واقع مطلب از طریق امام را ندارد، با مراجعه به فقها

۱. حضرت استاد مفصلاً در ضمن مباحث ولایت فقیه بیان فرمودند که چرا مراد از رواة حدیث در توقیع مبارک فقها هستند. خلاصه اساسی ترین نکته این است که در آن زمان روایت به معنای حکایت صرف نبود بلکه روایت به معنای نقل همراه با قبول بود. شواهد این گفتار در کتب رجالی و حدیثی بسیار است. راوی یعنی کسی که در میان مجموعه روایات صاحب نظر است و روایتی را که قبول دارد نقل می کند که معادل اصطلاح فقیه در زمان ماست.

مشکل خود را موقتاً حل کند. به نظر می‌رسد این روشی که امروزه در اصول متعارف شده است که درجایی که دلیل ندارند به اصول عملیه مراجعه می‌کنند مخالف روش فقها قدیم ما و مخالف روش توصیه شده در توقیع مبارک است. به عنوان مثال ما به عنوان فقها حق نداریم در تعامل با پدیده‌ای مثل رسانه، برائت شرعی یا عقلی اجرا کنیم بلکه وظیفه داریم این موضوع را با ملاک‌های شرعی بررسی کنیم و با توجه به این نکته در مورد چگونگی تعامل جامعه شیعه با رسانه تصمیم‌گیری کنیم و جامعه شیعه هم به امر امام عصر علیه السلام باید اطاعت کنند.

به کمک همین مطلب می‌توانیم، حقیقت حکم ولائی را درک کنیم. همان طور که در مباحث سنت و فریضه عرض کردیم، فرائض چارچوب‌های کلی دین هستند و سنن احکام مجعول توسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام به صورت دائم یا موقت است که به منظور بهتر اجرا شدن فرائض به صورت مکمل و مزین فرائض هستند. حکم ولائی فقیه در واقع یک بخش معین از سنن موقت است و باید به منظور بهتر اجرا شدن فرائض و سائر سنن باشند. به عنوان مثال «الخمر حرام» یک حکم کتابی است که اجرای آن در جامعه نیاز به اجرای قوانینی دارد که در هر جامعه ممکن است صورتی متفاوت داشته باشد که فقیه باید بر اساس مطالعات و تحقیقاتی که در جامعه زمان خود دارد و از طرفی با توجه به شناخت عمیق خود از دین، آن‌ها را جعل کند.

از اینجا از طرفی روشن می‌شود که در چه مسائلی فقیه حق جعل دارد و از طرفی حق جعل او بر اساس چه ضوابطی باید باشد. لذا مسائلی از قبیل تراحم بین دو حکم و تعیین یک طرف از آن‌ها حکم ولائی نیست و هر فقیه‌ی به عنوان مستنبط احکام حق نظر دادن در مورد آن را دارد.

در تبیین نکته دیگری که عرض کردیم که احکام ولائی برای اجرای احکام شرعی در جامعه خاص است، می‌توانید به این مثال توجه کنید.

مثلاً نقل کرده‌اند که «نهی النبی عن الغرر». این یک حکم است که در مقام اجرا و پیاده شدن در جامعه، خیلی ضوابط اجرایی دارد ولی این ضوابط اجرایی در جوامع مختلف، اشکال مختلفی به خود می‌گیرد و تحت ضابطه معینی در نمی‌آید و

لذا ظاهراً بنای شارع مقدس بر این شده است که به جای وارد شدن در امری که چارچوب معینی ندارد، راه حل دیگری ارائه دهد و آن اینکه یک مدیر اجرایی در جامعه قرار دهد که با توجه به ملاک های کلی تصمیم گیری های لازم در مقام اجرا را در هر زمانی مطابق با شرایط انجام دهد.

این همان چیزی است که رسالت بسیاری از طلاب در زمان ماست که از آن تعبیر به نظام سازی می کنند. نظام سازی به عنوان مثال، در اقتصاد یعنی ارائه نکات لازم اجرایی برای اجرای طرح اقتصادی شریعت. ارکان اصلی را از شریعت بگیریم و با در نظر گرفتن نکات اجرایی در زمان خودمان نظام مناسب اقتصادی را طراحی کنیم.

لذا در واقع ارائه نظام اقتصادی اسلامی، کاری ناتمام از جانب شریعت نیست. بلکه شارع مقدس با توجه به این نکته یا احیاناً حکمت های دیگر چنین بنایی را برپا ساخته است.

تقریر فنی تر این نکته به این صورت است که برای اصلاح یک جامعه نیاز به چند علم داریم:

دسته اول: علمی که وضع جامعه مطلوب را توصیف می کند.

دسته دوم: علمی که وضع جامعه موجود و نیز علل وضع کنونی جامعه را تبیین کند.

دسته سوم: علمی که بیانگر چگونگی فرآیند رساندن جامعه از وضع موجود به وضع مطلوب است.

آیات و روایات حاوی انبوهی از نکات در مورد جامعه مطلوب هستند. اما در مورد دو دسته اخیر نکات موجود در آیات و روایات که برای ما قابل فهم هستند، به حدی نیست که بتواند صفر تا صد نیازهای ما را بر طرف کند و این ناشی از مسأله غیبت است و مشکلی است که ما در عصر غیبت داریم. آیات و روایات در دو دسته اخیر بیشتر سهم جهت دهی دارند. به عنوان مثال اگر بناست آمارگیری عمیقی در تحلیل مشکلی خاص در جامعه صورت بگیرد، آیات و روایات به موضوع آمارگیری

جهت می‌دهند. به عنوان مثال اگر بناست که وضعیت جامعه را از نظر فساد اقتصادی تعیین کنیم، آیات و روایات به میدان می‌آیند و موضوعاتی را جهت بررسی جامعه از قبیل ربا را نیز مطرح می‌کنند.

حکم ولائی، حکمی است که فقیه برای رسیدن جامعه موجود به جامعه مطلوب ارائه می‌دهد. پس طبیعی است که بدون تحقیقات عمیق جامعه شناسانه برای شناخت وضعیت جامعه موجود و تحقیقات عمیق روش شناسانه برای کشف روش اصلاح جامعه، حکم فقیه ارزشی نخواهد داشت.

اینجا روشن می‌شود که حکم ولائی، حکمی مستنبط از ادله شرعی نیست بلکه حکمی است که بر اساس محاسبات عقلانی برای بهتر اجرا کردن احکام مستنبط از ادله شرعی، صادر می‌شود.

درست شبیه اینکه شارع به ما بگوید: «از قم به تهران بروید». کسی که بخواهد این حکم را به بهترین صورت اجرا کند باید اولاً راه‌هایی که برای رفتن از قم به تهران وجود دارد، شناسایی کند. مثلاً می‌توان این مسیر را توسط اتوبوس و تاکسی و قطار طی کرد و البته اتوبوس و تاکسی می‌توانند از جاده قدیم یا جدید به مقصد برسند. بعد از اطلاع از این دانش‌ها، با توجه به ملاک‌هایی که از نظر شرعی معتبر است، تصمیم بگیریم که کدام یک از این مسیرها بر اساس ملاک‌هایی که می‌دانیم بیشتر مورد رضایت شارع است. مثلاً مسیر قطار چون هزینه کمتر و وقت کمتری می‌گیرد و امنیت بیشتری دارد، بهترین مسیر است.

در این مثال به وضوح می‌بینید که هیچ یک نکاتی که ما برای اجرای حکم شرعی لحاظ کردیم، شرعی نیست. اطلاع از وضعیت مسیرها و وسائل نقلیه بین شهری، اطلاعاتی هستند که برای فهم آن‌ها باید به سراغ شناخت جامعه رفت و نه به سراغ آیات و روایات.

شکی نیست که ما در مجموعه آیات و روایات، نکاتی برای دسته دوم و سوم داریم ولی آیا آیات و روایات به ما شناخت دقیق جامعه خودمان را ایجاد می‌کند؟! یا اینکه برای شناخت جامعه برای فهم وضعیت فعلی آن، باید کارهای آماری عمیق

انجام داد؟ طبیعی است که کسی که نداند جامعه چه شرایطی دارد نمی تواند نسخه مناسب جامعه موجود برای رسیدن به جامعه مطلوب را بدهد. درست شبیه دکتری می ماند که نمی داند بیمارش چه مرضی دارد.

از اینجا معنای علوم انسانی اسلامی هم روشن می شود. علوم انسانی اسلامی در واقع هر سه نوع علم گفته شده را شامل می شوند که سهم گزاره های استنباط شده از دین در هر یک از آن ها مختلف است.

در اینجا بسیار مناسب است به بعضی از شئون مقام امامت در نظام قانونی اسلام توجه کنیم. بحث بسیار لطیف است. شارع مقدس دین را با طرح مسئله امامت در روز غدیر کامل دانست و فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱

زیرا امام شخصی است که اولاً اسلام را به همان شکلی که هست دریافت کرده است و آن را با تمام ریزه کاری های آن می شناسد و هرگاه قرار باشد اختلاف قرائتی پیش بیاید، مرجعی تام و تمام است برای اینکه حقیقت دین شناخته شود. از سوی دیگر قرار است در هر زمانی امامی در جامعه حضور داشته باشد و در مقام اجرا، مسؤولیت اجرایی داشته باشد. اوست که دین را در هر زمان با پیش بینی های اجرایی لازم به اجرا درمی آورد؛ یعنی درواقع، اجرای دین در جامعه ابتدا وظیفه امام است و در مرحله اطاعت پذیری، وظیفه مأمومین ولی متأسفانه در شرایطی که به خاطر ظلم بشر به وجود آمده است، فعلاً بشر از نعمت ظهور امام عصر^{عجل الله تعالی فرجه} بی بهره است و این مسؤولیت خطیر بر گردن فقیه دلسوز دین نهاده شده است.

یک سری امور مطلوب شارع، باید به هر نحو شده، انجام شود و از آن تعبیر به حسب می کنند. حال یا از باب حسب یا از باب ولایت عدول مؤمنین در مرحله غیبت امام عصر^{عجل الله تعالی فرجه}، جامعه دینی وظیفه اجرای دین در سطح کلان با ضوابط اجرایی لازم را دارد و قطعاً چنین جامعه ای از ولایت معنوی امام عصر^{عجل الله تعالی فرجه} بی بهره نخواهند ماند.

۱. سوره مبارکه مائده، آیه ۳.



هـ. شیوه نوین تدریس خارج فقه کوتاه مدت و جامع برای تربیت دین شناس کلی

یکی از مشکلات رایج درس های خارج این است که بعد از مثلاً ده سال حضور در آن ها به زحمت یک باب فقهی مثل نکاح مطرح می شود. در نتیجه طلبه ای که بیست سال درس خارج رفته است به زحمت، دوسه باب فقهی را آموخته است و لذا به هیچ وجه نمی توان به او عنوان «دین شناس» داد. بلکه او از کل دین صرفاً فقه و از کل فقه صرفاً چند باب را آموخته است.

یکی از راه های تسریع این فرآیند این است که در درس خارج فقه، در هر باب فقهی فرائض جدا شوند و سنن مهمتری که در آن باب مطرح شده اند جدا شوند و هنگام تدریس یک باب فقهی، صرفاً فرائض و سنن اصلی آن باب مورد بحث قرار بگیرند. در این صورت برای طلبه شناختی از اصول و امهات آن باب فقهی حاصل می شود و بقیه باب را خودش نیز چه بسا به کمک کتب بتواند، مورد بررسی قرار دهد، زیرا عمده نکات اصلی در همان چارچوب ها و اساس مطالب باب است.

به این ترتیب سرعت تدریس هر مبحث فقهی بسیار سریع تر می شود و می توان در مدت مثلاً ده سال، ده الی بیست باب اصلی فقه را مورد بررسی قرار داد و در نتیجه به جای اینکه یک طلبه، تنها یک کتاب نکاح را با ریز فروعات عروه بداند- البته اگر بداند!- با روح کلی یک دوره از ابواب فقهی مهمترین ابواب فقه آشنا شود. البته بدیهی است که آموزش عملکرد در فروع در این طرح نیز کاملاً ممکن و محقق است و از این جهت فرقی بین دو روش نیست.

علاوه بر این، روش پیشنهادی، به دانش پژوهان دیدگاه شبکه ای نسبت به قوانین اسلامی نیز می دهد که خود مطلب ارزنده ایست.

و. امام باقر (علیه السلام) مؤسس علم اصول

بحث کرده اند اولین کسی که علم اصول را پایه ریزی کرده است چه کسی بوده است. اهل عامه اصرار دارند که شیبانی شاگرد ابوحنیفه را اولین نفر معرفی کنند و از سوی دیگر عده ای از شیعیان هشام بن حکم را اولین مؤسس اصول مطرح کرده اند.

وجه کلام اصحاب ما این است که مرحوم نجاشی در ضمن کتبی که از مرحوم هشام اسم می‌برند کتابی از کتابی با عنوان کتاب الالفاظ ذکر می‌کنند. به نظر می‌رسد این فرمایش اصحاب ما صحیح نباشد؛ زیرا در آن زمان هرگز از چنین نامی، اراده کتاب اصولی نمی‌شده است.

به نظر می‌رسد صحیح در مقام این است که شیعه اولین پایه‌گذار اصول بوده است و ظاهراً مؤسس خود امام باقر علیه السلام بوده‌اند. تمام روایاتی که دیده شد از زمان آقا امام باقر علیه السلام به بعد است و شاید مهم‌ترین بحث اصولی بحث مصادر تشریع و بحث سنت و فریضه باشد که پایه‌گذار هر دو بدون شک اهل بیت عصمت و طهارت خصوصاً آقا امام باقر علیه السلام بوده‌اند. روایاتی از امیرالمؤمنین علیه السلام هم در بحث تعارض وارد شده است یا از خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم مطالبی نقل شده است که از مباحث اصولیست ولی از آنجا که حالت یک علم مدون ندارد، می‌توان، اولین پایه‌ریزی اصول به نحو منسجم را مرهون امام باقر علیه السلام دانست که حتی ایشان در مهم‌ترین مبحث اصولی یعنی مباحث مرتبط با تفریع هم ورود داشته‌اند و اصولاً اصل لفظ باقر به معنای شکافنده علوم و کسی که علوم را تفریع می‌کند، است و با این حساب مؤسس اصل فقه تفریعی و اصول آن خود حضرت باقر علیه السلام هستند که از کسی که عامه او را مؤسس فقه تفریعی می‌دانند؛ یعنی حتی به ابوحنیفه که در سن و سال فرزند امام صادق علیه السلام هستند، مقدم هستند.^۱

به عبارت فنی‌تر علم اصول دارای سه بحث اصلی است. اول مصادر تشریع و دوم کیفیت فهم متن و سوم کیفیت تفریع.^۲ بحث سنت و فریضه بسیاری از مباحث

۱. در ادامه در مورد این موضوع بیشتر ان‌شاء الله صحبت خواهیم کرد که اصولاً بحث سنت و فریضه نوعی فتح باب فقه مقارن هم هست. زیرا ادبیاتی است که به راحتی می‌شود با آن با عامه تعامل کرد و بسیاری از اعتقادات خودمان را در تمام علوم اسلامی که برای آنها بسیار بعید به نظر می‌رسد تقریب کرد.

۲. البته عده‌ای تصور کرده‌اند که همین مطلب که روایات باب، غالباً از آقا امام باقر علیه السلام است و از آقا امام صادق علیه السلام کمتر و از ائمه بعدی بسیار کمتر، شاید نکته‌اش، همین تعامل با عامه بوده است و بعدها که نیاز به آن کمتر شده است اصل این بحث در فقه ما منسوخ شده است. در مباحثی که مطرح کردیم مفصلاً پاسخ این مطلب را در ذیل روایت عیون مطرح کردیم.

۳. البته ناگفته نماند که اصحاب ما، مباحث کیفیت تفریع را در علم اصول مطرح نکرده‌اند به خلاف اهل سنت که

کیفیت تفریع و کیفیت فهم متن را شفاف می‌کند و مباحث کلامی، تکلیف مصادر تشریع را روشن می‌کند. لذا از آنجا که در روایات امام باقر^۱، هر سه بحث به صورت تفصیلی نقل شده است، می‌توانیم ایشان را پایه گذار علم اصول بدانیم. در گذشته (در ثمره پنجم فصل سوم) نشان دادیم که چه طور از مباحث سنت و فریضه می‌توان برای تفریع استفاده کرد.

در اینجا جا دارد برخی از راه‌های دیگری را که به عنوان ابزاری برای تفریع مطرح شده است، رد کنیم تا روشن شود که تنها ابزار ما برای تفریع، قواعد فریضه و سنت است و در مواردی که آن‌ها کارساز نباشد، با مراجعه به حکم ولائی مشکل خود را حل می‌کنیم ولی راه‌های دیگر قابل قبول نیست.

مهمترین راه‌هایی که در روزگار ما مطرح شده است دو راه، «مقاصد الشریعه» و «مقاصد الشرائع» است که به طور خلاصه یکی عبارت است از مراجعه به مناط و علت احکام برای کشف مواردی که در آن‌ها حکمی نداریم و دیگری مراجعه به چارچوب‌های اساسی است که در جمیع شرائع مطرح شده است و بر اساس آن‌ها در مورد مسائل جدید تصمیم‌گیری کنیم و حتی در برخی از موارد به جای تمسک به اطلاعات ادله موجود، بر اساس این ضوابط اطلاعات ادله شرعی را قید بزنیم. برای حل مطلب باید مقدمه‌ای ذکر کنیم:

برای حل بهتر مطلب توجه به این مثال‌ها خالی از فایده نیست:

مثال اول: فرض کنید یک شخصی از یک بالگرد بر فراز شهر در حال مشاهده خیابان‌های شهر است. کسی هم برای رسیدن به یک مقصد خاص در ابتدای یک دوراهی قرار دارد که هر دو بالاخره منتهی به مقصود او می‌شوند. ابتدای یک راه شلوغ و راه دیگر خلوت است. این شخص که احاطه شخص بالای بالگرد را ندارد ممکن است نزد خودش محاسبه کند که من اگر از این راه خلوت بروم زودتر می‌رسم. اگر شخص بالای سر او بگوید که این مسیر خلوت ابتدایش خلوت است و ادامه مسیر به خاطر تعمیرات بسته شده است و شما مجبور خواهی شد که برگردید،

با مباحثی مثل قیاس، به این مباحث نیز بها داده‌اند. به نظر می‌رسد که مباحث سنت و فریضه تا حد زیادی به فقیه قدرت بیان فروع جدید را می‌دهد.

طبیعتاً شخص ماشین سوار اگر عاقل باشد و به راستگویی شخص بالای سرش اطمینان داشته باشد باید کلام او را قبول کند و از راه شلوغ حرکت کند. او اگر هم از اول دقت می‌کرد می‌فهمید که نتیجه محاسبه او بهتر بودن کل مسیر نیست بلکه صرفاً بهتر بودن ابتدای مسیر خلوت از شلوغ است.

مثال دوم: فرض کنید شخصی از کودکی چیزی در مورد پزشک نشنیده است و هیچ درکی نسبت به او ندارد. حال بعد از این مدت اتاق عملی را به او نشان دهند. به نظر شما تصور او در مورد پزشک جراح چه خواهد بود؟! آیا او از پزشک توصیفی جز یک جلاد خواهد داشت؟! شخصی که سر و پای انسان‌ها را می‌برد و قطع می‌کند و تن آن‌ها را سوراخ سوراخ می‌کند!

ولی همین شخص اگر مثل ما عالم به قبل از اتاق عمل و بعد از اتاق عمل شود بی‌شک دیدگاهش به پزشک، شبیه ما، به عنوان یک مظهر رحمت و مهربانی خواهد بود.

ندانستن بعضی از متغیرهای دخیل در محاسبه می‌تواند نتیجه را از واقعش بسیار دور کند و پزشک مظهر رحمت را به صورت یک جلاد جلوه دهد.

مثال سوم: شخصی کور مادرزاد را در نظر بگیرید که به او هنگام عکس گرفتن می‌گویند این لباس سبز را بپوش تا رنگش با پشت سرت هماهنگ بشود نه لباس قرمز! حال اگر شخص کور بپرسد که سبز یعنی چه، چه پاسخی می‌شود به او داد؟! آیا پاسخ او از این سؤال که رنگ سبز چیست به اینکه بگویند که ترکیبی از شوری و زبری حرفی خنده‌دار نخواهد بود؟!

گاهی اوقات مطلبی برای اشخاصی با توجه به محدودیت‌هایشان، ذاتاً قابل فهم نخواهد بود.

با توجه به این مثال‌های سه‌گانه مطلبی می‌خواهیم بیان کنیم که بسیار حائز اهمیت و البته بدیهی است و آن اینکه در روزگار ما بسیار مشاهده می‌شود که افرادی که بعضاً اسم روششان را ملاکات الشریعه یا مقاصد الشریعه هم گذاشته‌اند به راحتی با بیان محاسباتی ساده لوحانه درصدد انکار برخی از مسائل شرعی برمی‌آیند.



به عنوان مثال می گویند که مثلاً قصاص در برخی موارد مفسده بالایی دارد، مثل اینکه خانواده شخص قصاص شده بدبخت می شوند یا مثلاً قصاص حکمی خشن است و از این ها نتیجه می گیرند که یا اسلام حق نیست و یا اینکه این ها اسلام تحریف شده است و اسلام این ها را نمی گوید.

در واقع این ها مصالح و مفاسدی را که به ذهنشان می آید محاسبه می کنند و در نهایت بر اساس نتیجه محاسبه، به حسن یا قبح عمل حکم می کنند. این در حالی است که هیچ یک از این ها ادعا ندارند که جمیع مصالح و مفاسد مترتب بر عمل را محاسبه کرده اند. در واقع کار این ها شبیه این است که معادله ای دو مجهولی را به این صورت حل کنیم که چون یک مجهول را نمی دانیم، آن را صفر در نظر می گیریم و در نتیجه مجهول دیگر قابل محاسبه است!!! کجای دنیا می شود این معادله ریاضی که $6 = X + Y$ را به این نحو حل کرد که من که ایکس را نمی دانم پس صفر است و در نتیجه ایگرگ مساوی ۶ خواهد بود؟!

ندانستن مشکل من است و هرگز ندانستن، مجوز صرف نظر کردن از پارامترهای مجهول نمی شود. محاسبات ذهنی من، همیشه یک مجهولی دارد و آن ناشی از عدم احاطه من به عالم است. معنای اینکه شریعت آمد گفت معادی هست این است که یک مجهول به بسیاری از معادلات بشری اضافه کرد و آنها را از قطعیت ساقط کرد. بعد از سقوط آنها از قطعیت اگر جایی شارع حرفی زد معنایش این است که من شارع دیدم تو چیزی را نمی فهمی، برای اینکه مصحلتش را از دست ندهی به تو گفتم. انتظار هم نداشته باش که همیشه بتوانم مصلحتش را به شما بگویم. چون شبیه مثال شخص کور مادرزاد، شما از فهم بسیاری از حقائق تا وقتی در دنیا هستی قاصری.

لذا در روایات بابی داریم که امام به عنوان مثال می فرمایند: «فَقَدْ فُرِصَتْ عَلَيْكُمُ الْمَسْأَلَةُ وَ لَمْ يُفْرَضْ عَلَيْهَا الْجَوَابُ»^۱ و یا در قرآن کریم داریم که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

۱. بر شما سؤال پرسیدن واجب شد و بر ما جواب واجب نشد.

۲. در کتاب بصائر الدرجات این روایت به سند صحیح اعلانی با واسطه احمد اشعری از احمد بزنجلی مکاتبه از آقا امام رضا علیه السلام نقل شده است. رجوع کنید به: بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم ج ۱ / ۳۹ / ۱۹

لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ بُدِّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ^۱ که معلوم می شود سؤال پرسیدن از بعضی از امور سبب مفاسدی می شود و لذا از سؤال از این امور نهی شده است.^۲

درواقع، ما در زندگی خودمان، به خاطر شدت جهلمان، مجبور شده ایم که به این محاسبات پادرها اعتماد نکنیم و با اینکه بسیاری از مصالح و مفاسد را نمی دانیم در زندگی شخصی و اجتماعی خود به نتایج محاسبات ناقص خویش عمل کنیم اگرچه از نظر عقلی هیچ وقت با این نوع محاسبات اجازه اظهار نظر قطعی در مورد واقع را نداریم. اگر ثابت شد که شارع مقدس حرفی می زند در حالی که شارع، عالم به جمیع مصالح و مفاسد است و آن کلام مخالف محاسبه ناقص من باشد، معلوم می شود که مجهولی که من از آن صرف نظر کرده ام نتیجه معادله را عوض می کند و به این بیان تمام محاسبات ناقص بشری، محکوم کلمات شارع خواهد شد.

لذا ایمان به غیب از ارکان وجودی شخص مؤمن و متقی شمرده می شود و لذا در آیات ابتدائی سوره مبارکه بقره، خداوند متعال در بیان اوصاف متقین اولین وصفی که برشمرده است ایمان به غیب است.

با این بیان روشن می شود که تمام اشکالاتی که به احکامی مثل حکم مرتد در اسلام و بسیاری از حدود و بسیاری از احکام دیگر شده است همه ناشی از یک نوع اومانیسیم و نوعی تکبر است که انسان، خود را سقف عالم در نظر گرفته است طوری که اگر او محاسبه کرد و چیزی را خوب یا بد شناخت حتماً به جمیع جهات احاطه داشته است و لذا اگر کسی خلاف آن را زد پس حق با او نیست. گویا که فهم ما، ملاک واقع است و امری که ما نمی فهمیم اصلاً وجود ندارد. یک نوع سوبجکتیویسم.

باب فی أئمة آل محمد ﷺ أنهم أهل الذكر الذین أمر الله بسؤالهم والأمر إليهم إن شاءوا أجابوا وإن شاءوا لم يجيبوا ص ۳۸

۱. سوره مبارکه مائده، آیه ۱۰۱.

۲. البته طبیعتاً از آنجایی که ما وظیفه داریم سؤال پرسیم، بعید است که اصل سؤال پرسیدن، مشکلی داشته باشد و طبیعتاً مشکل از ناحیه اطلاع بر جواب خواهد بود و این مشکل در بعضی موارد به گونه ایست که به نظر می رسد اطلاع بر آن به دلیل اینکه انسان قدرت فهم آن مصلحت را ندارد، با شنیدن جواب، به شریعت بدبین می شود. پس گاهی اصلاً سنخ مصلحت را ما ممکن است درک نکنیم مثل کور مادرزاد و گاهی درک نکنیم ولی درجه مصلحت را درک نکنیم و درکی به مصلحت داشتن آن امر بیان شده نداشته باشیم همان طور که ظاهر آیه مبارکه این چنین است.



لذا در تفکر اسلامی، معنای اینکه مرتد مثلاً بعد از توبه هم کشته بشود^۱ این است که این شخص، زنده ماندن برایش سقوط در نظام کمالی هستی و پایین تر آمدن درجه این شخص به ازای لحظه به لحظه زندگی اوست و مرگ دنیایی این فرد و انتقالش به عالم آخرت، برای درجه وجودی این شخص در مجموع بهتر است و اثر توبه او در آن دنیا آشکار می شود.

البته این مسئله هم در جای خود قابل پیگیری است که بسیاری از اشکالات وارد شده، ناشی از عظمت دنیا در چشم مستشکل است که تصور کرده که گویا اگر کسی را کشتند انگار تمام هستی اش را گرفته اند. در صورتی که با اندکی تأمل در فرضی که ثابت شده باشد که اسلام حق است، شخصی که مرتد شده است روز به روز گرفتار مفاسد عظیمی می شود که مرگ، او را از سقوط در این مفاسد به نحو بیشتر نجات می دهد و به مثابه طنابی است که او را در یک درجه نگه می دارد و مانع از سقوط بیشتر او می شود بلکه چه بسا همین تهدید به مرگ ابزاری برای ایجاد تحولاتی در او شود و مقدمات توبه قبل از مرگ او را فراهم آورد.^۲

بسیاری از اشکالات وارد شده به مسائل حقوق زن و مرد و بسیاری مسائل دیگر، ناشی از توجه نکردن به همین نکته است که وقتی این زن و مرد انظر خلقت و

۱. بر فرض که چنین حکمی ثابت بشود.

۲. فراموش نشود که مطلب ما در این بند، صرفاً یک تقریب است و نه یک دلیل. ما ادعا نداریم که مصالح این حکم را می دانیم ولی فکر می کنیم که اگر خوب به جوانب قصه توجه شود و حقیقت مرگ در عالم تکوین مورد لحاظ واقع شود، اتفاقاً خیلی هم این حکم غیر عقلانی نیست بلکه در همین جوامع مدرن امروزی هم در بسیاری از کشورها مجازاتی بسیار سنگین تر از مرگ برای اموری نسبتاً مضر برای جامعه تعریف شده است. به عنوان مثال در بسیاری از کشورها مجازات بسیار سنگینی برای مسئله قاچاق مواد مخدر تعیین شده است. برای مثال اگر مواجه شوند که کسی مواد مخدر را در بسته هایی در شکم خود حمل می کند، علاوه بر درآوردن مواد از شکم فرد مجازات سنگینی براساس مقدار ماده حتی مرگ برایش اعمال می شود! عجیب است از کسانی چون سروش که از این سری مجازات که کاملاً در جوامع مدرن عقلانی است اطلاع دارند، چه طور ادعا می کنند که عقل مدرن معنای مجازاتی چون مرگ را درک نمی کند!! اعلام رسمی خروج از اسلام به مراتب بیش از قاچاق بسته های کوچک مواد مخدر در شکم، برای جامعه اسلامی مضر است. امروزه در دنیا حکومت هایی که هرگز ادعای دینی ندارند، با مخالفان خود سخت ترین برخوردها را می کنند و توجیه آنها این است که حضور ما به نفع جامعه است! با وجود این دکتر سروشی پیدا نمی شود که شروع به نقد این ها کند! واقعاً تعجب آور است. «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّهُ بِصَعْدَةِ السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (سوره مبارکه انعام آیه ۱۲۵).

تکوین باهم فرق دارند لازم است که در جهت حکم و تکلیف هم متناسب با این فرق‌های تکوینی، حکم داشته باشند ولی چون ما به جمیع جهات فرق‌های بین این دو موجود اطلاع نداریم تصور می‌کنیم که این فرق‌های موجود ملازمه‌ای با فرق‌های حقوقی ندارد و حال اینکه این محاسبه ما، صرفاً با در نظر نگرفتن جهل ما، قابل دفاع خواهد بود.

البته در اینجا تذکر به یک نکته را لازم می‌دانم و آن اینکه احکام عقلی ما دودسته هستند. یک دسته که به آن می‌شود گفت محاسبات ناقص همین دسته‌ای هستند که در مورد آنها صحبت می‌کنیم و این استدلال‌ها فقط وقتی ارزش دارند که دلیل حاکمی در کار نباشد ولی یک دسته دیگر یا محاسبات تام هستند که یا بعد از علم به جمیع مصالح و مفاسد یک موضوع باشد و یا از طریق بدیهیات ماست که یا خود بدیهی است و یا با روش‌های بدیهی به بدیهی برمی‌گردد که البته اصل قبول کردن مطلبی که با بدیهیات به بدیهی برمی‌گردد خود نیز از بدیهیات است. حال اگر ثابت شد که عملی مصداق یکی از این احکام عقلی است عمل به آن لازم است. البته تشخیص این صغری همواره میسر نخواهد بود.

رد قرائتی خاص از نظریه مقاصد الشریعة

در واقع همان قیاسی که شریعت از آن نهی کرده است و بیش از صد روایت در نهی آن از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است یک نوع محاسبه ناقص است. این محاسبات ناقص و سرایت دادن آن به شریعت قطعاً ممنوع است و لذا فقهای شیعه در طول تاریخ اتفاق داشته‌اند که علت باید منصوص باشد و علت مستنبط ارزشی ندارد و ترتیب اثر دادن به آن قیاس است و به تبع حرام. در واقع کسانی که گاهی اوقات با عنوان مقاصد الشریعة^۱ وارد استدلال می‌شوند اسم قیاس را عوض کرده‌اند و یک اسم زیبا گذاشته‌اند. مسمایی زشت با اسمی زیبا، همان پدیده‌ای که در

۱. واضح هست که ما درصدد انکار تقریرهای درستی که از مقاصد الشریعة می‌شود نیستیم و صرفاً در مقام نفی تقریری خاص هستیم که احیاناً این اسم را بر خود می‌گذارند. به نظر ما تقریر درست مقاصد الشریعة، در فقه ولانی و احکام ثانوی و در نظام «فریضه و سنت و فضل» قابل طرح است و در آنجا به دلیل نکاتی، هیچ یک از اشکالات مطرح شده در متن، وارد نیست. ان شاء الله در همین نوشتار به این مهم خواهیم کرد.

روایات ملاحم و فتن بسیار به آن اشاره شده است که جایگاه معروف و منکر عوض می شود.^۱

و تعجب است که کسی ادعای تشیع داشته باشد و بعد از هزار سال هنوز نفهمد که این تقریر از فقه مقاصدی، همان حرف ابوحنیفه است.

اصولاً با آن تبیینی که در ابتدای مباحث داشتیم که دو نوع نظام قانونی ملاکی و نظام قانونی جعل محور وجود دارد، معلوم می شود که فقه مقاصدی با تقریر گفته شده، هدم نظام قانونی است و معنایش عدم وجود نفسیتی برای جعل و خروج تمام ادله شرعی از اطلاق است.

کسی که با محاسبه ای ساده، مقداری مصالح و مفاسد را سبک سنگین می کند و در مورد مصلحتدار بودن یا نبودن عملی، قضاوت می کند بر اساس محاسبه ساده ای، از مجهولات خویش صرف نظر کرده است و به جای آن ها صفر قرار داده است تا از شر مجهولات راحت شود و بتواند نظر بدهد.

البته ناگفته نماند که کسانی که این نظریه و امثال آن را پیگیری می کنند، دغدغه هایی نیکو دارند ولی متأسفانه به دلیل عدم احاطه بر علوم اهل بیت، به این حرف های ضعیف کشیده شده اند. ان شاء الله در همین نوشتار پاسخ هایی بسیار دقیق و جایگزین هایی فنی برای دغدغه های مقدس تحوّل طلبان مطرح خواهد شد.

فایده بیان ملاک حکم در شریعت

سؤالی که در این مرحله ایجاد می شود این است که اگر ملاکات حکم، این مقدار دور از دسترس هستند پس چرا در خود متون شرعی گاهی به ملاکات احکام اشاره شده است.^۲

بیان ملاکات حکم در شریعت ثمرات مهمی دارد از جمله اینکه تعبد برای

۱. به عنوان مثال رجوع کنید به: نهج البلاغه (للصبحی صالح) / ۴۸۵ / [۹۸] ۱۰۲ ص ۴۸۵.

۲. این سؤال گاهی با بیانی بسیار فنی تری مطرح می شود. بیان فنی تر این است که در بسیاری از روایات اهل بیت (علیهم السلام) به حکمت حکمی اشاره کرده اند و بعد از بیان حکمت، آن را از اطلاق ساقط کرده اند. خلاصه پاسخ از این بیان هم چنین است که اگر ما هم مثل امیرالمؤمنین عالم به حکمت هایی نهایی احکام بودیم، می توانستیم چنین استدلال هایی بکنیم. مشکل اصلی همین جهل ماست و اگر این جهل نبود، ما هم مثل امیرالمؤمنین چنین می کردیم!

بسیاری از افراد مشکل است. ایمان به غیب از درجات بالای معرفت است که بسیاری از مردم به آن نرسیده‌اند. با بیان این ملاکات شخص راحت‌تر می‌تواند به اوامر الهی عمل کند.

به عبارت دیگر هر حکمی یک غرض اقصی دارد و یک غرض ادنی. غرض اقصی^۱ این است که امثال توسط فرد انجام شود و غرض ادنی، ایجاد بعث در مکلف است. با بیان ملاکات حکم، انگیزه مکلف قوی‌تر می‌شود و زمینه برای تحقق غرض اقصی بیشتر می‌شود.

از دیگر ثمرات آن این است که گاهی بر اثر بیان مصالح و مفاسد، دیگر نیازی به جعل حکم نیست و شارع مقدس به صرف بیان مصلحت واقع، اکتفا خواهد کرد. این مطلب هم ثمرات تربیتی دارد و هم ثمرات دیگری که بر متأمل مخفی نیست. البته این واقعیت وجود دارد که معمولاً مناط و ملاک نهایی حکم، در آیات و روایات بیان نشده است. برای فهم دقیق مطلب باید دو اصطلاح را شرح دهیم:

فرق حکمت و علت

بعد از مراجعه به نصوص دینی متوجه می‌شویم که شارع مقدس مقام ملاکات را به گونه‌های مختلفی بیان کرده است که بازتاب این نحوه بیان در کتب اصولی و فقهی بحثی است با عنوان «فرق بین علت و حکمت».

با صرف نظر از اختلافاتی که در تعریف این دو لفظ وجود دارد از نظر بحث ثبوتی ملاک‌هایی که زیربنای حکم هستند گاهی علت تامه برای حکم دارند و گاهی این چنین نیست حال یا به این نحو که علت ندارند و صرفاً مقارنت بین حکم

۱. غرض اقصی با مشیت فرق دارد. برای نمونه به این دو روایت در کتاب کافی توجه کنید: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْتَدٍ عَنْ وَاصِلِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَمَرَ اللَّهُ وَ تَمَّ يَشَاءُ وَ تَمَّ يَأْمُرُ أَمَرَ إِبْلِيسَ أَنْ يَسْجُدَ لِآدَمَ وَ شَاءَ أَنْ لَا يَسْجُدَ وَ تَوَّ شَاءَ لَسَجَدَ وَ نَهَى آدَمَ عَنْ أَكْلِ الشَّجَرَةِ وَ شَاءَ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا وَ تَوَّ لَمْ يَشَأْ تَمَّ يَأْكُلُ». (الكافي - ط - (الإسلامية) / ج ۱ / ۱۵۱ / باب المشيئة والإرادة ص ۱۵۰)

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ الْمُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدٍ الهمداني وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعُلَوِيِّ جَمِيعاً عَنْ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ إِرَادَتَيْنِ وَ مَشِيئَتَيْنِ إِرَادَةً حَتْمَ وَ إِرَادَةً عَزْمَ يَنْهَى وَ هُوَ يَشَاءُ وَ يَأْمُرُ وَ هُوَ لَا يَشَاءُ أَوْ مَا زَأَيْتَ أَنَّهُ نَهَى آدَمَ وَ زَوَّجَتْهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنَ الشَّجَرَةِ وَ شَاءَ ذَلِكَ وَ تَوَّ لَمْ يَشَأْ أَنْ يَأْكُلَا لَمَّا غَلَبَتْ مَشِيئَتُهُمَا مَشِيئَةَ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَمَرَ إِبْرَاهِيمَ أَنْ يَذْبَحَ إِسْحَاقَ وَ لَمْ يَشَأْ أَنْ يَذْبَحَهُ وَ تَوَّ شَاءَ لَمَّا غَلَبَتْ مَشِيئَةُ إِبْرَاهِيمَ مَشِيئَةَ اللَّهِ تَعَالَى».

(الكافي - ط - (الإسلامية) / ج ۱ / ۱۵۱ / باب المشيئة والإرادة ص ۱۵۰).

و آنها برقرار است که می‌تواند مقارنت دائمی یا غالبی باشد و یا اینکه علیت به نحو جزء العلة داشته باشند.

شناخت اینکه در کجا حکمی علت و در کجا حکمت است بسیار مطلب دقیقی است و از اموری است که به تعبیر بعضی از بزرگان نیاز به قوه قدسیه و به تعبیر حقیر نیاز به ذوق و سلیقه سالم دارد. منشأ این مطلب این است که نوع تعبیر و حکمت به حسب نکات ادبی به یک نحو است و هر دو غالباً با لام تعلیل یا با فاء بیان می‌شود و این اشتراک در تعبیر سبب اشتباه می‌شود و از طرفی بعد از مراجعه می‌بینیم که بیشتر مواردی که به لسان تعلیل بیان شده است مراد حکمت است و نه علت و لذا عده‌ای ادعا کرده‌اند که در فقه اهل بیت علیهم‌السلام و در ادبیات این بزرگواران ظهور این تعابیر از تعلیل ساقط شده است.

نقد قرائتی دیگر از مقاصد الشریعة^۱

از سوی دیگر مطلبی در بحث ملاکات مطرح شده است که مصالح موجود در احکام اسلامی دودسته هستند مصالح کلان و مصالح جزئی و هنگامی که مصالح جزئی و کلان باهم تعارض بکنند مصالح کلان مقدم خواهند بود و سپس بر این قاعده ثمراتی حتی در احکام اولی هم بار کرده‌اند به این نحو که حتی در احکام اولی مثلاً غرض نهائی از ازدواج ایجاد علقه زوجیت و ایجاد این نهاد اجتماعی و ثمرات مترتب بر آن است و این غرض نهائی است و مقداری اغراض خرد میانی هم هست و در مرحله بعد نتیجه می‌گیرند که مثلاً در ازدواج مرد مسن با دختر کم سن و سال، این اهداف محقق نمی‌شود و لذا ادله ازدواج شامل چنین فردی نمی‌شود.

بر اساس پاسخی که در نقد قرائت سابق «مقاصد الشریعة» مطرح کردیم، نقد اینجا نیز روشن می‌شود، زیرا نکته فنی هر دو یکی است و آن محاسبات ناقص است. به طور کلی این سنخ از مباحث، ریشه در تفکرات قیاس آلود دارد که اهل بیت علیهم‌السلام با تعابیر مختلف همواره آن را نهی فرموده‌اند که «وَسَكَّتْ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ

۱. گاهی از این مسأله به مقاصد الشرائع تعبیر می‌کنند، زیرا این سنخ از مصالح در جمیع شرائع وجود دارد.

وَلَمْ يَدْعُهَا نِسْيَانًا فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا»^۱ و بسیاری تعابیر دیگر.

لذا در روایات متعددی که در مورد قیاس داریم که اعمال بسیاری از قبیل صوم و صلاة یا بول و منی یا مواردی دیگر مثل حج و زیارت سیدالشهدا علیهم السلام به حسب افضلیت و اهمیت اولویت دارند ولی نتیجه حکمی آنها غیر از انتظار ماست.^۳ بزرگی و کوچکی ملاکات همگی «جهتی» هستند و لذا هرگز نمی توان به کمک این ها برآیند نهائی را محاسبه کرد. دقیقاً مشابه داستان ابلیس است. ابلیس هم این چنین استدلال کرد: ﴿قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِن طِينٍ﴾^۴ و^۵

البته به این قرائت اشکالات دیگری نیز مطرح است و مهمترین اشکال، عدم تناسب آن با متون شرعی ماست. توضیح اینکه:

این مقاصد کلی که ادعا شده همه شرائع به دلیل آن ها نازل شده اند و روح کل شریعت بر پایه آنهاست، چیست؟ مقام اثبات این مبحث، مشکلات عدیده ای دارد. اول اینکه از کجا این محورهای خاص را استنباط می کنید. دوم اینکه بر فرض شما بتوانید در تعدادی محور معین، اهداف شرائع را خلاصه کنید، از کجا می فهمید که این حکم خاص برای کدام یک از محورهاست؟ آیا شما عقل کل هستید؟ آیا ممکن نیست که شما برداشتتان این باشد که فلان حکم فقهی ربطی به فلان محور ندارد ولی در واقع با لوازم دور به آن ربط داشته باشد؟ و اگر چنین ربطهایی وجود داشته باشد، تمام محاسبات شما به هم خواهد خورد.

۱. و از چیزهایی برای شما سکوت کرد و آن را به جهت فراموشی رها نکرد پس آن ها را تکلف نکنید.

۲. نهج البلاغة (للصبحی صالح) / ۴۸۷ / [۱۰۲] ۱۰۵ ص ۴۸۷

۳. به عنوان نمونه رجوع کنید به: الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۱ / ۵۷ / باب البدع و الرأي و المقایس ص ۵۴ و علل الشرائع / ج ۱ / ۹۰ / ۸۱ باب علة المراجعة في الأذنين و العذوبة في الشفتين و الملوحة في العينين و البرودة في الأنف ص ۸۶ و کامل الزیارات / النص / ۱۴۶ و ۱۴۷ / الباب الثامن و الخمسون أن زيارة الحسين علیه السلام أفضل ما يكون من الأعمال. بسیاری از اسناد این روایات صحیح و بلکه صحیح اعلانی است.

۴. گفت: چه چیزی تو را منع کرد از اینکه سجده کنی هنگامی که تو را امر کردم. گفت من بهتر از او هستم. من را از آتش خلق کردی و او را از گل آفریدی.

۵. سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۲.

اصولاً بحث از مقام ملاک در مقام اثبات احکام بسیار مشکل دارد و ما هر چه هم سعی کنیم به خاطر مشکل جهلمان به بن بست منتهی می شویم و هرگز نمی توانیم احتمال وجود ملاکی غیبی را نفی کنیم. از گذشته فقهای ما، تنها جایی که به مقام ملاک هم اهمیت داده اند وقتی بوده است که دلیل لفظی در میان باشد، با این عنوان که تعلیل موجود در دلیل لفظی به معنای نفی وجود هر نوع ملاک غیبی در مسئله است و انصافاً حتی این روش فقها هم خالی از اشکال نیست، چراکه غالب موارد تعلیل را که در کتبی چون علل الشرائع نگاه می کنیم، جنبه حکمت دارد و نه علت. بله مواردی که در روایات صریحاً حکم از علت مذکور در کلام استنتاج می شود از حیث ملاک مسئله را قابل پیگیری می کند. اصولاً ارجاع مکلفین به ملاک در تبیین احکام خودش ذاتاً عملی خارج از روح کلی قانون است. شواهد نشان می دهد که شریعت ما به صورت کلی ملاک های عقلانی دارد ولی اینکه ما از این ارتکازات عقلانی در استفاده احکام استفاده کنیم بسیار مشکل است.

اصولاً این تفکرات مقاصدی، ناشی از یک نوع دنیاگرایی دین داران است که منشأ آن بزرگ شدن دنیا در مقابل چشمان آن ها و ضعف تعبد در آن هاست. یک نوع گرایش نو معتزلی. البته یک منشأ دیگر هم دارد و آن مواجه شدن با یک مشکل مهم در بستر جامعه که عبارت است از مفاسد اجرایی احکام. از سویی دوام احکام شریعت، مقتضی اجرای آن در جامعه به همان اطلاق لفظی است و از سوی دیگر اجرای حکم در بستر جامعه با آن اطلاق لفظی مقتضی یک سری مفاسد است. افرادی که فقه مقاصدی را مطرح می کنند در راستای حل این مشکل اجتماعی مجبور شده اند که چنین عمل کنند. به نظر می رسد که هر چند دغدغه نیکوست ولی راه طی شده مشکل دارد و اما راه صحیح تعامل با این مشکل را در مرحله هفتم ان شاء الله تبیین خواهیم کرد. ولایت فقیه راه حل شریعت برای حل این مشکل است که فقیه با صدور حکم ولائی در مقام اجرا و تنفیذ احکام، مفاسد اجرایی احکام را با محدودیت هایی به کمک احکام ولائی حل خواهد کرد. البته دوراه دیگر هم وجود دارد که بر فقه ولائی مقدم است که در ادامه مباحث همین مرحله متعرض آن می شویم.

اگر چه ملاک به عنوان زیربنای حکم است ولی هرگز نباید ملاک عمل شخص باشد. انصافاً روح شریعت کسب رضای الهی است و اگر این دید نباشد بسیاری از اموری که در نظر شارع بسیار بزرگ هست در نظر ما بسیار کوچک جلوه خواهد کرد.

لذا در روایت شریف می فرماید: «لَا تَنْظُرُ إِلَى صِغَرِ الْخَطِيئَةِ وَ لَكِنْ انْظُرْ إِلَى مَنْ عَصَيْتَ».^۱ این روح تربیتی اسلام است. البته همان طور که واضح هست این روایت شریف منکر کوچکی بعضی از گناهان نیست ولی به این نکته توجه می دهد که شخص مسلمان نباید در مقام امثال به کم یا زیاد بودن مصلحت فعل توجه کند بلکه باید به روح اطاعت پذیری از خداوند متعال توجه داشته باشد.

به این مثال خوب توجه بفرمایید: بزرگ مردی به اسم قمر بنی هاشم علیه السلام را در نظر بگیرید. ایشان اگر با خط کش های دنیوی سنجیده شوند در صحنه کربلا کار خاصی انجام نداده اند. به هدف آب رفتند و به آن هم نرسیدند و انصافاً با دید دنیاگرایی چه قدر جالب می شد ایشان آب می نوشیدند و کلی از سپاه دشمن را نابود می کردند ولی اطاعت از امام مصلحتی است که جز مؤمنین بالغیب ارزشش را نمی دانند.

در حدیثی مشهور که شواهد قبول خوبی دارد و در کتب مرحوم صدوق وارد شده است داریم: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَخْفَى أَرْبَعَةً فِي أَرْبَعَةٍ أَخْفَى رِضَاهُ فِي طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ طَاعَتِهِ قَرُباً وَ أَفَقٍ رِضَاهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَى سَخَطُهُ فِي مَعْصِيَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ مَعْصِيَتِهِ قَرُباً وَ أَفَقٍ سَخَطُهُ مَعْصِيَتَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَى إِجَابَتَهُ فِي دَعْوَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ دَعَائِهِ قَرُباً وَ أَفَقٍ إِجَابَتَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَى وُليُّهُ فِي عِبَادِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ قَرُباً يَكُونُ وُليُّهُ وَ أَنْتَ لَا

۱. به کوچکی گناه نگاه نکن بلکه بنگر که چه کسی را عصیان کردی.

۲. الأمالی (للطوسی) / النص / ۵۲۸ / [۱۹] مجلس يوم الجمعة الرابع من المحرم سنة سبع و خمسين و أربعمائة

ملاک عمل، روح بندگیست نه منفعت متعلقات اعمال و اگر هم مصلحت کلیه‌ای در کار باشد که به احکام اولی سرایت کند این سنخ از مصالح و مفاسد است و نه محورهای نتیجه محور که در بیانات قائلین به مقاصد الشرائع تبیین شده است. بله. در سه قسمت مباحث ملاک اهمیت دارد یکی در احکام ثانوی و یکی در احکام ولائی و یک نوع دیگر از این مباحث هم که مورد تأیید اهل بیت علیهم السلام هست بلکه پایه‌گذار این سنخ مباحث خودشان هستند.

به عبارت دیگر این قاعده مطرح شده که مصالح کلان مقدم بر مصالح خرد می‌شوند اگرچه با مقداری تغییر دیدگاه در سنجش بزرگی و کوچکی (مثل اینکه ملاک بزرگی و کوچکی طاعت را صرفاً به مصلحت متعلق عمل ندانیم) درست به نظر می‌رسد ولی مقام اثبات بسیار مشکلی دارد و تنها در این سه موردی که عرض شد مقام اثبات دارد.

ز. نظام فریضه و سنت ابزاری برای طرح مباحث فقه مقارن

می‌دانیم که غالب اهل سنت قائل به حجیت قیاس هستند.^۳ از طرفی بسیاری از قواعد فریضه و سنت به صورت فروعاتی خاص در سراسر فقه اهل سنت وارد شده است. با توجه به این مقدمات، می‌توان به صورت قیاس‌هایی بسیار پر تکرار در کل فقه از منظر فقیه عامی، به قواعد فریضه و سنت نگاه کرد. در واقع قواعد فریضه و سنت از راه روابط شرعی پرتکراری در فقه برای فقیه عامی از راه قیاس قابل اثبات

۱. فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی ۴ چیز را در ۴ چیز مخفی کرد. رضایش را در طاعتش، پس چیزی از طاعت او را کوچک‌شمار پس چه بسا با رضای او موافق شود و تو نمی‌دانی و مخفی کرد سقطش را در معصیتش پس چیزی از معصیت او را کوچک‌شمار چه بسا سقط او با معصیتش موافق شد و تو نمی‌دانی و اجابتش را در دعایش مخفی کرد پس چیزی از دعای او را کوچک‌شمار پس چه بسا با اجابتش موافق شود و تو نمی‌دانی و ویش را در بندگانش مخفی کرد پس بنده‌ای از بندگان خدا را کوچک‌شمار پس چه بسا ولی او باشد و تو نمی‌دانی.

۲. **الخصال** / ج ۱ / ۲۱۰ / إن الله تبارک و تعالی أخفی أربعة فی أربعة ص ۲۰۹ و **کمال الدین و تمام النعمة** / ج ۱ / ۲۹۷ / ۲۶ باب ما أخبر به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام من وقوع الغيبة بالقائم الثاني عشر من الأئمة علیهم السلام ص ۲۸۸ و **معانی الأخبار** / النص / ۱۱۳ / باب إخفاء الله عز و جل أربعة فی أربعة ص ۱۱۲.

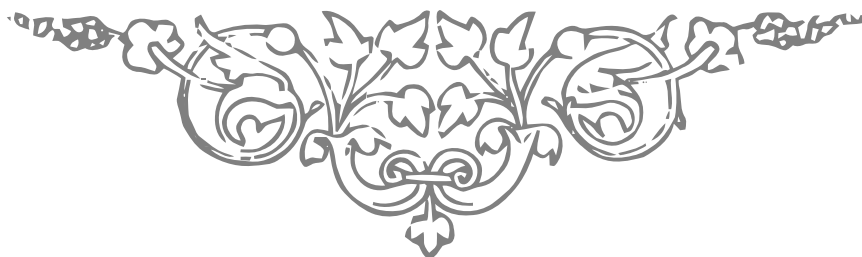
۳. به جز عده محدودی از آن‌ها مثل ظاهری‌ها.

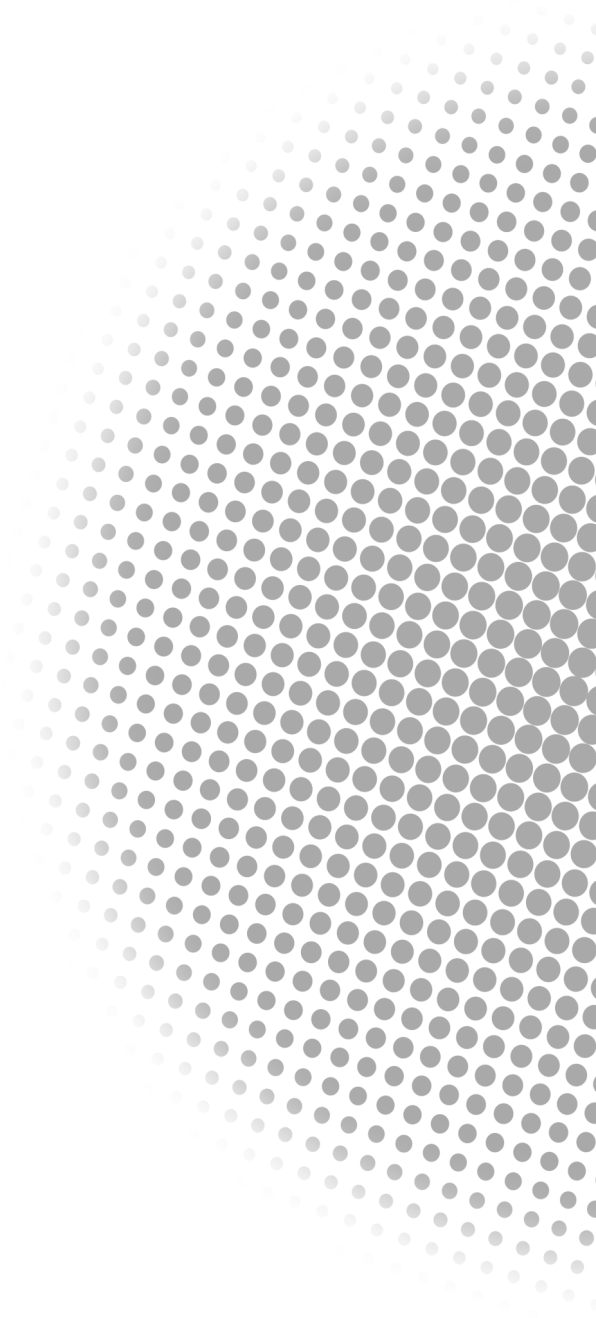
هستند. با توجه به این مقدمات می توان ادعا کرد که به کمک این مباحث می توان در بسیاری از فروع که اهل سنت در آن ها روایتی ندارند، آن ها را از راه قواعد فریضه و سنت ملتزم به نظر اهل بیت علیهم السلام کرد.

در واقع می توان به آن ها ثابت کرد که حتی طبق مبانی خود آن ها، نظر اهل بیت علیهم السلام سازگارتر است با احکام دیگر. این خود یکی از اسباب تقریب بین مذاهب نیز هست و البته جا افتادن حکم فقهی درست در جامعه اسلامی نیز فائده دیگری بر این نکته است.



فہرست منابع





قرآن کریم

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، الاعتقادات - قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۴ ق.
۲. -----، -----، الأمالی (للمصدق) - تهران، چاپ: ششم، ۱۳۷۶ ش.
۳. -----، -----، ثواب الأعمال وعقاب الأعمال - قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۶ ق.
۴. -----، -----، النخصال - قم، چاپ: اول، ۱۳۶۲ ش.
۵. -----، -----، علل الشرائع - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۵ ش / ۱۹۶۶ م.
۶. -----، -----، عیون أخبار الرضا علیه السلام - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۸ ق.
۷. -----، -----، کمال الدین و تمام النعمة - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۹۵ ق.
۸. -----، -----، معانی الأخبار - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۳ ق.
۹. -----، -----، من لا یحضره الفقیه - قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۳

٢١. حلي، ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر

الفتاوی، ۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۰ ه.ق.

۲۲. حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تحریر الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (ط - الحديثة)، ۶ جلد، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۰ ه.ق.

۲۳. ---، ---، ---، قواعد الأحكام فى معرفة الحلال و الحرام، ۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۳ ه.ق.

۲۴. ---، ---، ---، مختلف الشيعة فى أحكام الشريعة، ۹ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۳ ه.ق.

۲۵. حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام، ۴ جلد، مؤسسه اسماعیلیان، قم - ایران، دوم، ۱۴۰۸ ه.ق.

۲۶. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد (ط - الحديثة) - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.

۲۷. شریف رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبحی صالح) - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق.

۲۸. شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، رسائل الشریف المرتضی، ۴ جلد، دار القرآن الکریم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۵ ه.ق.

۲۹. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۳۰. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد صلی الله علیهم - ایران؛ قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۴ ق.

۳۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فى تفسیر القرآن، ۱۰ جلد، ناصر خسرو - ایران - تهران، چاپ: ۳، ۱۳۷۲ ه.ش.

۳۲. طوسی، محمد بن الحسن، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار - تهران، چاپ: اول، ۱۳۹۰ ق.
۳۳. -----، -----، الأمالی (للطوسی) - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق.
۳۴. -----، -----، محقق: سید حسن خراسان، تهذیب الأحکام - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۳۵. -----، -----، رجال الطوسی - قم، چاپ: سوم، ۱۳۷۳ ش.
۳۶. -----، -----، الغیبة/ کتاب الغیبة للحجة - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۴۱۱ ق.
۳۷. -----، -----، مصباح المتعجّد و سلاح المتعبد - بیروت، چاپ: اول، ۱۴۱۱ ق.
۳۸. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، رسائل الشہید الثانی (ط - القديمة)، در یک جلد، کتابفروشی بصیرتی، قم - ایران، اول، ه.ق.
۳۹. عده‌ای از علماء، الأصول الستة عشر (ط - دار الشبستری) - قم، چاپ: اول، ۱۳۶۳ ش.
۴۰. عریضی، علی بن جعفر، مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.
۴۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ق.
۴۲. کراجکی، محمد بن علی، کنز الفوائد - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۴۱۰ ق.
۴۳. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی - اختیار معرفة الرجال - مشهد، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.
۴۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۴۵. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت) - بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۳ ق.

۴۶. مفید، محمد بن محمد، الاختصاص - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.
۴۷. ---، ---،-----، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.
۴۸. ---، ---،-----، تصحيح اعتقادات الإمامية - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.
۴۹. ---، ---،-----، المقنعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.
۵۰. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ق.
۵۱. مالک بن انس، محقق: محمد مصطفی الاعظمی، الموطأ، ۸ ج، مؤسسة زاید بن سلطان آل نهیان للأعمال الخيرية والإنسانية - أبو ظبی - الإمارات، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۵ هـ - ۲۰۰۴ م.
۵۲. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت) - بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۳ ق.
۵۳. مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی، روضة المتقین فی شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة) - قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۶.
۵۴. منسوب به علی بن الحسین عليه السلام، امام چهارم علیه السلام، الصحيفة السجادية - قم، چاپ: اول، ۱۳۷۶ ش.
۵۵. منسوب به علی بن موسی عليه السلام، امام هشتم علیه السلام، الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام - مشهد، چاپ: اول، ۱۴۰۶ ق.
۵۶. منسوب به قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی - قم، چاپ: سوم، ۱۴۰۴ ق.
۵۷. نائینی، محمد حسین، فوائد الأصول - قم، چاپ: اول، ۱۳۷۶ ش.
۵۸. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی - قم، چاپ: ششم، ۱۳۶۵ ش.
- نام صحیح کتاب فهرست است و لذا در نوشتار به صورت صحیح آن را ذکر کردیم.
۵۹. نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی ثوبه الجدید، ۷ جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت عليهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۱ هـ ق.

۶۰. نیشابوری، مسلم بن الحجاج، المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، المسند
الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم،
۵ج، دار إحياء التراث العربی - بیروت، بی تا.